

المتريمة الى اللغة الفارسية

شرح كتاب توحيد

شارح كتاب:

دكتور هيثم محمد جميل سرحان
مدرس در معهد علمي مسجد نبوي سابقا

التقسيم والتععيد للقول المفيد
على كتاب التوحيد

تهيئه و شرح:

دكتور هيثم بن محمد جميل سرحان

مدرس در مسجد نبوي و مشرف بر وديسايه:

Sarhaan.net

غفر الله له ولوالديه ولن أعانه على إخراج هذا الكتاب

چاپ اول

تمامی حقوق این کتاب محفوظ است جز برای کسی که خواهان چاپ آن به صورت رایگان است

ایمیل برای هماهنگی:

islamtorrent@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ﷺ، أَمَّا بَعْدُ :

روش آموزش و شرح

- دانش پژوه باید پیش از تحصیل، متن را حفظ نماید؛ هر آن کس حفظ کند، نسبت به سائری پیشگام است.
- آگاهی از استدلال هر آیه و دلیل آوردن آن آیه، در باب مورد نظر.
- آگاهی از ارتباط هر باب با کتاب توحید و دلیل آوردن آن باب در کتاب.
- در این نوشتار، بر یک شرح با نام «القول المفيد» شيخ ابن عثيمين رحمه الله تمرکز می کنیم و سپس به ديگر شرح را یکی پس از دیگری می پردازیم تا مطالب با یکدیگر تداخل نیابد.

دلایل یادگیری کتاب توحید

- توصیه‌ی علما و اینکه دانش پژوه باید راه علما را در علم آموزی پیش گیرد.
- زیرا از بهترین مطالبی است که در این زمینه تألیف شده و مورد قبول الله متعال است.
- علما توجه ویژه‌ای بدان داشته و شرح بسیاری بر آن نوشته‌اند و طلاب را به حفظ و درک آن سفارش نموده‌اند.
- در زمان مؤلف، شبهات و مخالفت‌های جدیدی وجود داشت و می توانست پاسخشان دهد.
- زیرا مؤلف رحمه الله شخصی ملتزم و پایبند و با منهجی درست و آگاه به سنت بود.
- زیرا در این کتاب، مسائل با استدلال از قرآن و سنت بیان شده‌اند.
- زیرا اقسام سه گانه‌ی توحید را در بر می گیرد و بر توحید عبودیت تمرکز دارد.
- فهرست بندی و ترتیب موضوعات، به خوبی صورت گرفته و در استدلال، نهایت دقت صورت گرفته است.
- در آن مطلبی را از دیدگاه خود بیان نکرده و راه سلف هم چون بخاری را در پیش گرفته است.

فهرست باب‌ها (۶۷ باب به‌همراه باب اول کتاب التوحيد)

پیش از یادگیری هر کتاب، باید مقدمه و فهرست آن را مطالعه کنیم تا هدف از تألیف کتاب و کلیت محتوای آن را بدانیم. کتاب التوحيد را می‌توان در ده قسمت فهرست‌بندی کرد:

یکم: مقدمه (۵ باب)

[۱] (باب وجوب توحيد)

در این بخش بیان می‌شود که توحيد، نخستین و واجب‌ترین بخش دین است و دعوت مشترک پیامبران و می‌بشود.

[۲] باب فضیلت و برتری توحيد و گناهیانی را که می‌بخشاید.

این بخش، برای تشویق و ترغیب آورده شده است؛ بیان فضیلت و برتری یک چیز، به‌معنای عدم وجوب آن نیست؛ هم‌چنین برخی از افراد، مانند کفار مکه، مردم را از یادگیری و یاددهی توحيد، بیزار و متنفر می‌کنند.

[۳] باب: کسی که توحيد را عملی سازد، بدون حساب وارد بهشت می‌شود.

این باب، برای پاکسازی توحيد از شرک و بدعت و معصیت آورده شده است؛ پس بهتر آن است که پس از دو باب وجوب توحيد و فضیلت آن، باب تحقق توحيد آورده شود.

[۴] باب ترس از شرک

این باب بدین خاطر آورده شده تا کسی که در پی تحقق توحيد می‌باشد، باید در مورد خود و دیگران از شرک بترسد؛ زیرا آگاه گمان می‌کند که توحيد را عملی ساخته، در حالی که چنین نکرده است. هر بایی که پس از تحقق توحيد بیاید، جزو آن به شمار می‌رود؛ زیرا از مصادیق عملی نمودن توحيد، ترس از شرک و دعوت به توحيد است.

[۵] باب دعوت به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

به دو دلیل آورده شده است (و الله اعلم):

۱. زیرا کسی که در پی عملی نمودن و تحقق توحيد است، باید همانند پیامبر ﷺ و پیروانش، مردم را به آن فراخواند.
۲. زیرا پاسخ به کسی است که اعتقاد دارد نخست باید مردم را به نماز دعوت داد و نه توحيد.

دوم: تفسیر توحید (۹ باب)

[۶] تفسیر توحید و شهادت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مؤلف پس از بیان وجوب توحید، تشویق مخاطب به آن، وجوب تحقق و عملی نمودن توحید، ترس از شرک و دعوت به توحید، مناسب می‌بیند تا از آغاز این باب تا پایان کتاب، به تفسیر حقیقت توحید پردازد.

[۷] پوشیدن علامت و ابزار خاص، برای دفع یا رفع بلا، نوعی شرک است.

در این باب برای تفسیر توحید، به معرفی نقطه‌ی مقابله، یعنی شرک، می‌پردازد.

[۸] پیرامون رقیه و آویز

این باب برای تفسیر و توضیح رقیه و انواع آویزهای شرک‌آمیز، نوشته شده است.

[۹] کسی که درخت، سنگ و مانند این‌ها را متبرک بداند

این باب برای بیان تبرک ممنوع که با توحید در تضاد می‌باشد، آمده است.

[۱۰] درباره‌ی ذبحی که برای غیر الله صورت گیرد

این باب برای توضیح ذبحی است که از روی محبت و بزرگداشت و برای غیر الله صورت می‌گیرد؛ چنین ذبحی، با توحید در تناقض است.

[۱۱] در مکانی که برای غیر الله ذبح می‌شود، نباید ذبح برای الله صورت گیرد

این باب در پی بیان و توضیح رفتار برخی مسلمانان ناآگاه است که همچون مشرکان و همراه با آنان، در اعیاد، رسوم و مکان‌های عبادی آن‌ها، شرکت می‌کنند؛ چنین کاری با توحید منافات دارد.

[۱۲] نذر برای غیر الله، نوعی شرک است

این باب برای توضیح نذر ممنوع که در تضاد با توحید می‌باشد، بیان شد.

[۱۳] استعاذه و پناه بردن به غیر الله، شرک است

این باب برای توضیح استعاذه و پناه بردن به غیر الله در چیزی است که تنها در توانایی الله می‌باشد؛ چنین استعاذه‌ای، با توحید منافات دارد.

[۱۴] کمک خواستن و دعا از غیر الله، شرک است

این باب در توضیح کارهای شرک‌آمیزی مانند کمک خواستن از غیر الله است که تنها در اختیار و قدرت الله می‌باشد.

سوم: بطلان عبادت غير الله (٤ باب)

[١٥] باب: (أَيَشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ).

[١٦] باب: (حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ)

[١٧] باب شفاعت

این باب، بطلان شفاعتی را بیان می کند که کافران از معبودان دروغین خود انتظار دارند.

[١٨] (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)

در این باب، بطلان هدایت توفیقی از سوی غیر الله، مورد بررسی قرار می گیرد.

چهارم: دلیل کفر انسان (٤ باب)

مؤلف پس از تفسیر توحید و بیان بطلان عبادت غیر الله، مناسب می بیند تا دلایل و عوامل دچار شدن به کفر را برشمارد تا از آن ها دوری کنیم.

[١٩] باب: دلیل کفر و دوری انسان ها از دین، غلو و زیاده روی در شخصیت صالحان است.

این از خطرناکترین اسباب کفر می باشد. و نخستین شرکی است که در زمین روی داد.

[٢٠] باب: سخت گیری با کسی که در کنار قبر فرد صالح، الله را عبادت می کند؛ چگونه است

اگر این فرد صالح را عبادت کند؟!

از جمله عوامل گرفتار شدن در شرک، استفاده از تندیس، تصویر و انتخاب قبر به عنوان مسجد است.

[٢١] غلو در خصوص قبر انسان های صالح، آن ها را به جای الله معبود قرار می دهد تا

همچون بت ها عبادت شوند.

از عوامل کفر، غلو و زیاده روی درباره ی قبر صالحان است.

[٢٢] باب: حفاظت و حمایت پیامبر ﷺ از توحید و بستن هر راهی که به شرک بیانجامد

پیامبر ﷺ مانع تمامی اعتقادات و رفتارهایی بود که به شرک منجر می شد؛ مؤلف بابتی را بیان می کند به

بررسی ممانعت ایشان از گفتارهایی می پردازد که موجب شرک است.

پنجم: بطلان این ادعا که: در این امت یا در جزیره
العرب، شرک رخ نمی‌دهد (یک باب)

[۲۳] برخی از افراد این امت، بت‌ها را عبادت می‌کنند.

ششم: کارهای شیطانی (۷ باب)

[۲۴] باب: پیرامون سحر و جادو

زیرا فقط با کفر ورزیدن به الله انجام می‌شود و بزرگترین ابزاری است که مردم را به کفر می‌کشاند.

[۲۵] بیان برخی از انواع سحر و جادو

در این باب، برخی از انواع سحر که باید از آن‌ها دوری کنیم، بیان می‌شود.

[۲۶] باب: فالگیر و افرادی همانند او

در این باب، با این گونه افراد آشنا می‌شویم و از حکم و چگونگی رفتن نزد آن‌ها، آگاه می‌گردیم.

[۲۷] علاج سحر با سحر

در این باب بیان می‌شود که مسلمان از تعویذ نمی‌شود؛ البته تعویذی که برای رفع جادو باشد، فرق دارد.

[۲۸] فال زدن

این باب مطالبی در ردّ اعتقاد و عملکرد مردم عهد جاهلیت در شوم دانستن برخی پدیده‌هاست

[۲۹] رصد ستارگان

مباحث این بحث، پیرامون بطلان اعتقاد تأثیر ستارگان می‌باشد.

[۳۰] باب: باران خواستن از پدیده‌های آب و هوایی

این باب در جهت بطلان وابستگی به اسباب و عوامل شرک‌آمیز می‌باشد.

هفتم: کارهای قلب (۹ باب)

[۳۱] باب: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا)

در این باب چنین مطرح می‌شود که وقتی کسی، یک مخلوق را همانند الله یا بیشتر، دوست بدارد و بدان محبت کند، از توحید جدا و به شرک گرفتار شده است.

[۳۲] باب: (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ)

بحث این باب، پیرامون نفی توحید از کسی است که از مخلوق، همانند الله یا بیشتر، ترس داشته باشد.

[۳۳] باب: (وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

این باب، پیرامون ردّ توحید کسی است که بر غیر الله توکل و اعتماد دارد.

[۳۴] باب: (أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ)

این باب بدین اصل اشاره دارد که مؤمن در مسیر خویش به سوی الله، باید میان بیم و امید باشد.

[۳۵] صبر نمودن بر حکم و قدر الله، از ایمان است

این باب توصیفگر حالت مؤمن به هنگام دچار شدن به بلا و گرفتاری است.

[۳۶] ریا و دورویی

در این باب، خطر بزرگ ریا برای موحدان، بیان می‌گردد؛ خطری که ترس از آن درباره‌ی صالحان، بیش از هر چیز دیگر است.

[۳۷] باب: انجام کار اخروی برای کسب دنیا، نوعی شرک است.

این باب بدین نکته اشاره دارد که هر کس کار اخروی را برای بهره بردن از دنیا انجام دهد، گرفتار شرک شده است. مصداق این رفتار، خشنودی و خشم به خاطر دنیاست.

[۳۸] اطاعت از دانشمندان و فرمانروایان بر خلاف حلال و حرامی که الله معین نموده، سبب می‌شود که آن‌ها را ارباب خویش قرار دهد.

در این باب استدلال می‌شود که فرمانبرداری از غیر الله، سبب نقصان در توحید می‌شود.

[۳۹] باب: (يُرِيدُونَ أَن يُتَّخَذُوا إِلَى الظُّلُمَاتِ)

این باب بیان شد تا معنای کفر به طاغوت را برای موحد روشن سازد و ایمان راستین و دروغین را توضیح دهد.

هشتم: انکار اسماء و صفات الله (یک باب)

[٤٠] باب: (وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ)

در این باب چنین مطرح می شود که شخصی که برخی از اسماء و صفات را انکار کند، از توحید خارج می شود.

نهم: سخنان نادرست و شرک‌آلود (٢٩ باب)

[٤١] باب: (يَمْرُقُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ تُشْرِبْنَ كُرُونًا)

این باب برای بیان وظایف موحد در برابر نعمت‌هایی است که از طرف الله متعال برخوردار می شود.

[٤٢] باب: (فَكَلَّا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ)

این باب، برای بیان عملکرد موحد در سوگند به الله می پردازد و تفاوت میان او و ثم را بیان می کند.

[٤٣] باب: پیرامون کسی که به سوگند الله قناعت و رضایت ندارد

این باب پیرامون میزان عظمت الله متعال در قلب انسان موحدی است که به الله سوگند یاد می کند.

[٤٤] باب: حکم گفتن «آنچه الله و تو بخواهید»

این باب، هشدار برای کسی است که در اراده‌ی الله شریک می آورد.

[٤٥] کسیکه روزگار را دشنام دهد، الله تعالی را می رنجاند

این باب، به به فرد موحد هشدار می دهد که به روزگار دشنام ندهد که در این صورت، به ذاتی دشنام می دهد که رخدادهای آن را اداره می نماید و فرمان می دهد.

[٤٦] نامیدن به قاضی القضاة و ...

در این باب، به مرحد هشدار داده شده که به توحید ربوبیت الله متعال، تجاوز نکند.

[٤٧] باب: احترام به اسماء الله تعالی و تغییر برخی اسمها برای احترام

در این باب، برخورد و عملکرد مؤدبانه‌ی موحد با اسماء و صفات الله، دین و پیامبران الهی مطرح می شود.

[٤٨] باب: پیرامون کسی که چیزی را تمسخر می کند در آن از الله یا قرآن یا رسول الله ﷺ یاد شده

است

در این باب، به این قاعده پرداخته می شود که شخص مسخره کننده، از دایره‌ی توحید خارج شده است؛ از دیگر مباحث این باب، چگونگی برخورد با فرد مسخره کننده و حفظ زبان و بیان، می باشد.

[٤٩] باب: (أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي)

در این باب، وظایف موحد پیش از برخورداری از نعمت و به هنگام برخورداری، مطرح می شود.

[٥٠] باب: (فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا)

این باب به بیان عملکرد مؤمن به هنگام برخورداری از نعمت می پردازد و استفاده از پیشوند «عبد» برای غیر الله را حرام می شمارد.

[٥١] باب: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا)

این باب، موحد را هشدار می دهد که اسماء و صفات الله را انکار نکند.

[٥٢] عبارت «السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى»، نادرست است

این باب، مرحد را هشدار می دهد تا سخنان بی ادبانه به الله متعال را بر زبان نیاورد.

[٥٣] باب: پیرامون عبارت: «ای الله! اگر خواستی، مرا ببخش»

این باب، به مرحد هشدار می دهد که از گفتن استثناء در دعا، دوری بجوید و قدرت الله متعال را درک ننماید.

[٥٤] باب: گفتن عبارت «عبد و أمة من» نادرست است

این باب، به موحد می آموزد که در بیان الفاظ و واژه ها، ادب را مراعات نماید.

[٥٥] باب: درخواستی کسی که با نام الله تعالی چیزی می خواهد، رد نشود.

در این باب چنین بیان می شود که وقتی چیزی با نام الله از مرحد خواسته می شود، به خاطر تعظیم و بزرگداشت الله، آن را رد نکند.

[٥٦] باب: فقط بهشت با وجه الله درخواست می شود

در این باب، عملکرد مؤمن برای بزرگداشت الله تعالی و رعایت ادب نسبت به او، بیان می شود.

[٥٧] باب: پیرامون استقلده از واژه ای «اگر» (لَوْ)

در این باب، به چگونگی بیان سخنان مؤدبانه و عدم اعتراض به دین و سرنوشت، پرداخته می شود.

[٥٨] باب: نهی از دشنام دادن به بلد

این باب، به مؤمن می آموزد که هنگام رویارویی با امر ناپسند و ناخوشایند، گفتار سودمند و درست بر زبان آورد.

[٥٩] باب: (يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ)

این باب، مؤمن را از بدگمانی به الله، که ناآگاهانه و از دوره ای جاهلیت است، بر حذر می دارد.

[٦٠] باب: درباره ای منکران قدر و سرنوشت

در این باب، رویکرد موحد در رابطه با قضا و قدر الهی بیان می شود.

[٦١] باب: پيرامون نقاشان و تصويرگران

در این باب، خطر تجاوز به توحید ربوبیت الله متعال، برای موحد بیان می‌گردد.

[٦٢] باب: درباره‌ی زیاده‌روی در سوگند

این باب، مؤمن را به حفظ ایمان و برگداشت الله به‌هنگام برخورد با مردم، سفارش می‌نماید.

[٦٣] باب: پيرامون حقّ الله متعال

این باب، به موحد می‌آموزد که حقّ الله و پیامبرش را در شرایط سخت و آسان، رعایت نماید و بزرگ بدارد.

[٦٤] باب: اقسام بر الله

[٦٥] باب: درخواست شفاعت از الله به‌خاطر مقام بنده‌اش، درست نیست

این باب، موحد را از برتری دادن مخلوق بر خالق، بر حذر می‌دارد.

[٦٦] باب: درباره‌ی حمایت و توجه رسول الله ﷺ به توحید و ممانعت از شرک

این باب، موحد را هشدار می‌دهد که از گفتن هر سخنی که به شرک بینجامد، دوری جوید.

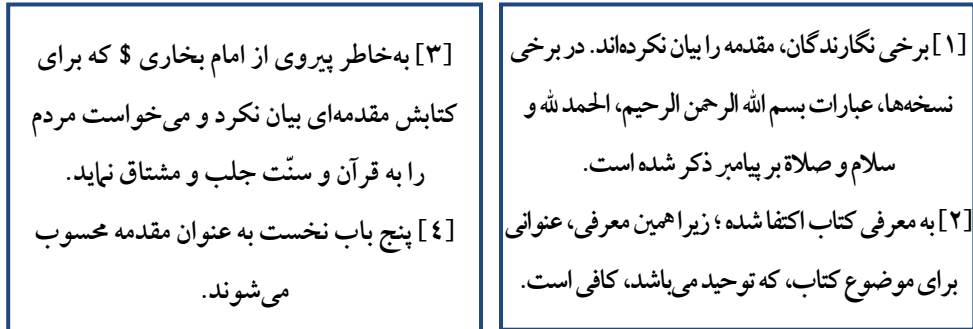
دهم: پایان (یک باب)

[٦٧] باب: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ)

این باب، به موحدان متذکر می‌شود که مشرکان، ذات الله را یگانه ندانستند و حقّ او را آن‌گونه که بایسته و شایسته است، به جانبیاوردند؛ پس مؤمنان هم باید از راه روش این گروه، دوری کنند.

یکم: مقدمه (۵ باب) کتاب التَّوْحِيد

چرا برای این کتاب، مقدمه بیان نشده است؟



تعریف توحید



کردار بندگان، تنها با ایمان به توحید و یگانگی الله، پذیرفته می‌شود. ما آفریده شده‌ایم تا الله را یگانه بدانیم و توحیدش را مراعات کنیم؛ فقط انسان مرحد وارد بهشت می‌شود؛ توحید، دعوت مشترک تمامی پیامبران است و عملی نمودن و تحقق آن، مانعی در برابر شرک می‌باشد و بر اجر و پاداش بندگان موحد، می‌افزاید.

عبادت بر دو چیز اطلاق می‌شود:

نسبت به عمل: کاری که برای عبادت انجام می‌شود؛ بنا بر تعریف شیخ الاسلام \$: اسمی برای سخنان و کارهای آشکار و پنهان است که الله تعالی دوست می‌دارد و به آن خرسند است.

نسبت به عامل: به معنای فرمانبرداری از دستورات الله تعالی و دوری از آنچه نهی فرموده است؛ از روی محبت و تعظیم و بزرگداشت.

[۱] باب وجوب توحید

نگارنده، این باب را فهرست‌بندی نکرده است تا مردم را به قرآن و سنت، مشتاق و جلب نماید؛ دلایلی که وی بیان کرده، گواه بر وجوب توحید است؛ پس می‌توان آن را «باب وجوب توحید» نامید.

دلیل اول:

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادُونَ ﴾. و جن و انسان را فقط برای این آفریدیم تا تنها مرا عبادت کنند.

- «لِعِبَادُونَ»: فقط من را یگانه بدانند و در آنچه دستور داده‌ام یا نهی کرده‌ام، فقط فرمانبردار من باشند. بنا بر نظر ابن عباس رحمه الله هر عبادتی در قرآن، به معنای توحید است.
- معنای آیه: ن و انسان را تنها به این دلیل آفریدم که فقط مرا عبادت کنند.

دلیل دوم:

﴿ وَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾.

در هر امتی، فرستاده‌ای را برانگیختیم (تا به مردم سفارش کند) که الله را عبادت کنید و از طاغوت، دوری نمایید.

- پیام این آیه، با سه روش تأکید شده است: قسم در تقدیر، لام تأکید و قَدَ.
- آیه بیان می‌کند که یکایک فرستادگان الله و به خاطر دعوت مردم به توحید فرستاده شده‌اند.

واژه‌ی امة در قرآن، به چهار معنا آمده است:

۱- طائفه و گروه:	مانند همین آیه‌ی مذکور.
۲- امام و پیشوا:	﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا ﴾. قطعاً ابراهیم، پیشوایی فروتن و یکتاپرست برای الله بود.
۳- دین و آیین:	﴿ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ ﴾ بلکه گفتند: ما پدرانمان را بر دین (دیگری) یافته‌ایم.
۴- زمان:	﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ الْآيَاتُ مِنْ سَمَوَاتٍ لَعُدْنَا عَلَىٰ آيَاتِهِ يَتَوَكَّرُ ﴾ یکی از آن دو که نجات یافت، مدتی بعد، یادآور شد.

- «وَأَحْسَنُ نَبِيًّا أَلْفُحُوتِ»: از طاغوت دور شوید؛ شما در یک سو و طاغوت در سوی دیگر باشد.
- ابن قیم \$ در یک جمع‌بندی، طاغوت را چنین تعریف می‌نماید: «چیزی است که بنده از حد و مرز آن بگذرد؛ اعم از چیزی که پیروی شود، عبادت شود و از آن فرمانبرداری کنند» البته این سه گروه، کسانی هستند که از پیروی و عبادت و فرمانبرداری دیگران از آن‌ها، خشنود باشند.
- متبوع و کسی که پیروی می‌شود: فالگیر و جادوگر و علمای ناحق؛ معبود: مانند بت؛ مطاع و کسی که از او فرمانبرداری کنند: مانند امیرانی که از فرمان الله متعال سرپیچی کنند.
- بنا بر استدلال آیه بر توحید، بت‌ها از جمله‌ی طاغوت هستند که به جای الله متعال عبادت می‌شوند.
- توحید تنها با دو رکن نفی و اثبات، کامل می‌گردد: زیرا اگر فقط نفی باشد، پس همه چیز رد می‌شود و چیزی باقی نمی‌ماند؛ اگر فقط اثبات باشد، پس همه چیز و همه کس را شامل می‌شود. مثال: زید ایستاده است؛ «ایستادن» برای زید ثابت شد؛ ولی بدین معنا نیست که فقط زید ایستاده است؛ شاید کس دیگری هم ایستاده باشد. اگر بگوییم: کسی نایستاده است؛ این به معنای نفی و رد همه کس می‌باشد. جمله‌ی «فقط زید ایستاده است» ایستادن را برای زید اثبات و برای دیگران نفی می‌کند.
- حکمت و دلیل فرستادن پیامبران:

۱. بیان دلیل و حجت: ﴿ رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴾ فرستادگانی مژده‌دهنده و هشداردهنده (فرستادیم) تا مردم بعد از فرستادگان، دلیلی بر الله نداشته باشند.

۲. رحمت و مهر الله متعال: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ و تو را فقط به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستادیم.

۳. نشان دادن راه رسیدن به الله تعالی.

دلیل سوم:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا نَهْرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾. و صاحب تو چنین حکم نمود که فقط او را عبادت کنید و به پدر و مادر خوبی نمایید. هر گاه یکی از آن دو یا هر دو، نزد تو به پیری رسیدند، کمترین سخن آزاردهنده به آنان مگو؛ و آن‌ها را از خود دور مگردان و بزرگوارانه با آن‌ها سخن بگو.

• ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾: این عبارت، بیانگر توحید است؛ زیرا هم نفی دارد و هم اثبات.

حکم و قضای الله دو گونه است:

در جهان آفرینش:

- در آنچه الله متعال می‌پسندد و ناپسند می‌دارد.
- قطعاً رخ می‌دهد: (وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لِنُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَرَاتٍ) «و در تورات، به بنی اسرائیل حکم کردیم که قطعاً دو بار در زمین فساد می‌کنید.» فساد را الله متعال قانون‌گذاری نفرموده و نمی‌پسندد.

در شرع:

- فقط در مواردی است که الله متعال می‌پسندد.
- احتمال وقوع یا عدم وقوعش وجود دارد. (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) قضی به معنای «قانون‌گذاری نمود و سفارش فرمود».

چگونه الله متعال به چیزی فرمان می‌دهد که نمی‌پسندد؟

الله متعال گاهی امری را برای بنده‌اش می‌پسندد که در ذات خود ناپسند است. یعنی آن امر را بنا بر حکمت و مصلحتی می‌پسندد؛ پس، از جهتی پسندیده و از جهت دیگر، ناپسند است. مثال: فساد و خرابکاری بنی اسرائیل در زمین، در اصل در نزد الله ناپسند است؛ زیرا نه فساد را دوست دارد و نه مفسدان را؛ اما به دلایلی دیگر، چنین می‌پسندد که رخ دهد؛ از آن جمله است: خشک‌سالی، بیماری، فقر.

امر پسندیده، دو گونه است:

مورد پسند بندگان: مانند دارو که برای بیمار محبوب است.

ذاتاً و همیشه پسندیده: الله است.

عبودیت و بندگی، سه گونه است

<p>خاص الخالص؛ عبودیت پیامبران و؛ کامل ترین نوع عبادت ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾ «پُر خیر و برکت است ذاتی که قرآن را بر بنده اش فرو فرستاد.» زیرا هیچ یک از فرستگان الهی، در عبودیت اظهار مخالفت نمود.</p>	<p>خاص؛ عبودیت اطاعت عمومی ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ و بندگان الله رحمان، کسانی هستند که با نرمی بر زمین راه می روند. شامل تمامی بندگانی است که الله را بنا بر قانون و شرعش عبادت می کنند.</p>	<p>عام؛ عبودیت ربوبی (قهری و حتمی) برای تمام آفریدگان است: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا إِيَّايَ الرَّحْمَنَ عَبْدًا﴾ هطعاً هر آنچه در آسمان ها و زمین هست، با حالت بندگی نرد الله رحمان می آید. این آیه کفار را نیز شامل می شود.</p>
---	--	--

دلیل چهارم:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ و الله را عبادت کنید و چیزی را شریکش قرار ندهید

- **شَيْئًا**: اسم نکره ای که نهی گردد، همه چیز را شامل می شود: هیچ چیزی؛ نه پیامبری، نه فرشته ای، نه ولی و نه چیزی از دنیا؛ پس دنیا شریک الله قرار نگیرد.

دلایل پنجم و ششم:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ عَلَىٰ كُفْرًا بِهِ شَيْئًا﴾ بگو: بیاید چیزی را برایتان بخوانم

که صاحبان بر شما حرام نمود؛ این که چیزی را شریک او قرار ندهید.

ابن مسعود رحمه الله می گوید: «هر کس می خواهد به آخرین سفارش محمد ﷺ بنگرد، این سخن الله متعال را بخواند: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ عَلَىٰ كُفْرًا بِهِ شَيْئًا﴾ تا: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا

- صراط به واژه ای الله اضافه شده است؛ زیرا راه رسیدن به او می باشد و آن را برای بندگانش قرار داده است؛ همچنین به رهروان آن راه نسبت داده می شود زیرا همان کسانی هستند که آن راه را به سوی الله می پیمایند؛ و راه نجات، فقط یکی است و سایر راه ها، به بیراهه و گمراهی می انجامد.

این آیات، شامل ده توصیه می‌باشد:

<p>ایه‌ی دوم (۴ توصیه):</p> <ul style="list-style-type: none"> • به مال یتیم که بالغ نشده، نزدیک نشویم؛ مگر به روشی که بهترین باشد. • بیانه و ترازو را عادلانه و به اندازه بسنجیم. • در گفتار، عدعادلانه سخن بگوییم. • به پیمان و عهد با الله تعالی، وفادار باشیم. 	<p>ایه‌ی نخست (۵ توصیه):</p> <ul style="list-style-type: none"> • توحید و یگانگی الله تعالی. • احسان و خوبی به پدر و مادر. • کودکان را نکشیم. • به کارهای زشت، نزدیک هم نشویم. • انسان بی‌گناه را مگر به حکم شرعی نکشیم.
--	---

ایه‌ی سوم (یک توصیه): ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي﴾ و قطعاً راه من، این است. شاید مراد از «این»، عبارات قبل باشد؛ زیرا تمام اجزای دین را شامل می‌شود و شاید منظورش، برداشتی باشد که از دین الله داریم.

برخی نکات مهم:

<p>﴿تَحَنُّنًا زُرُقًا لَكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾ ما هستیم که شما و آنها را روزی می‌دهیم. ابتدا روزی دادن به پدر و مادر را بیان می‌کند؛ زیرا فقر، بر آنها واقع شده است. در سوره‌ی اسراء نیز می‌فرماید ﴿تَحَنُّنًا زُرُقًا لَهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾ این ما هستیم که آنها و شما را روزی می‌دهیم. ابتدا فرزندان را بیان نمود؛ زیرا پدر و مادر ثروتمند هستند و از فقط کودکان می‌ترسند.</p>	<p>کسانی که الله متعال کشتنشان را حرام نمود:</p> <ul style="list-style-type: none"> • مسلمان. • ذمی (کسی که در سرزمین اسلام اقامت دارد). • هم‌پیمان. • کسی که امان خواسته است.
<p>البته شرط است که بالغ شده باشد و مکلف گردد؛ ۱۵ ساله باشد، نشانه‌های بلوغش آشکار شود.</p>	<p>﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ از نظر شرع یعنی:</p> <ul style="list-style-type: none"> • قصاص قتل. • زناکار متأهل. • مرتد.

الوصية: یعنی عهد و پیمان؛ عهد را زمانی «وصية» نامند که درباره‌ی امر مهمی باشد.

چرا ابن مسعود رحمه الله می‌گوید که این آیه، وصیت پیامبر ﷺ است؛ در حالی که به آن توصیه

- زیرا این آیات تمامی دین را شامل می‌شوند و ارزشمند و بزرگ هستند.
- زیرا توصیه‌ی الله می‌باشد ﴿ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ﴾ و پیامبر ﷺ آن را از جانب الله ابلاغ نمود.

دلیل هفتم:

مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رحمه الله می‌گوید: همراه پیامبر ﷺ بر درازگوشی سوار بودم که فرمود: «يَا مُعَاذُ أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ وَمَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ؟» ای معاذ! آیا می‌دانی حق الله بر بندگان و حق بندگان بر الله چیست؟ گفتم: الله و فرستاده‌اش بهتر می‌دانند. فرمود: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ: أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ: أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» حق الله بر بندگان این است گنج فقط او را عبادت کنند و چیزی را شریکش قرار ندهند و حق بندگان بر الله این است که کسی که چیزی را با او شریک نکرده، مجازان نکند. گفتم: ای رسول الله! این مژده را به مردم ندهم؟ فرمود: «لَا تُبَشِّرُهُمْ فَيَتَكَلَّمُوا» به آن‌ها این مژده را مده که متکی می‌شوند. [صحیحین].

- «أَتَدْرِي»: آیا می‌دانی؟ این سوال برای جلب اشتیاق و توجه بیشتر است و نکته‌ی تربیتی مهمی به شمار می‌رود.
- «حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ»: بندگان چیزی را بر الله تکلیف نمی‌کنند؛ بلکه الله از روی لطف و بزرگواری، خودش آن را بر خود قرار داده است.
- «أُبَشِّرُ»: مژده؛ خبری که موجب خرسندی می‌شود؛ البته گاه درباره‌ی خبرهای زیانبار نیز این واژه به کار می‌رود.
- «لَا تُبَشِّرُهُمْ»: به آنان مژده نده که الله شص موحد را مجازات نمی‌کند؛ و این که گناهان، با عملی نمودن توحید، بخشیده می‌شوند. پیامبر ﷺ از باخبر کردن مردم نهی نمود؛ تا بدون ایجاد شرایط تحقق توحید، بر این مژده متکی نگردند؛ زیرا برای عملی نمودن توحید، باید از گناه و سرکشی دوری کنند؛ گناهان هر هوا و هوس روی می‌دهند که نوعی شرک است.
- در این حدیث، به فضیلت و ارزش توحید اشاره می‌شود که همان ممانعت از عذاب الله می‌باشد.

چند مسأله:

این مباحث جزو کتاب توحید نیست و مؤلف برای شرح کتابش آورده است. و چه بهتر که خود مؤلف آن را شرح می‌نماید؛ زیرا به مفهوم سخنش آگاه‌تر است؛ پس شایسته‌ی توجه می‌باشد
اول: حکمت و دلیل آفرینش جن و انسان، توحید است؛ نه خوردن و نوشیدن.

دوم: عبادت همان توحید و پذیرش یگانگی الله است؛ اختلاف و ستیز پیامبر ﷺ با قریش، همین بود؛ هر عبادتی که بر مبنای یگانگی الله نباشد، باطل و نادرست است.

سوم: کسی که اصل توحید را مراعات نکند، الله را عبادت نکرده است؛ می فرماید: ﴿وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ و شما عبادتگزار آن ذاتی نیستید که من عبادت می کنم.

چهارم: دلیل و حکمت فرستادن پیامبران، عبادت ذات یگانه‌ی الله و پرهیز از عبادت طاغوت است.

پنجم: به تمامی امت‌ها و گروه‌های بشر، پیامبر فرستاده شده است.

ششم: دین تمامی پیامبران، یکی است؛ اصل دین یکی می باشد و قوانین عملی بنا به امت‌ها، مکان و زمان، متفاوت است.

هفتم: نکته‌ی مهم این که عبادت الله متعال، تنها با کفر و ورزیدن به طاغوت ممکن است؛ یعنی: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾ (این نکته را مهم نامید؛ زیرا بسیاری از مردم، آن را نمی دانند. وقتی کسی برخی از این کارها را انجام می دهد، جایز نیست که وی را به کفر و شرک متهم کنیم و از رحمت الاهی دور بدانیم؛ زیرا این حکم، عوامل و مواععی دارد.

هشتم: طاغوت، هر چیزی است که به جای الله متعال عبادت می شود.

نهم: این سه‌ی آیه‌ی محکم از سوره‌ی انعام، در نزد سلف بزرگ و ارزشمند استونکات دهگانه‌ای به همراه دارد که نخستین نکته‌اش، نهی از شرک می باشد.

دهم: آیات محکم از سوره‌ی اسراء که دارای ۱۸ مسأله می باشد و با ﴿لَا يَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقَعُدَ مَذْمُومًا مَّخْدُومًا﴾ آغاز می شود و با ﴿وَلَا يَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا﴾ (۳۹) پایان می یابد؛ الله متعال با این عبارت، ما را متوجه اهمیت این مسائل می نماید: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾.

یازدهم: آیه‌ی سوره‌ی نساء که «حقوق دهگانه» نام دارد و با ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ شروع می شود (مهمترین این حقوق، حق الله متعال می باشد).

دوازدهم: یادآوری وصیت رسول الله ﷺ هنگام وفاتش (البته ایشان با صراحت این وصیت را بیان نکرد؛ بلکه اشاره نمود کهاگر به قرآن پایبند باشیم، هر گز گمراه نخواهیم شد).

سیزدهم: دانستن حق الله بر بنده (فقط ذات یگانه‌ی او را عبادت کنیم و چیزی را شریکش قرار ندهیم).

چهاردهم: دانستن حق بندگان بر الله که حقش را ادا کرده‌اند. (بر خوراری از فضل و رحمت الاهی).

پانزدهم: بسیاری از صحابه، مژده‌ی فضیلت توحید را را نمی‌دانستند. وقتی عده‌ای از صحابه وفات یافتند، معاذ که نمی‌خواست مرتکب گناه کتان علم شود، آن‌را به دیگران اطلاع داد؛ رسول الله ﷺ نیز بیم آن داشت که مردم به آن مژده متکی شوند؛ البته رسول الله ﷺ فرمود که این مسأله برای همیشه پوشیده بماند؛ چه در این صورت، معاذ را از آن باخبر نمی‌کرد.

شانزدهم: کتان علم بنا بر مصلحت، جایز است (و به طور مطلق، گناه نیست).

هفدهم: مستحب و نیکوست که مسلمان را مژده‌ای دهند که خوشحالش نماید (این از مهمترین نکات است).

هجدهم: ترس از متکی شدن به رحمت و مهر بی‌کران الله و ترس از ناامیدی از رحمتش.

نوزدهم: وقتی از کسی سوالی شود که پاسخ را نمی‌داند، می‌گوید: «اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ» (این عبارت در زمان رسول الله ﷺ و در امور شرعی که خودش از آن آگاه بود، گفته می‌شد).

بیستم: جایز است که یک مطلب را تنها برخی از افراد آگاه شوند.

یازدهم: رسول الله ﷺ از سر تواضع و فروتنی، همراه با برخی صحابه بر دراز گوش می‌نشست.

بیست و دوم: نشستن بیش از یک نفر بر حیوان، جایز است؛ البته اگر برای آن حیوان قابل تحمل باشد.

بیست و سوم: بیان عظمت و اهمیت مسأله‌ی توحید.

بیست و چهارم: بیان فضیلت و برتری معاذ بن جبل.

ملاحظه:

تعریف لغوی، بی‌ایراد نیست و برخی در این باره بسیار سخن گفته‌اند؛ مانند تعریف لغوی توحید و ایمان. ما الله را بنا بر قوانین شرعی عبادت می‌کنیم پس باید به تعاریف شرعی پایبند باشیم. در تقسیم توحید به دو یا سه قسم، ایراد و اشکالی نیست؛ زیرا مفهوم و مقصود یکی است و بدعت محسوب نمی‌شود؛ زیرا قصد تقرب به الله را نداریم؛ بلکه برای درک بهتر و توضیح مطلب است.

[۲] فضیلت توحید و گناہانی که به خاطرش بخشیده می‌شود

این بحث برای جلب اشتیاق است و چنان‌که شیطان و سوسه می‌کند، اثبات فضیلت برای امر غیر واجب نیست؛ بلکه فضیلت توحید، از آثار و نتایج اصل توحید است؛ مانند نماز جماعت.

دلیل نخست:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾

کسانی که ایمان آوردند و اینان را با ستم در نیامیختند، آنان امنیت دارند و همان هدایت‌شدگان هستند

- «وَلَمْ يَلْبِسُوا»: نیامیختند. «بِظُلْمٍ»: ظلم در این جا به معنای شرک و نقطه‌ی مقابل ایمان است.
- «مُهْتَدُونَ»: هدایت‌یافتگان؛ در دنیا، با علم و عمل به راه الله هدایت شدند و در آخرت، به بهشت.
- از فضیلت‌های توحید، امنیت و آرامش در دنیا و آخرت است.

دلیل دوم:

عباده بن صامت می‌گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَىٰ مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ» کسی که شهادت دهد که جز الله، هیچ معبود برحق و وجود ندارد، و یگانه است و هیچ شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و عیسی بنده و فرستاده‌ی الله است و کلامی است که آنرا به مریم رسانید و روحی از جانب اوست و بهشت حقیقت دارد و آتش دوزخ حقیقت دارد، الله متعال او را به خاطر کردارش به بهشت وارد می‌نماید.

دلیل سوم:

بخاری و مسلم در حدیث عبّان آورده‌اند: «فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)؛ يَتَّعَىٰ بِبَلِّكَ وَجْهَ اللَّهِ». کسی که برای کسب وجه و رضایت الله بگوید: لا إله إلا الله، دوزخ را الله بر او حرام می‌نماید.

- «شَهِدَ»: شهادت: اعتراف با زبان، اعتقاد در قلب، تأیید با اعضای بدن.
- «أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: هیچ معبودی جز الله، شایستگی عبادت را ندارد.
- «وَحْدَهُ»: تأکید برای اثبات. «لَا شَرِيكَ لَهُ»: تأکید در نفی چیزی است که مختص الله تعالی می‌باشد.

- «وَأَنَّ مُحَمَّدًا»: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب قرشي هاشمي؛ آخرین پیامبر.
- «عَبْدُهُ»: بندهی اوست: [۱] شریک الله متعال نیست؛ [۲] بیش از هر آفریده‌ای، عبادتگزار است.
- «وَرَسُولُهُ»: به همراه وحی فرستاده شده، به الله دروغ نمی‌بندد. آنچه سبب نقص در این شهادت می‌شود: [۱] ارتکاب به گناه و معصیت [۲] بدعت در دین.
- معصیت را در معنای عام، می‌توان جزو شرک دانست؛ اما در معنای خاص: [۱] شرک اکبر. [۲] شرک اصغر. [۳] گناه کبیره. [۴] گناه صغیره.
- «عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ»: این عبارت در رد اعتقاد نصارا می‌باشد که عیسی را پسر الله می‌دانند «وَرَسُولُهُ» ردی بر اعتقاد یهود است که عیسی را فرستاده‌ی الله نمی‌دانستند؛ به پیامبری و رسالت او ایمان داریم؛ اما در جایی که شریعتش با ما متفاوت است، از وی پیروی نمی‌کنیم. قوانین ادیان پیشین نسبت به دین ما، به چند حالت هستند:
 ۱. مخالف هستند؛ باید به شریعت خودمان عمل کنیم.
 ۲. موافق هستند؛ از شریعت خودمان پیروی می‌کنیم.
 ۳. درباره‌ی آن‌ها شده و در این صورت برای ما نیز قانون به شمار می‌رود.
- اعتقاد مردم نسبت به عیسی غ سه گونه است:
 ۱. ستمکار دروغگو: مانند یهود که او را دروغگو خواندند و به او و مادرش توهین کردند، نبوتش را منکر شدند و دستور به قتلش دادند.
 ۲. غالی و زیاده‌گو: مانند نصارا که گفتند: پسر الله و سومین خداست.
 ۳. میان‌رو: گواهی می‌دهیم که او بنده و فرستاده‌ی الله است؛ مادرش راست کردار و پاکدامن است، مثال او در نزد الله، همانند آدم است؛ او را از خاک آفرید و سپس فرمود: باش؛ پس به وجود آمد.
- «كَلِمَتُهُ»: یعنی با کلام و عبارت الله متعال آفریده شد (كُنْ فَيَكُونُ) عیسی کلام الله نیست؛ زیرا کلام صفت الله می‌باشد.
- «رُوحٌ مِنْهُ»: یعنی یکی از آفریدگان اوست؛ استفاده از این واژه برای تکریم و بزرگداشت است.
- «أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ» وارد نمودن به بهشت، دو گونه است:
 ۱. کسی که اعمالش کامل باشد، بدون عذاب، به طور کامل وارد بهشت می‌شود.
 ۲. کسی که عملش کامل نباشد، پس از عذاب، وارد بهشت می‌شود.
- «قَالَ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)»: مشروط به داشتن اخلاص است زیرا در پس کسب رضایت الله متعال می‌باشد. این حدیث، پاسخ به دو گروه است:
 ۱. مرجئه: کسانی که به گفتن «لا إله إلا الله» اکتفا می‌کنند و عمل و اخلاص را شرط نمی‌دانند.
 ۲. خوارج: کسانی که معتقدند شخص مرتکب به گناه کبیره، کافر است و برای همیشه در دوزخ می‌ماند.

آنچه الله تعالى به ذات خود نسبت می‌دهد:



اضافه‌ی عام: ﴿إِنَّ أَرْضِي وَسِعَةٌ﴾.

اضافه برای بزرگداشت و تکریم: ﴿وَرُوحٌ مِّنِّي﴾.

دلیل چهارم:

سعید خدری رحمه الله، نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «قَالَ مُوسَى غ: يَا رَبِّ عَلَّمَنِي شَيْئًا أَذْكُرُكَ وَأَدْعُوكَ بِهِ، قَالَ: قُلْ يَا مُوسَى: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: كُلُّ عِبَادِكَ يَقُولُونَ هَذَا؟ قَالَ: يَا مُوسَى؛ لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ وَعَامِرَهُنَّ - غَيْرِي - وَالْأَرْضَيْنِ السَّبْعَ فِي كِفَّةٍ، وَ(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) فِي كِفَّةٍ، مَا لَتْ بِهِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» موسی گفت: ای مالک من! به من چیزی بیاموز تا تو را با آن یاد کنم و فراخوانم؛ فرمود: ای موسی بگو: لا إله إلا الله گفت: آیا تمام بندگانت همین را می‌گویند؟ فرمود: ای موسی! اگر آسمان‌های هفتگانه و آبادکننده‌ی آن‌ها (جز من) و زمین‌های هفتگانه را در یک کفه و لا ذله إلا الله را در کفه‌ی دیگر قرار دهند، کفه‌ی لا إله إلا الله آن‌ها را حرکت می‌دهد. (روایت ابن حبان و حاکم).

دلیل پنجم:

ترمذی با سند حسن، از انس نقل می‌کند: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئًا، ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لَأَغْفِرَ لَكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً». الله تعالى فرمود: ای فرزند آدم! اگر به با اشتباهاتی به اندازه‌ی زمین به نزد من بیایی و در حالی به دیدارم بیایی که چیزی را شریکم قرار نداده‌ای، با بخششی به اندازه‌ی زمین، نزدت می‌آیم.

- «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: این جمله مفهوم دعا را نیز می‌رساند؛ زیرا گوینده‌ی آن، در پی کسب رضایت الله متعال است؛ اما باید شروط آن را نیز مراعات کند.
- «بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً»: پاداش توحید، چندان زیاد است که اشتباهات بزرگ انسان را نیز می‌پوشاند؛ شخصی که بدون ارتکاب به شرک، به آخرت برود؛ مغفرت به معنای پوشاندن و بخشش گناه است.

مسائل:

اول: فضل الله بسیار گسترده است. دوم: توحید در نزد الله، بسیار ثواب دارد.

سوم: توحید، سبب بخشش گناهان می شود.

چهارم: تفسیر آیه ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا ءِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾.

پنجم: توجه به نکات مذکور در حدیث عبادة بن صامت.

ششم: جمع بندی میان حدیث عبادة، عتبان و مطالب پس از آن، بیانگر معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و اشتباه افراد مغرور را نشان می دهد؛ زیرا با کلمه ی شهادت، باید در پی وجه و رضایت الله باشند و قطعاً باید کردار درست را در پیش گیرد.

هفتم: توجه به شرطی که در حدیث عتبان آمده است (تنها به گفتن صرف نباید اکتفا شود).

هشتم: حتی پیامبران نیز به آگاهی از فضیلت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیاز دارند (چه رسد به دیگران).

نهم: عبارت «لا إله إلا الله» بر تمامی مخلوقات برتری دارد؛ گرچه بسیاری از افراد هستند که این عبارت را می گویند، اما ترازوی اعمالشان همچنان سبک است؛ در این حالت، اشکال در گوینده است نه در کلام. زیرا یا شرطی از آن تحقق نیافته یا مانعی وجود دارد.

دهم: متن حدیث اشاره دارد که زمین هم مانند آسمانها، هفت عدد است (در عدد همانند هستند).

یازدهم: ساکنان آسمانها، آبادگران آن هستند (یعنی فرشتگان).

دوازدهم: اثبات برخی صفات الله متعال (اثبات وجه برای الله)؛ بر خلاف عقیده ی معطله و اشاعره.

سیزدهم: با درک حدیث انس، حدیث عتبان نیز برداشت می شود: «فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَتَغَيَّرُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» بدین معنا که دوری از شرک، تنها با زبان نیست.

چهاردهم: عیسی و محمد، هر دو بندگان و فرستادگان الله متعال هستند.

پانزدهم: فقط عیسی بود که با گلمه ی الله (كُنْ فَيَكُونُ) آفریده شد (بدون داشتن پدر).

شانزدهم: فقط عیسی بود که با عنوان روحی از جانب الله معرفی گردید (از جمله ی ارواح آفریدگان).

هفدهم: آگاهی از فضیلت و ارزش ایمان به بهشت و دوزخ (که از عوامل ورود به بهشت است).

هجدهم: درک عبارت: «عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ».

نوزدهم: پی بردن به این حقیقت که میزان و ترازوی اعمال، دو کفه دارد.

بیستم: دانستن حقیقت و صفت وجه (وجه از صفات الله متعال است).

[۳] کسی که توحید را عملی سازد، بدون حساب وارد بهشت می‌شود

- این باب برای عملی نمودن و تحقق توحید و مشتاق شدن بدان، آورده شده است بدین معنا که از شرک و بدعت و معصیت، پاک و تہی گردد و با آگاهی و اعتقاد و فرمانبرداری همراه شود.
- مؤلف \$ تحقق توحید را به طور مفصل بیان می‌نماید که به طور خلاصه عبارتست از: [۱] اقتدا به پیامبر الله، ابراهیم غ. [۲] اقتدا به سروران اولیاء الله که صحابه هستند. [۳] پایداری بر اصل توحید هر چند تنها باشیم. [۴] توکل بر الله و دوری از فالگیری و درخواست رقیه و داغ کردن.

دلیل نخست:

﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَا يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾

ابراهیم، پیشوایی فروتن برای الله و یکتاپرست بود و از مشرکان نبود.

- این آیه، تمجیدی از ابراهیم غ است؛ پس محبت و اقتدا به او، بر ما لازم است. تمجید به اندازه‌ی چیزی است که بدان اقتدا می‌کنیم؛ او توحید را با این موارد شش گانه که در آیه آمده، محقق ساخت:
۱. ﴿ اُمَّةً ﴾: پیشوایی که در کردار و تلاش برای دعوت و اعتقاد و ایمان به الله، به او اقتدا کنند.
 ۲. ﴿ قَانِتًا ﴾: همیشه و در هر حالتی فرمانبردار است.
 ۳. ﴿ لِلَّهِ ﴾: فقط و خالص برای الله.
 ۴. ﴿ حَنِيفًا ﴾: متوجه الله بود و از شرک روی گرداند و نافرمانی دوری کرد.
 ۵. ﴿ وَلَا يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾: از شرک و مشرکان، بیزار و مبرا بود (با قلب و گفتار و اعضای بدن).
 ۶. ﴿ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ ﴾: زیرا نعمت، آزمایش است و باید شکرش ادا شود.

نکات:

۱. آزر پدر ابراهیم غ، با کفر به آخرت رفت: ﴿ فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ﴾.
۲. پدر و مادر نوح غ، با ایمان بودند: ﴿ رَبِّ أَعْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ ﴾.
۳. امام احمد می‌گوید: سه چیز، پایه و اساس ندارد: نبردها، حماسه‌ها و تفسیر؛ بیشتر این موارد، بدون اسناد هستند؛ آگاهی از امت‌های پیشین، تنها از راه وحی الله تعالی و سنت پیامبر ﷺ ممکن است.

دلیل دوم:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ و همان‌هایی که به مالک خویش شرک نمی‌ورزند.

- ﴿لَا يُشْرِكُونَ﴾ شرک به معنای عام آن است؛ زیرا تحقق توحید، تنها با دوری جستن از شرک به معنای عام، ممکن است؛ اما این بدین معنا نیست که آن‌ها دچار معصیت نمی‌شدند؛ زیرا هر انسانی، خطا کار است و اشتباه می‌کند؛ اما آنان به محض اشتباه، توبه کرده و آن خطا را تکرار نمی‌کردند.

دلیل سوم:

حصین بن عبدالرحمن می‌گوید: نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: کدامتان ستاره‌ای را که دیشب افتاد دیدید؟ گفتم: من؛ البته در نماز نبودم؛ اما چیزی مرا نیش زد. گفت: چه کردی؟ گفتم: رقیه کردم. گفت: چه چیز تو را بلدان و ادانت؟ گفتم: حدیثی که شعبی به ما گفته بود. گفت: به شما چه گفت؟ گفتم: از بریده بن حصیب نقل کرد: «لَا رُقِيَّةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حَمَةٍ» رقیه فقط در دو حالت چشم حسود و تب است. گفت: کسی که چیزی بیاموزد و بلدان عمل نماید، کار بسیار خوبی انجام داده است. اما ابن عباس رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيَّ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، إِذْ رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي، فَقِيلَ لِي: هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَقِيلَ لِي: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَمَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَدَابٍ» امت‌ها به من نشان داده شدند؛ پیامبری دیدم که گروهی با او بودند؛ پیامبری را دیدم که یک و دو مرد با او بودند و پیامبری را دیدم که هیچ‌کس با او نبود. در این هنگام گروه بزرگی به من نشان دادند؛ پنداشتم که امت من هستند؛ به من گفته شد: این موسی و قومش هستند. پس نگاه می‌کردم که ناگاه گروه بزرگی آمد؛ به من گفتند: این امت تو هستند؛ در میان آن‌ها، هفتاد هزار نفر بودند که بدون بدون حساب و عذاب، وارد بهشت شدند. سپس برخاست و به خانه‌اش رفت و حاضران در مورد آن گروه صحبت می‌کردند. برخی گفتند: شاید آن‌ها صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله باشند؛ برخی دیگر گفتند: شاید کسانی باشند که در آغوش اسلام متولد شوند و چیزی را با الله شریک نکنند. در همین صحبت‌ها بودند که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَكْتُونُونَ، وَلَا يَطِيرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، عکاشه بن محصن برخاست و گفت: ای رسول الله! از الله بخواه تا مراجز و آنان قرار دهد. فرمود: «أَنْتَ مِنْهُمْ» تو از آن جمله هستی. سپس مرد دیگری برخاست و گفت: از الله بخواه تا مراجز و آنان قرار دهد؛ فرمود: «سَبَقَكَ بِهَا عَكَّاشَةُ» عکاشه (در این درخواست) از تو پیشی گرفت.

- «چه چیز تو را بدان کار واداشت؟»: طبق این سخن، درخواست مؤدبانه‌ی دلیل، جایز است.
- «لَا رُقِيَةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حِمَّةٍ»: هیچ دارو و درمانی برای حسادت و گزیدگی، بهتر از رقیه‌ی شرعی با رعایت شرایطش، نیست؛ البته در غیر این دو مورد نیز رقیه ثابت شده است.
- «حِمَّةٌ»: گزیدگی حیوانات سمّی؛ «الحِمَّةُ»: تب و حرارت بالای بدن.
- «الرَّهْطُ»: گروهی متشکل از سه تا نه نفر.
- «لَا يَسْتَرْقُونَ»: از کسی نمی‌خواهند تا برایشان رقیه بخواند؛ به‌خاطر:
- [۱] ایمان و اعتماد بسیار به الله. [۲] عزّت نفس و عدم حقارت و خواهش از غیر الله.
- [۳] در این کار، وابستگی نسبت به غیر الله وجود دارد.
- روایت «لَا يَرْقُونَ» بنا بر دیدگاه شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز اشتباه است؛ زیرا رسول الله ﷺ رقیه می‌نمود و جبریل و عائشه نیز او را رقیه کردند و حتّی صحابه هم رقیه می‌نمودند.
- انواع دیدگاه و عملکرد مردم درباره‌ی رقیه:
- [۱] فردی در پی کسانی هست که او را رقیه کنند؛ به کمال ایمان نمی‌رسد و جزو آن هفتاد هزار نیست.
- [۲] مانع دیگران که او را رقیه می‌کنند، نمی‌شود؛ این فرد از کمال ایمان برخوردار است؛ زیرا درخواست رقیه نکرده و در پی کسی برای رقیه نبوده است.
- [۳] مانع رقیه می‌شود؛ ین کار، خلاف سنّت است؛ زیرا وقتی عایشه در حال رقیه‌ی رسول الله ﷺ بود، مانع رقیه‌اش نشد.
- «وَلَا يَكْتُمُونَ»: از دیگران نمی‌خواهند که آنان را داغ کنند.
- «وَلَا يَنْطَرُونَ»: با دیدن یا شنیدن یا آگاهی از چیزی در مکان یا زمان مشخصی، فال بد نمی‌گیرند و نحس نمی‌پندارند؛ این کار، شرک اصغر است.
- غیر از فال گرفتن و درخواست رقیه و داغ کردن، چیزی مانع ورود به بهشت بدون حساب و عذاب نمی‌شود؛ در نصوص شرعی مطالبی پیرامون مداوا کردن با برخی داروها و تعریف از برخی آنها، مانند عسل و سیهدانه، آمده است.

انواع امت:

امتی که دعوت شدند: اعمّ از کسانی که دعوت الله و فرستاده‌اش را پذیرفتند یا نپذیرفتند.

امتی که دعوت را پذیرفتند: کسانی که دعوت الله و فرستاده‌اش را پذیرفتند.

مسائل:

یکم: دانستن مراتب انسان‌ها در رابطه با توحید.

دوم: بی بردن به معنای تحقق توحید (پاک نمودن آن از شرک و بدعت و معصیت).

سوم: تمجید و بزرگداشت الله متعال از ابراهیم که جزو مشرکان نبود.

چهارم: تمجید و بزرگداشت پیشوا و بزرگان اولیاء که شرک نوزیدند.

پنجم: عدم درخواست رقیه و داغ کردن، از جمله موارد تحقق و عملی نمودن توحید است.

ششم: کچموم تمام ویژگی‌های بیان شده در حدیث، توکل است (زیرا دوری از چنین کارهایی، به معنای توکل بالا بر الله متعال می‌باشد).

هفتم: برای صحابه کاملاً روشن و واضح بود که تنها با عمل (خالص) به بهشت می‌رسند.

هشتم: صحابه برای جلب خیر و خوبی، بسیار تلاش می‌نمودند؛ زیرا می‌خواستند به نتیجه‌ای برسند تا بدان عمل نهایند.

نهم: فضیلت و برتری این ائمت در کمیت (تعداد) و کیفیت (عمل).

دهم: فضیلت اصحاب و پیروان موسی.

یازدهم: نشان دادن امت‌ها به رسول الله ﷺ در روز رستاخیز [۱] برای تسکین و آرامش خاطر [۲] بیان برتری و فضیلت وی.

دوازدهم: هر آمتی، با پیامبر خود محشور می‌شود.

سیزدهم: تعداد کمی از انسان‌ها بودند که دعوت پیامبران را پذیرفتند.

چهاردهم: پیامبری که مردم دعوتش را نپذیرفته باشد، به تنهایی محشور می‌گردد.

پانزدهم: نتایج این علم و آگاهی عبارتست از: [۱] مغرور نشدن به تعداد زیاد پیروان [۲] تعداد اندک همیشه به گوشه‌نشینی و زهدپیشگی نمی‌انجامد؛ گاه پیروان اندک، بهتر از انبوه پیروان است.

شانزدهم: رقیه‌ی شرعی در چشم خوردن، گزیدگی و سایر موارد، مجاز است.

هفدهم: فهم بالای سلف؛ نمونه‌اش این گفته‌ی صحابی است: «آن‌که چیزی را دانست و بدانعمل نمود، کار درست را انجام داد»؛ پس دانست که حدیث نخست، تعارضی با حدیث دوم ندارد.

هجدهم: سلف هیچ‌گاه انسانی را به آن‌چه که ندارد، مدح نکردند.

نوزدهم: عبارت «أَنْتَ مِنْهُمْ» از اخبار غیب است که الله متعال پیامبرش را از آن باخبر نمود.

بیستم: بیان فضیلت عکاشه (از جمله کسانی است که بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شود).

بیست و یکم: پاسخ رسول الله ﷺ به فرد دوم، متفاوت بود؛ زیرا [۱] یا آن شخص متناقض بود [۲] یا ترس آن می‌رفت که دروازه‌ی بهشت را برای ورود هر کسی باز بینند؛ پس مقامی را خواست که شایسته‌اش نبود.

بیست و دوم: خوش اخلاقی رسول الله ﷺ.

[۴] ترس از شرک

چرا مؤلف، این باب را آورده است؟

۱. زیرا هر باب بعد از تحقق توحید، جزو موارد تحقق توحید به شمار می‌رود؛ مانند ترس از شرک، دعوت به توحید و ...
۲. زیرا گاهی انسان می‌پندارد که توحید را عملی نموده و بدان دست یافته است؛ در حالی که چنین نیست؛ پس نباید به خود مغرور شود.

چگونه از شرک بترسیم و دوری کنیم؟

۱. یادگیری توحید، عمل به آن، دعوت نمودن دیگران به آن، صبر بر سختی‌ها به خاطر آن.
۲. آگاهی از شرک و عوامل و علل آن تا از آن‌ها دور شویم؛ بنا به سخن این قیم \$:
عَرَفْتُ الشِّرْكَ لَا لِلشِّرْكِ لَكِنْ لِتَوْقِيهِ □□□□ وَمَنْ لَا يَعْرِفُ الشِّرْكَ مِنَ الْحَيْرِ يَقَعْ فِيهِ
 شرّ و بدی را شناختم نه از آن جهت که بدی کنم؛ بلکه بدین خاطر که مرا از آن پناه دهی؛ هر کس شر را از خیر تشخیص ندهد، به شر گرفتار آید.
۳. دعا و درخواست کمک از الله متعال.
۳. دوری از شرک و مشرکان تا همانند آن‌ها نشویم.

دلیل نخست:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْرِفُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَعْرِفُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾

قطعاً الله، این که کسی را شریکش کنند، نمی‌بخشد؛ و غیر از آن را برای هر کس بخواهد، می‌بخشد.

- الله متعال، هیچ‌گاه شرک را نمی‌بخشد؛ زیرا شرک، تباه کردن حقّ خاصّ الله، یعنی توحید، می‌باشد. کسی که با شرک اکبر به آخرت برود، برای همیشه در دوزخ عذاب می‌شود؛ اما کسی که با شرک اصغر به آخرت برود، به همان اندازه عذاب می‌بیند و وارد بهشت می‌شود؛ زیرا مؤمن می‌باشد و ایمان آورده است.

دلیل دوم:

این سخن الله متعال که ابراهیم غ می‌گوید: ﴿وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾

از این که بت‌ها را عبادت کنیم، مرا دور بگردان.

- «وَأَجْنِبْنِي»: مرا دور گردان؛ من در یک سو و بت پرستان در سوی دیگر باشند.

- «الْأَصْنَامَ»: بت؛ تمثالی به شکل انسان یا چیزی دیگر که به جای الله عبادت می شود. الوثن: هر چیزی که به جای الله عبادت شود؛ وثن اعم از صنم است.
- ابراهیم غ که خلیل الرحمن و پیشوای یکتاپستان بود، بر خود واهمه داشت؛ پس حال ما چگونه است؟! نه از شرک در امان هستیم و نه از نفاق. فقط منافق است که به نفاق پناه می برد.

دلیل سوم، چهارم و پنجم:
 حدیث: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ: الشَّرْكَ الْأَصْغَرُ، از بیشترین چیزی که برای شما هراس آن دارم، شرک اصغر است. پرسیدند که آن چیست؟ فرمود: ریا».
 ابن مسعود رحمه الله می گوید که رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو لِهَيْبَةٍ دَخَلَ النَّارَ». (روایت از بخاری). کسی که برای الله، همتا و نظیری را فرا بخواند و با این اعتقاد بمیرد، وارد دوزخ می شود.
 جابر رحمه الله روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَقِيَهِ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». (روایت مسلم) کسی که الله را ملاقات نماید در حالی که به او شرک نورزیده، به بهشت شرفیاب می شود و کسی که او را ملاقات کند درحالی که به او شرک ورزیده، در دوزخ می افتد.

- ریا: یعنی شخصی الله را عبادت کند تا مردم ببیند یا باخبر شوند و او را به عنوان شخص عابد، مدح و تمجید کنند. اگر عبادتش برای مردم باشد، شرک اکبر است. اما اگر بدین منظور باشد که مردم نیز به او اقتدا کرده و الله را عبادت نمایند، ریا نیست و دعوت به عبادت الله متعال می باشد.
 چرا رسول الله ﷺ بیشتر از آن که درباره ای اَمْتَسَّ از دَجَالِ بترسد، از ریا هراس داشت؟
 ۱. زیرا فتنه‌ی دَجَال، رخدادی آشکار است و ریا، فتنه‌ای پنهان و مخفی می باشد.
 ۲. فتنه‌ی دَجَال، در زمانی مشخص روی می دهد (پایان دنیا)؛ اما ریا، هر لحظه می تواند رخ دهد.

علاج ریا

- [۱] مطالعه‌ی اصل توحید؛ زیرا مسلمان با مطالعه و آموختن توحید، به تعظیم و بزرگداشت الله می پردازد و به کسی غیر از ذات یگانه اش، توجه نمی کند.
- [۲] دعا.
- [۳] توجه ویژه و تلاش بر این که عبادات بنده، میان خود و الله، همچون راز و پنهان باشد.
- [۴] این طور نباشد که از ترس ریا، عملی را انجام ندهد.
- [۵] کارهایی را بیشتر انجام دهیم که آخرت را به ما یادآور می شوند؛ مانند رفتن به قبرستان.

اقسام ریا:



- «نَدَا»: شبیه، همتا، نظیر، مانند.
- «دَخَلَ النَّارَ»: به دوزخ می افتد؛ مجازات کسی که برای الله تعالی، شریک قائل شود.
- «شَيْئًا» هر چیزی را که با الله شرک کند، هر چند بهترین آفریده باشد، در دوزخ می افتد.
- «وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ»: کسی که به آخرت برود در حالی که برای الله شریک قرار داده، به دوزخ می افتد؛ اگر شرکش اصغر باشد، پس از مجازات وارد بهشت می شود و اگر اکبر باشد، برای همیشه در دوزخ عذاب می بیند.
- شرک، امری بسیار مهم و سنگین است. اما الله متعال، اخلاص را برای بنده آسان نموده است. بدین صورت که همیشه الله را مدنظر قرار دهد، کارهایش را فقط برای رضایت الله انجام دهد نه برای تعریف و تمجید مردم. چون مردم هرگز به او سودی نمی رسانند.
- گاهی مردم به جای توجه به سخن، به گوینده توجه می کنند و می پذیرند؛ آن شخص نباید از این حالت خوشحال باشد؛ بلکه زمانی باید ابراز خرسندی کند که مردم، سخنش را بپذیرند چون حق است نه این که سخن اوست. عکس این حالت نیز وجود دارد؛ اخلاص نیز بسیار دشوار است؛ البته نه برای شخصی که صادقانه و به دور از هر ناخالصی، به الله روی آورد و در راه الله قدم بگذارد؛ الله متعال نیز چنین شخصی را یاری می رساند و اخلاص را برایش آسان می گرداند.

دعا دو گونه است:

برای درخواست:

درخواست چیزی که غیر الله نیز می‌توانند برآورده کنند:
این دعا، با چهار شرط درست است: کسی که از او درخواست می‌شود، زنده، حاضر، قادر و سبب آن چیز باشد.

برای عبادت: مانند کسی که حج و نماز و روزه برای غیر الله انجام می‌دهد که دچار کفر اکبر شده است.

درخواست چیزی که فقط در قدرت الله تعالی می‌باشد:
اگر از غیر الله تعالی باشد، شرک اکبر است؛ مانند کسی که فرزند یا باران را از غیر الله تعالی می‌خواهد.

تفاوت میان شرک اکبر و اصغر:

شرک اصغر:

- باعث خروج از اسلام نیست.
- برخی اعمال را از میان می‌برد و بی اجر می‌کند.
- مرتکب آن، برای همیشه در دوزخ نمی‌ماند.
- جان و مالش مباح نیست.
- برای اصغر بودنش، دلیل وجود دارد.
- آنچه را که الله تعالی سبب قرار نداده، سبب به شمار می‌آورد.
- هر چیزی که انسان را به شرک اکبر سوق دهد، شرک اصغر است.
- هر چیزی را که شرک یا شرک نامیده و با (أل) تعریف نیاورده، اصل بر این است که شرک اصغر می‌باشد.

شرک اکبر:

- سبب خروج از اسلام می‌شود.
- همه‌ی اعمال خوب را از میان می‌برد.
- مرتکب آن، برای همیشه در دوزخ مجازات می‌شود.
- کسی که به آن دچار شود، از سوی حاکم شرع، جان و مالش مباح است.
- برای اکبر بودن آن شرک، دلیل وجود دارد.
- مرتکب آن، اعتقاد دارد که غیر الله نیز در جهان آفرینش، به طور پنهان دخالت دارد و سود و زیان می‌رساند.

مسائل:

یکم: از شرک باید ترسید.

دوم: ریا، جزو شرک است.

سوم: ریا، شرک اصغر است.

الرَّابِعَةُ: بدترین چیزی است که باید درباره‌ی صالحان از آن ترسید (زیرا ناخودآگاه و پنهانی، در قلب انسان رسوخ می‌کند و بسیاری از مردم، دوست دارند که از آن‌ها تعریف و تمجید شود).

پنجم: میان بهشت و دوزخ، فاصله‌ای نیست.

ششم: معیار ورود به بهشت یا دوزخ، در یک حدیث بیان شد.

هفتم: کسی که الله را در حالی ملاقات کند که برایش شریک قرار داده، در دوزخ می‌افتد؛ هر چند عبادتش از دیگران بیشتر باشد (اگر شرک اکبر باشد، هرگز وارد بهشت نمی‌شود و اگر اصغر باشد، پس از مجازات، وارد بهشت می‌شود).

هشتم: عظمت و اهمیت عبادت بت‌ها تا آن‌جاست که ابراهیم، برای خود و فرزندانش دعا می‌کند که الله تعالی آن‌ها را از دچار شدن به این عمل حفظ نماید.

نهم: بیشتر مردم به بت پرستی دچار می‌شوند؛ زیرا: ﴿ رَبِّ إِنِّي أَخْلَلْتُ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ ﴾.

دهم: تفسیر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است؛ بخاری نیز به این مسأله اشاره نمود.

یازدهم: بیان فضیلت و برتری کسی که از شرک در امان بماند؛ چنین فردی، وارد بهشت می‌شود.

[۵] باب: دعوت به کلمه‌ی شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

چرا مؤلف، این باب را آورده است؟

۱. انسانی که خود را متعهد و ملزم به توحید و عملی نمودن آن می‌کند، دیگران را نیز باید بدان فراخواند؛ زیرا ایمانش زمانی کامل می‌گردد که دیگرانرا نیز به رعایت توحید دعوت نماید و از نقصان و کمبود ایمان، در امان می‌ماند.
۲. زیرا پاسخ به کسی است که می‌گوید: نخستین امری که دعوتگر باید بدان دعوت کند، نماز است نه توحید.

دلیل نخست:

- «سَبِيلِي»: روش من؛ شامل تمام مسائل عبادی و دعوت به سوی الله که پیامبر ﷺ از جانب الله آورده است.
- «إِلَى اللَّهِ»: به سوی الله؛ زیرا دعوتگران دو گروهند: [۱] دعوتگر به سوی الله. [۲] دعوتگر به سوی غیر الله.
- «عَلَى صَبْرَةٍ»: با علم و آگاهی که شامل: [۱] علم شرع. [۲] آگاهی از کسی که دعوت می‌شود. [۳] حکمت.
- شرایط دعوت به سوی الله تعالی:
- [۱] اخلاص. [۲] علم دین. [۳] حکمت. [۴] آگاهی از وضعیت شخص دعوت شده. [۵] صبر.

دلیل دوم:

بن عباس شمی گوید که وقتی رسول الله ﷺ معاذ را به یمن فرستاد، به او فرمود: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَفِي رِوَايَةٍ: إِلَى أَنْ يُوحِدُوا اللَّهَ - فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ؛ فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَرَضَ عَلَيْهِمْ حَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَعْيُنَائِهِمْ فُتْرَدُ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَأَتَقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ»، أَخْرَجَاهُ. تو نزد مردمی از اهل کتاب می‌روی؛ پس نخستین چیزی که آنان را بدان فرامی‌خوانی، شهادت «لا إله إلا الله» باشد (در روایت دیگر: این باشد که الله را یگانه بدانند) اگر در این مورد از تو فرمان بردند، به آنان پیاموز که الله، پنج وعده نماز را در شبانه‌روز برایشان فرض نموده است؛ اگر در این مورد از تو اطاعت کردند، به آنان پیاموز که الله، صدقه را بر آنان فرض نمود تا از ثروتمندان گرفته و به نیازمندان داده شود. اگر در این زمینه از تو فرمانبرداری کردند، پس (برای گرفتن زکات)، از دریافت بهترین اموالشان دوری کند و بترس و پروا کن از دعای مظلوم که میان دعایش و الله، مانعی نیست.

• نکات برگرفته از حدیث:

۱. مشروعیت فرستادن و آموزش کسانی که مردم را به سوی الله دعوت می کنند.
۲. رسول الله ﷺ تنها یک مرد را فرستاد؛ این کار دلیلی بر مقبولیت و درستی خبر واحد است؛ هر چند در زمینه‌ی عقیده باشد.
۳. برای دعوت، تعداد روزها را مشخص نکرده‌اند؛ دعوتگر می تواند بنا به نیاز مردم، نزدشان بیاند.
۴. بیان چگونگی دعوت مخالفان؛ راحت‌ترین راه، دعوتشان به توحید و پذیرش یگانگی الله است.
۵. فقط دعوت دادن مردم به اسلام کافی نیست؛ بلکه باید آن‌ها را از تکالیفشان آگاه نمود تا به آن پایبند باشند؛ البته به ترتیبی که رسول الله ﷺ به معاذ رحمه الله آموخت.

دلیل سوم:

سهل بن سعد رحمه الله نقل می کند که رسول الله ﷺ در روز خیبر فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ» فردا بیرق اسلام را حتماً به کسی خواهم داد که الله و فرستاده‌اش را دوست دارد و الله و فرستاده‌اش نیز او را دوست دارند؛ و الله به دست او، فتح و پیروزی را رقم می زند. تا صبح روز بعد، مردم در این فکر بودند که کدامشان بیرق را می گیرد؛ هنگام صبح، نزد رسول الله ﷺ، روانه شدند با امید به این که، بیرق را دریافت کنند. رسول الله ﷺ فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند: چشمانش درد می کند. کسی را نزدش فرستادند و او را آوردند. رسول الله ﷺ آب دهان خویش را بر چشمانش کشید و برایش دعا نمود؛ درد چشمش خوب شد؛ چنان که گویی هرگز دردی نداشته است. سپس بیرق را به او داد و فرمود: «أَنْفَذَ عَلَيَّ رَسَلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ خُمْرِ النَّعَمِ» خرامان و به آرامی برو تا در میدانشان قرار گیری؛ سپس آن‌ها را به اسلام دعوت کن و از حق اللکه باید رعایت کنند، باخبر ساز؛ به الله سوگند که اگر الله یک مرد را به وسیله تو هدایت کند، برایت از شتران سرخو بهتر است.

- اثبات صفت محبت برای الله و این که الله متعال، دوست می دارد و او را دوست می دارند؛ البته این دو محبت و دوست داشتن، با هم فرق دارد.
- بیان و اثبات یک فضیلت خاص، به معنای اثبات فضیلت و برتری عمومی فرد نیست. مثلاً رسول الله ﷺ به ابو عبیده رحمه الله فرمود: «أَمِينٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (امانتدار این امت) این بدین معنا نیست که وی، بهترین صحابی امت است.
- «خُمْرِ النَّعَمِ»: شتر قورمز؛ زیرا بهترین نوع شتر در نزد اعراب شمرده می شود.

خارق العاده: كاری كه خلاف عادت و زندگی عادى باشد؛ مانند راه رفتن روی آب؛ خارق العاده چهار گونه است:

۲- كرامت: برای اولیاء الله است؛ یعنی کسانی كه باایمان و باتقوا هستند. مانند كرامتی كه نصیب اصحاب كهف شد.

۱- آیه: برای پیامبران است و معجزه محسوب نمی شود؛ زیرا در قرآن آمده است؛ اما معجزه برای غیر پیامبران است و گاهی برخی مردم از آوردنش ناتوان هستند. کسی نمی تواند ادعا کند كه پس از رسول الله ﷺ، برایش آیه نازل می شود.

۴- رسوایی: بهره ی کسی است كه به الله دروغ نسبت دهد؛ وی در همین دنیا رسوا می گردد؛ مانند مسیلمه كذاب كه در چشم بیچار فوت كرد و وی نابینا شد.

۳- معجزه یا فتنه: برای یاران و دوستان شیطان است و با شناخت شخصی كه دچار فتنه باشد، آن را تشخیص می دهیم؛ یعنی کسی كه ایمان و تقوا ندارد. مانند فتنه ی دجال.

مسائل:

یکم: دعوت به سوی الله، راه پیروان رسول الله ﷺ است (راه پیامبران و پیروانشان).
دوم: شناخت اخلاص و اهمیت آن؛ لِأَنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَوْ دَعَا إِلَى الْحَقِّ، فَهُوَ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ.
سوم: بصیرت و هوشیاری، یک فریضه است (دعوت یک فریضه است و علم و دانش آن نیز فریضه می باشد).

چهارم: از جمله دلایل خوبی و درستی دعوت توحید، این است كه از هر گونه اهانت و دشنام به الله تعالی، به دور و پاک می باشد.

پنجم: از دلایل زشتی و ناپسند بودن شرک، این است كه اهانت به الله اهانت محسوب می شود؛ در حالی كه شخص موحد، الله را از هر ایراد و نقسی پاک می داند.

ششم: دور شدن مسلمان از مشركان، امری مهم است؛ تا همانند آنها نگردهد؛ هر چند شرک نوزد. (زیرا اگر با آنها باشد، هر چند مسلمان است، اما در ظاهر جزو آنان به شمار می رود).

هفتم: نخستین واجب و تكلیف در دین، توحید و یگانه دانستن الله است.

هشتم: دعوت به توحید، باید پیش از هر چیز دیگر انجام شود؛ حتی پیش از دعوت به نماز.

نهم: «أَنْ يُوحَّدُوا لِلَّهِ» (الله را یگانه بدانند) معنای لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است.

دهم: گاهی انسانی كه اهل كتاب است، از كتاب آسانی مطلع نیست و اگر هم باخبر است، بدان عمل نمی کند.

یازدهم: آموزش، باید مرحله‌ای و به تدریج باشد.
 دوازدهم: در امر دعوت، اولدیت‌بندی بسیار مهم است (نخست توحید، بعد نماز، بعد زکات).
 سیزدهم: بیان مصارف زکات (در هشت زمینه).
 چهاردهم: یاددهنده باید شبهه و تردید یادگیرنده را برطرف نماید (با آموزش و آگاه‌سازی).
 پانزدهم: نهی از گرفتن اموال نفسی و گرانها برای زکات.
 شانزدهم: پروا کردن از دعای شخص ستمدیده.
 هفدهم: میان دعای مظلوم و الله، حجابی نیست؛ این فرمایش، هم برای تشویق اس و هم هشدار.
 هجدهم: از جمله دلایل ارزش توحید، سختی‌هایی است که پیامبر و سروران اولیای الهی متحمل شدند؛ همانند ماجرای خیر.
 نوزدهم: عبارت: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ...» از جمله نشانه‌های نبوت رسول الله می‌باشد.
 بیستم: درمان چشم علی رحمه الله با آب دهان، از جمله نشانه‌های نبوت رسول الله می‌باشد.
 بیست و یکم: بیان فضیلت علی رحمه الله (این از جمله مناقب و ویژگی‌های خاص وی می‌باشد).
 بیست و دوم: اصحاب آن شب را پیوسته در فکر بودند که فتح خیر، به دست کدامشان رقمی‌ورد؛ این از فضایل صحابه به شمار می‌رود.
 بیست و سوم: ایمان به قدر و سرنوشت؛ چراکه گاه برای کسی که در پی امری تلاش نمی‌کند و نصیبش می‌شود و کسی برای چیزی که تلاش می‌کند، نصیبش نمی‌شود.
 بیست و چهارم: عبارت «عَلَى رِسْلِكَ» حاوی نکته‌ی ادبی و اخلاقی است (خونسردی و عدم شتابزدگی).
 بیست و پنجم: پیش از جنگ و نبرد، باید طرف مقابل را به اسلام دعوت داد.
 بیست و ششم: قانون شرع است که دشمن را پیش از نبرد، به اسلام و کلمه‌ی شهادت دعوت دهند.
 بیست و هفتم: دعوت باید با حکمت صورت گیرد؛ زیرا فرمود: «أَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ» آنان را از وظیفه‌شان باخبر کن. چراکه گاهی آن فرد، اسلام را می‌پذیرد و گاه نمی‌پذیرد؛ پس باید نخست بر انجام وظایفش پیمان ببندد تا به بهانه‌ی بی‌اطلاعی، کفر بازنگردد.
 بیست و هشتم: آگاهی از حق الله متعال در اسلام.
 بیست و نهم: بیان پاداش هدایت نمودن یک انسان (این کار، بهتر از تمام خوبی‌های دنیاست).
 سی‌ام: سوگند خوردن برای بین فتوا، جایز نیست؛ مگر زمانی که برای مصلحت یا فایده‌ای باشد.

آزمون بخش نخست (۵ باب)

پرسش اول: پنج باب نخست کتاب توحيد و دليل و ارتباط آن‌ها با کتاب را بيان کنید:

باب	عنوان باب	دليل آوردن باب
اول
دوم
سوم
چهارم
پنجم

پرسش دوم: به سوالات زیر جواب دهید.

سوال	جواب
چهار مورد از دلائل مطالعهی کتاب توحيد را بنويسيد؟	۱- ۲- ۳- ۴-
چرا مؤلف مقدمه‌ای برای کتاب بيان نکرد؟	۱- ۲- ۳- ۴-
بخش‌های کتاب التوحيد:	۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰-
کسی مدعی است: «کتاب التوحيد فقط شامل الوهيت است.» در پاسخ بايد گفت:

- ۱- به معنای:
- ۲- به معنای: انواع عبودیت کدام است؟
- ۳- به معنای: چهار فردی که الله متعال کشتشان را حرام نمود، عبارتند از:
- ۱- ۲- چرا ابن مسعود رضی الله عنه آیه را وصیت و سفارش رسول الله صلی الله علیه و آله نامید؟
- ۱- ۲- اُمّت در قرآن به معنای:
- ۳- ۴- تحقّق و عملی نمودن توحید یعنی:
- ۱- دلیل برتری این اُمّت بر اُمّت های دیگر:
- ۲- بیان فضیلت یک چیز، به معنای: اثبات یک فضیلت خاص به معنای: کامل کنید:
- «لَا رُقِيَّةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ» یعنی:
- چرا اسلام، درخواست رقیه و داغ کردن را مثلاً بدون رفتن نزد طیب نهی نمود؟
- ﴿لَا يَعْزُرُ أَنْ يَشْرَكَ بِهِ﴾ یعنی:
- ﴿وَيَعزُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾ یعنی:
- ﴿وَرُوحٌ مِنْهُ﴾ یعنی:
- ﴿وَكَلِمَةٌ﴾ یعنی:
- ۱- از باب نسبت ...
- ۲- از باب نسبت ...
- تا پیامبر فرمود: «سَبَقَكَ بِهَا
- و یا این که عُكَّاشَةٌ»:
- ﴿وَلَوْ بَلَسُوا﴾ یعنی:

﴿يُظَلِّمِ﴾ یعنی:

چگونه از شرک بترسیم؟

با این موارد، از شرک دوری

می‌کنیم:

«يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» یعنی:

شروط دعوت چیست؟

خارق العاده به چه معناست؟

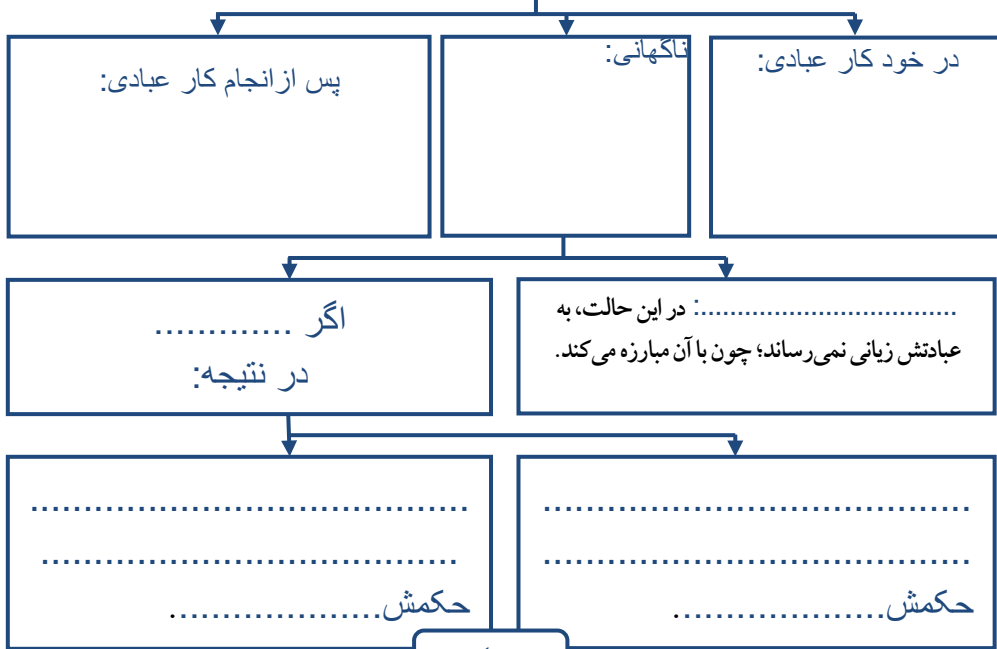
چرا مؤلف عدم انجام رقيه و

داغ کردن را از مصادیق تحقیق

توحید می‌داند اما از فال

گرفتن چیزی نمی‌گوید؟

سوال سوم: جدول زیر پیرامون ریا را کامل نمایید.



پرسش چهارم: پاسخ درست را با مشخص نمایید.

۱. مؤلف کتاب التوحيد: ابن عثيمين محمد بن سليمان التميمي
۲. کدام گزینه، نصیحت و سفارش علما می باشد؟
 حفظ متن پیش از یادگیری حفظ کردن سودی ندارد؛ مهم درک و فهم است
۳. ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ [بقره: ۱۲۱] از این آیه چنین برداشت می شود که باید تمام علوم را به خوبی بیاموزد:
 صحیح غلط
۴. علما با بررسی دقیق احادیث کتاب التوحيد، حدیث منکر یا موضوعی در آن نیافتند: صحیح غلط
۵. علما هر چند که دانش بالایی داشته باشند، باز هم معصوم از خطا نیستند: صحیح غلط
۶. از تألیفات محمد بن عبد الوهاب است:
 كشف الشبهات مسائل الجاهلیة مختصر السيرة أصول الإیمان تمام موارد
۷. ابواب کتاب التوحيد، می باشد: ۶۷ باب ۷۶ باب ۱۰ باب
۸. پس از تهیه کتاب، ابتدا باید شماره گذاری شده و مقدمه و فهرست آن مطالعه و چارچوب کتاب بررسی گردد سپس آن را در کتبخانه قرار دهیم: درست نادرست
۹. کتاب التوحيد را می توان به تقسیم نمود: ۱۱ قسم ۹ قسم ۱۰ قسم
۱۰. سودمندترین کتاب، آن است که مانند کتاب التوحيد، به روش استدلال، تأمل در دلایل صدور احکام و ژرف اندیشی در اسرار مسائل، نوشته شود: صحیح غلط
۱۱. علم، گردآوری و تجزیه و ژرف اندیشی و تقسیم است: درست نادرست
۱۲. تعریف و تقسیم علما و تفاوت های آنان باید ثبت گردد: درست نادرست
۱۳. بخش نخست کتاب التوحيد: مقدمه تفسیر توحيد وجوب توحيد
۱۴. مؤلف رحمه الله در مقدمه و خاتمه، به پیروی از بخاری عمل نموده است: صحیح غلط
۱۵. مؤلف، باب اول را فهرست بندی نکرده و می توان آن را باب «مقدمه» نامید: صحیح غلط
۱۶. قسمت اول کتاب شامل باب می باشد: ۵ ۶ ۷
۱۷. کدام گزینه، بیانگر انواع توحيد است؟
 ربوبیت، الوهیت، اسماء و صفات معرفت و اثبات، اراده و قصد همه ی موارد
۱۸. کسی که تنها به یکی از انواع توحيد ایمان می آورد، موحد نیست: صحیح غلط
۱۹. تقسیم نمودن توحيد، بدعت است؛ زیرا دلیلی برای این کار وجود ندارد: صحیح غلط
۲۰. ایمان، عام است و توحيد بخشی از آن می باشد: صحیح غلط
۲۱. «لا إله إلا الله» دارای رکن است: دو هشت هفت
۲۲. یگانه دانستن الله در اداره ی جهان و فرستادن باران، توحيد است:

- الوهيت □ ربوبيت □ اسماء و صفات
۲۳. با اصل توحيد منافات دارد: □ شرم اكبر □ شرك اصغر □ بدعت
۲۴. مهمترين و نخستين واجب، خوبي و احسان به پدر و مادر است: □ صحيح □ غلط
۲۵. بزرگترين كار حرام، زنا و كشتن كسى مى باشد كه الله حرام نموده است: □ صحيح □ غلط
۲۶. عبادت بر اطلاق مى گردد: □ دو چيز □ يك چيز
۲۷. اين سخن كيست: عبادت اسمى است جامع هر ... □ ابن قيم □ ابن تيميه
۲۸. عبارت «بدون...» پرامون اسماء الله، با کدام گزينه كامل مى شود؟ □ بيان چگونگى و مثال زدن □ بيان كيفيت و نه شبيه كردن □ تفاوتى ندارد
۲۹. تمام آيات قرآن، مفهوم توحيد را در خود دارند: □ صحيح □ غلط
۳۰. ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ مشكل عمده‌اى كه درباره‌ى اين آيه روى مى دهد، در است: □ فهم آن □ عمل به آن
۳۱. هدف از آفرينش جن و انسان، مانند هدف آفرينش چارپايان است: □ صحيح □ غلط
۳۲. جن، مكلف است به: □ ايمان آوردن □ ايمان آوردن و رعايت قوانين شرع
۳۳. امت بر اطلاق مى شود:
- امام و پيشوا □ ملت □ زمان □ طائفه و گروه □ همى موارد
۳۴. ﴿عَتَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ از زمان (□ آدم □ نوح) تا زمان (□ عيسى □ محمد) و.
۳۵. حكمت و دليل فرستادن پيامبران:
- بيان دليل و حجت □ رحمت و مهر □ نشان دادن راه الله □ همى موارد
۳۶. اصنام از جمله‌ى طاغوت است كه به جاي الله عبادت مى شود: □ صحيح □ غلط
۳۷. مثال طاغوتى كه پيشوا و متبوع باشد، فرماندهانى هستند كه از فرمان الله سرپيچى مى كنند: □ درست □ نادرست
۳۸. كسى كه به جاي الله عبادتى شود در حالى كه خودش به آن عبادت راضى نيست:
- طاغوت است □ طاغوت نيست
۳۹. آيه‌ى دوم در كتاب التوحيد بدین معناست كه تمامى پيامبران، مردم را به توحيد دعوت مى داده‌اند:
- صحيح □ غلط
۴۰. منظور مؤلف رحمه الله از «آيه و آيات»، عبارت «كامل ترين آيه يا آيات» است: □ درست □ نادرست
۴۱. قضاء، حكم و اراده، به دوزمينه‌ى قوانين دين و آفرينش الاهى تقسيم مى شود: □ درست □ نادرست
۴۲. بنا بر قضا و حكم الاهى در (□ آفرينش □ دين) يك چيز در نزد الله، از جهتي پسنديده و از جهتي ديگر ناپسند مى باشد.
۴۳. ﴿وَفَضَّلْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُفْسِدُنَ فِي الْأَرْضِ﴾ بيانگر قضای ... است: □ مسائل دين □ آفرينش
۴۴. تسيح پرندگان از نوع عبوديت ... است: □ قهرى □ طاعت و فرمانبردارى

۴۵. تمامی حیوانات، به جز وزغ، الله را تسبیح می گویند: صحیح غلط
۴۶. عبودیت به تقسیم می شود: دو گونه سه گونه
۴۷. مشرکان نیز به گونه ای، الله را عبادت می کنند: صحیح غلط
۴۸. عبادت فقط با زان و اعضای بدن است: صحیح غلط
۴۹. ﴿وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (هیچ چیز را با او شریک نکنید) شامل همه چیز می شود: پیامبر، فرشته، ولی و هر چیزی در دنیا: صحیح غلط
۵۰. الله متعال کشتن را حرام نمود:
- مسلمان کافر ذمی هم پیمان پناهنده همه ی موارد
۵۱. آیا پیامبر ﷺ سفارش نمود؟ بله خیر
۵۲. ابن مسعود رحمه الله می گوید: این وصیت و سفارش رسول الله ﷺ است؛ زیرا تمام دین را در بر می گیرد وصیت و سفارش الله است همه ی موارد
۵۳. بشارت به خبر خوشحال کننده اطلاق می شود نه خبر زیان بار: صحیح غلط
۵۴. حق بندگان بر الله، است: حق واجب حقی از روی فضل الله
۵۵. سخن «الله ورسوله أعلم» (در زمان پیامبر ﷺ در هر زمان) گفته می شد.
۵۶. کتمان علم، در حال صورت حرام است: صحیح غلط
۵۷. پیامبر ﷺ معاذ را از دادن این بشارت به مردم، باز داشت تا: با هم رقابت نمایند متکی نگردند همه ی موارد
۵۸. آیا معاذ رحمه الله خلاف دستور پیامبر ﷺ عمل نمود؟ بله خیر
۵۹. آیا این حکم، فقط برای معاذ رحمه الله بود؟ بله خیر
۶۰. برای اثبات فضیلت و ارزش برای یک چیز، باید غیر واجب باشد: درست نادرست
۶۱. ﴿وَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ این آیه با باب کاملاً مطابق است: ۲ ۵ ۴
۶۲. آنچه الله متعال به ذات خود اضافه می نماید، گونه است: دو سه
۶۳. بزرگترین ظلم و ستم، ظلم انسان بر جان و مال و آبروی دیگران است: صحیح غلط
۶۴. کسی که گناهی غیر از شرک را پیوسته انجام دهد و به آخرت برود، شرنوشتش ... است: عذاب بنابر مسیّت و خواست الله
۶۵. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ذکر است نه دعا: صحیح غلط
۶۶. برخی مسلمانان هستند که «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می گویند اما نزد الله ارزشی ندارد و در ترازوی اعمالشان محاسبه نمی گردد: درست نادرست

۶۷. شهادت «محمد عبده ورسوله» با نقض می شود: معصیت بدعت همه‌ی موارد
۶۸. عبارت «عیسی عبدالله» پاسخ به یهود است و عبارت (ورسوله) پاسخ به نصارا می باشد: صحیح غلط
۶۹. ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ از نوع اضافه‌ی است: اعیان و ذات مخلوق ویژگی و صفت
۷۰. الله متعال عیسی را به چه شکل وارد بهشت نمود: کامل ناقص هر دو
۷۱. تحقق و عملی نمودن توحید، به معنای پاک کردن و خالص نمودن آن از است:
- شرک بدعت معاصی همه‌ی موارد
۷۲. ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾ اُمت در این جا به معنای است:
- الگو پیشوا آموزگار خوبی ها همه‌ی موارد
۷۳. رقیه‌ی شرعی تنها در دو مورد چشم خوردن و گزیدگی جایز است: صحیح غلط
۷۴. مسلم در حدیث «لَا يَسْتَرْقُونَ»، عبارت «وَلَا يَرْقُونَ» را می افزاید که می باشد:
- صحیح ضعیف
۷۵. کسی که مرتکب شرک اکبر شود، جان و مالش مباح است؛ مگر این که ذمی یا هم‌پیمان باشد:
- صحیح غلط
۷۶. مُسترقی از غیر الله درخواست رقیه می کند و راقی، خودش رقیه می نماید و کارش پسندیده است:
- صحیح غلط
۷۷. برابر دانستن غیر الله با ذات الله در چیزی که ویژه‌ی الله است، شرک ... می باشد: اکبر اصغر
۷۸. چیزی که به شکل یک موجود تراشیده شود، ... است: صنم وثن هر دو
۷۹. کرائم الأموال یعنی: گرانبهاترین اموال اموال متوسط کم ارزش ترین اموال
۸۰. پیامبر ﷺ درباره‌ی اُمت خود، از فتنه‌ی دجال بیش از ریاترس داشت؛ زیرا شرک اصغر است:
- صحیح غلط
۸۱. مؤمن با علم و عمل، خود را به کمال می رساند و با دعوت و صبر، دیگران را. صحیح غلط
۸۲. بنده‌ای که در اعتقادش راستین باشد، قطعاً دعوت‌نگر است: صحیح غلط
۸۳. بصیرت و آگاهی، یعنی:
- علم شرعی حکمت آگاهی از وضعیت دعوت شونده همه‌ی موارد
۸۴. دعوت شرط دارد: ۳ ۴ ۵
۸۵. تفاوت میان شرک اکبر و اصغر را بنویسید.

سوال پنجم: در دایره‌های ستون ب، عدد مربوط به واژه‌های ستون الف را بنویسید.

الف	ب
۱ گزیدگی	<input type="radio"/> فرمانبرداری از الله با انجام دستوراتش و دوری از آنچه نهی فرمود؛ از روی تعظیم و محبت
۲ الوهیت	<input type="radio"/> شتری ارزشمند و قرمز رنگ
۳ عبادت	<input type="radio"/> نحس دانستن یک مکان یا زمان به خاطر دیدن یا شنیدن یا آگاه شدن از چیزی
۴ طاغوت	<input type="radio"/> شبیه، مانند، نظیر
۵ ریا	<input type="radio"/> چیزی که به شکل انسان یا هر چیز دیگر است و عبادت می‌شود
۶ فال بد زدن	<input type="radio"/> آنچه به جای الله عبادت می‌شود؛ به هر شکل یا جنسی که باشد.
۷ همتا	<input type="radio"/> تجاوز بنده از حد آن تجاوز کند؛ اعم از اعم از پیشوا یا معبود یا فرمانده
۸ تندیس	<input type="radio"/> عبادت الله برای شهرت و مدح در میان مردم
۹ توحید	<input type="radio"/> یگانگی الله در آفرینش و مالکیت و اداره‌ی جهان
۱۰ عبادت	<input type="radio"/> یگانگی الله متعال در عبادت و کارهای عبادی بندگان
۱۱ خوارج	<input type="radio"/> اسمی که شامل تمام آن چیزهایی می‌شود که الله دوست دارد و می‌پسندد؛ اعم از گفتار و کردار
۱۲ بت	<input type="radio"/> می‌گویند مرتکب گناه کبیره، کافر است و برای همیشه در آتش می‌ماند.
۱۳ ربوبیت	<input type="radio"/> یگانگی الله در ویژگی‌هایی که مختص اوست؛ در ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات
۱۴ حمر النعم	<input type="radio"/> آن که به الله روی آورد و از شرک و هر آنچه مخالفت توحید است، دوری جوید.
۱۵ یکتاپرست	<input type="radio"/> گزش حیوان نیش دار

دوم: تفسیر توحید (۹ باب)

[۶] تفسیر توحید و کلمه شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

با آن چه پیرامون توحید بیان شد، برای برخی جای سؤال است که این توحید چیست که چنین ابوابی برایش قرار داده‌اند؟ ابوابی از جمله وجوب توحید، فضیلت و تحقق آن، ترس از ضلّش و دعوت به آن. بدین جهت از این باب تا انتهای کتاب، به توضیح و تفسیر توحید می‌پردازیم.

دلیل اول:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾

کسانی که (کافران آن‌ها را) به فریاد می‌خوانند، (خودشان) در پی وسیله (نزدیک شدن) به صاحبشان هستند که کدامشان نزدیکتر است.

• «يَدْعُونَ»: این کسانی که کافران به کمک می‌خواهند، خوشان در پی نزدیک شدن به ربّ خود هستند تا بنگرند که کدام نزدیکتر است؛ چگونه است که شما، این افراد با به فریاد می‌خواهید درحالی که خودشان نیازمند و محتاج هستند. شرک در دعا و درخواست، همین است.

دلیل دوم:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۱۳﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾

و زمانی را (یادآوری کن) که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: از آن چه عبادت می‌کنید، بیزار و دور هستم؛ (عبادت نمی‌کنم) مگر ذاتی را که مرا آفرید.

• «إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي»: در این بخش از آیه، از اسلوب نفی و اثبات که بیانگر انحصار و تأکید است، استفاده شد. به جای «الَّذِي» واژه‌ی «الله» نیامد؛ زیرا:

۱. همان گونه که الله متعال در آفرینش یگانه است، در عبادت هم یگانه می‌باشد.
۲. دلیل بر باطل بودن عبادت بت‌هاست. زیرا آن‌ها هیچ چیز نیافریده‌اند.

• توحید با عبادت الله در کنار سایر مخلوقاتش، محقق نمی‌شود؛ بلکه عبادت باید خاصّ و خالص برای الله باشد. چه بسا کسانی که نماز و روزه و حج و زکات را انجام دهند، اما برای قبر هم سجده کنند.

دلیل سوم و چهارم:

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ ﴾
 ﴿ وَمِن النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ﴾

- «أَحْبَارَهُمْ»: علمایشان «وَرُهَبَانَهُمْ»: عابدانشان.
- «أَرْبَابًا»: ارباب؛ کسی که بی چون و پرا پیروی می‌شود. مردم در سرکشی از فرمان الله، از علمایشان فرمانبرداری می‌کنند و عابدان را عبادت می‌کنند (شرك در طاعت و فرمانبرداری).
- «يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ»: آن‌ها را به اندازه‌ی الله تعالی دوست دارند و اطاعت می‌کنند.

انواع محبت



محبت به خاطر الله، به انواع عمل، عامل، زمان و مکان، تقسیم می‌شود.

دلیل پنجم:

از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرَّمَ مَالَهُ وَدَمَهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». کسی که لا اله الا الله بگوید و به هر آنچه غیر از الله عبادت می‌شود کفر بورزد، (گرفتن) مال و (ریختن) خونش حرام است و محاسبه‌ی اعمالش با الله می‌باشد

- «وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ»: مسلمان باید عبادت غیر الله را نادرست بداند و بلکه هر کفری، را انکار نماید؛ کسی که «لا اله الا الله» می‌گوید و معتقد است دین نصاری و یهود در این زمان، درست است، مسلمان محسوب نمی‌شود؛ همچنین کسی که از میان ادیان مختلف، افکار و اندیشه‌هایی را برگزیند، مسلمان نیست.

مسائل:

مهمترین مسأله، تفسیر توحید و تفسیر شهادت است که بهصورت واضح و روشن بیان می گردد (با روش نفی و اثبات).

از آن جمله در آیهی اِسْرَاءِ که پاسخی به مشرکان بیان شد؛ آنان، افراد صالح را برای درخواست های خود فرامی خواندند که شرک اکبر محسوب می شود (شرک در دعا).

همچنین آیهی بَرَاءت است؛ در این آیه بیان گردید که اهل کتاب، علما و عابدان را به جای الله به عنوان ارباب خویش برگزیدند؛ در حالی که آنها دستور داشتند که فقط الله تعالی را عبادت کنند. آیه بدین معناست که فرمانبرداری از علما و عابدان برای سرکشی از الله، شرک است (شرک در طاعت و فرمانبرداری).

ابراهیم خلیل علیه السلام به کفار گفت: ﴿إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۱﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ وی با این بیان، الله را از معبودان دروغین، جدا دانست؛ الله تعالی در ادامه بیان می فرماید که این بیزاری از معبودان دروغین و محبت نسبت به ذات یگانه اش، تفسیر شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می باشد: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾

الله متعال در سوره ی بقره، درباره ی کافران می فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِخَرِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ در این سوره، بیان می شود که آنان، معبودان دروغین را به اندازه ای الله دوست می داشتند. روشن است که آنها، الله را بسیار دوست داشته اند؛ اما این وجود، وارد بهشت نمی شوند؛ پس وضعیت کسانی که معبودان را بیش از الله دوست می دارند، چگونه خواهد بود؟ و سخت تر از آن، کسانی که فقط معبود خود را دوست دارند و نه الله را، چه سر نوشتی در پیش دارند؟ (این شرک در طاعت می باشد؛ بنا بر آن چه گفته شد، محبت چهار گونه است:

۱. الله را بیش از دیگران دوست دارد؛ این توحید است.

۲. غیر الله را همانند الله دوست دارد؛ این شرک است.

۳. غیر الله را از الله بیشتر دوست دارد؛ این شرک، بدتر و سخت تر از مورد قبل می باشد.

۴. فقط غیر الله را دوست دارد و نسبت به الله تعالی، هیچ محبتی ندارد؛ این بدترین حالت شرک است).

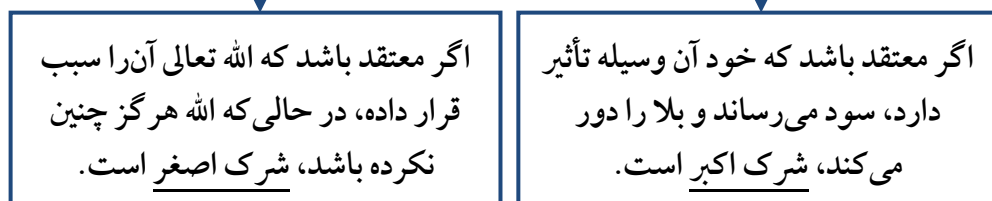
رسول الله ﷺ می گوید: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرَّمَ مَالَهُ وَدَمَهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» این حدیث از جمله بهترین تفسیرهای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می باشد؛ در این حدیث، فقط بر زبان آوردن شهادت و دانستن معنای آن و حتی اقرار و پذیرفتن آن، سبب حفظ و تحریم جان و مال انسان نمی شود؛ این فرد هر چند غیر الله را به فریاد نخواهد، باید به غیر الله نیز کفر بورزد و اعلام بیزاری نماید؛ اگر در این کار تردید یا درنگ کند، جان و مالش مباح می شود.

این مسأله بسیار مهم و حساس می باشد و به روشنی رای مخاطب بیان گردید و می تواند دلیل قاطعی در برابر مخالفان باشد.

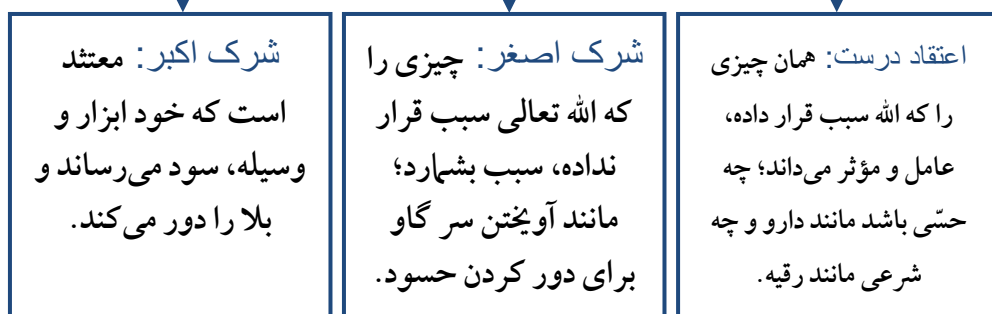
[۷] پوشیدن برخی وسایل و ابزارها با اعتقاد به دور شدن یا برطرف کردن بلا، نوعی شرک است.

- «نوعی شرک است» یا شرک اصغر است و یا اکبر.
- «برطرف کردن» بلایی که رخ داده یا «دور شدن» که هنوز رخ نداده است.

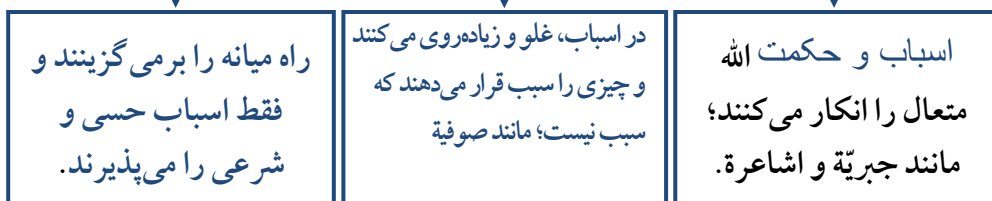
پوشیدن انگشتر و بستن نخ و مشابه این، شرک اصغر است یا اکبر؟



معتقدان به اسباب و عوامل، سه دسته‌اند:



دیدگاه و رفتار مردم درباره‌ی اسباب و عوامل، سه گونه است:



حکم آویختن نخ و چیزهایی مشابه آن:

حکمش را نمی داند.	به او یاد می دهند.
معتقد است که این چیزها، سبب می باشد؛ درحالی که الله آن‌ها را سبب فرار نداده است.	این، شرک اصغر است.
معتقد است که خود آن چیز، تأثیر دارد و سود و ...	این، شرک اکبر است.
هیچ اعتقادی به آن ندارد و تنها برای زیبا شدن آن را می پوشند؛ همانند جوانان که با پوشیدن این چیزها، دروازه‌ی دعوت به دروغ را گشوده‌اند؛ زیرا با دیدن آن‌ها، مردم گمان می کنند که پوشیدنشان جایز است. و نیز همانند زنان و کافران می شوند.	این از گناهان کبیره است.

دلیل اول:

﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ﴾

آیا ندیدید که آنچه به جای الله فرامی خوانید، اگر الله زبانی را برابیم بخواهد، آیا آن‌ها برطرف کننده‌ی زیان او هستند؟

- این بت‌ها، نه سودی به یارانشان می‌رسانند و نه زبانی را از آن‌ها دور می‌کنند؛ پس عامل و سبب سود و زیان نیستند. می‌توان نتیجه گرفت که برگزیدن و توجه به سبب و عاملی که نه شرعی باشد و نه قدری، مصداق شرک و وزیدن به الله سبحانه و تعالی می‌باشد.
- «قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ»: با این عبارت، کارش را به الله می‌سپارد نه به اسباب و همی و تخیلی.

دلیل دوم:

عمران بن حصین نقل می‌کند که پیامبر ﷺ مردی را دید که در دستش انگشتری زرد بود؛ فرمود: این چیست؟ گفت: به خاطر بیماری واهنه (سستی و لرزش دست) می‌باشد. فرمود: «أَنْزِعْهَا؛ فَإِنَّهَا لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا، فَإِنَّكَ لَوْ مِتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا» آن را بیرون بیاور که فقط سستی تو را زیاد می‌کند؛ اگر بمیری و آن در دست باشد، هرگز رستگار نمی‌شوی. (روایت احمد با سند بدون ایراد).

- «انگشتر زرد رنگ»: مس و چیزی مانند آن.
- «این چیست؟»: این سؤال بدین خاطر بود تا پیش از قضاوت، هدف از استفاده از انگشتر را بدانند.
- «الْوَاهِنَةُ»: نوعی بیماری استخوانی مانند روماتیسم. منظورش این بوده که برای دفع بیماری، آن انگشتر را می پوشد.
- «لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا»: موجب سستی در جسم و اعتقادات می شود؛ پاداش هر کار، از جنس همان کار است.

دلیل سوم:

عقبه بن عامر با سند مرفوع، از رسول الله ﷺ نقل می کند: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أْتَمَّ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ». کسی که مهره‌ی چشم زخم بر خود بیاویزد و بدان دل ببندد، و کسی که مهره‌ی دریایی بر خود بیاویزد و بدان دل ببندد، الله او را به کارش و انمی گذارد.

در روایت دیگری آمده: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ». کسی که مهره‌ی چشم زخم بر خود بیاویزد، شرک ورزیده است.

- «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً»: کسی که مهره‌ی چشم زخم بیاویزد و بدان دل ببندد و معتقد باشد.
- «فَلَا أْتَمَّ اللَّهُ لَهُ»: یا دعاست و یا خبر قطعی.
- «وَدَعَةً»: هر آن چه از دریا بگیرند؛ مانند صدف.
- «فَلَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ»: الله او را به همان حال رها نمی کند و کارش را بی جواب نمی گذارد و خلاف خواسته‌ی او را رقم می زند.
- «فَقَدْ أَشْرَكَ»: شرک ورزیده است؛ اگر معتقد باشد که خود آن ابزار، تأثیر دارد، شرک اکبر است و در غیر این صورت، شرک اصغر.

دلیل چهارم:

این ابی حاتم از حذیفه روایت می کند که مردی را دیده بود که در دستش، نخ‌ی برای تب داشت؛ پس آن را برید و گفت: ﴿ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ الْإِلَٰهِمُ مُشْرِكُونَ ﴾ و بیشترشان به الله ایمان ندارند در حالی که مشرک هستند.

- «نخی برای تب»: به خاطر خنک شدن و درمان تب.
- «آن را برید»: یعنی با دستش، جلوی منکر را گرفت؛ پس سلف برای تغییر منکر، قدرت داشتند.
- حکم آویختن: چیزهایی که پوشیدن با آویختنش حرام است: انگشتر، نخ، مهره‌ی دریایی، مهره‌ی چشم زخم و مواردی از این قبیل.

مسائل:

یکم: سخت گیری و هشدار برای پوشیدن انگشتر یا چیزی مانند آن.

دوم: اگر آن صحابی می‌مرد و آن انگشتر در دستش بود، رستگار نمی‌شد؛ نکته این که شرک اصغر، بزرگتر از گناه کبیره است؛ زیرا شرک بخشیده نمی‌شود؛ هر چند اصغر باشد؛ اما گناه کبیره چنین نیست.

سوم: ندانستن، عذر محسوب نمی‌شود (زیرا رسول الله ﷺ به روشنی برای همه بیان نمود. جهل و عدم آگاهی، دو گونه است:

۱. جهلی که عذر و بهانه محسوب نمی‌شود؛ یعنی با وجود این که شرایط یادگیری فراهم است، اما شخص بی‌توجهی و سهل‌انگاری می‌کند؛ چنین کسی، برای ارتکاب به کفر یا هر گناهی، هیچ عذر و بهانه‌ای ندارد.

۲. ناآگاهی و جهلی که عذر و بهانه محسوب شود؛ یعنی در صورتی که فرد، سهل‌انگاری و بی‌توجهی نکند؛ اما شرایط یادگیری برایش فراهم نیست و بدین خاطر از حرام و حلال بودن برخی امور مطلع نیست؛ چنین شخصی، معذور شمرده می‌شود. اگر متسبب به اسلام باشد، زبانی متوجه او نیست؛ اما اگر متسبب به کفر باشد، در دنیا کافر محسوب می‌شود و در آخرت، حکم و تصمیمش با الله است.

چهارم: سودی در دنیا نمی‌رسند؛ بلکه زیان می‌رساند: «لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا» سبب سستی در جسم و اعتقاد تو می‌گردد.

پنجم: ایستادگی و مخالفت قاطعانه با کسی که چنین چیزهایی می‌پوشد.

ششم: تصریح به این امر که وقتی کسی چیزی را به خود بیاویزد و بدان دل ببندد، سرانجام کارش به همان سپرده می‌شود.

هفتم: تصریح به این حکم که وقتی کسی مهره‌ی چشم بیاویزد و بدان دل خوش کند، شرک ورزیده است.

هشتم: آویختن نخ برای در امان ماندن یا درمان تب، از جمله‌ی کارهای منکر است.

نهم: تلاوت قرآن توسط حذیف بدین معناست که صحابه با آیات قرآن، بر شرک استدلال می‌نمودند؛ مانند آیاتی این عباس که درباره‌ی محبت، از سوره‌ی بقره آورد.

دهم: آویختن مهره‌ی چشم زخم، از کارهای شرک‌آمیز است.

یازدهم: گفتن این دعا برای کسی که آویز چشم زخم دارد، درست نیست: «اللَّهُ لَا يُسَمُّ لَهٗ، وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَا فَلَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ» با این شخص نباید با صراحت خطاب کنیم و به طور خاص به او نگوئیم: «لَا أَنْتُمْ اللَّهُ لَكُمْ» زیرا سبب نفرت و دوری وی می‌گردد؛ بلکه باید همین حدیث را برایش بازگو نمایید و او را نصیحت کنیم که چنین آویزهایی را رها کن.

[۸] رقيه و چشم زخم

چرا رقيه را مانند موارد پيشين، جزو كارهاي شرك‌آمیز ندانست؟

۱. زرارقيه می‌تواند شرعی باشد یا غیر شرعی.
۲. هر ابزاری که برای چشم زخم باشد، شرك‌آمیز است؛ مگر این که از آیات قرآن استفاده شود که در این صورت، حرام به شمار می‌رود و حکم شرك بر آن جاری نمی‌شود.

دلیل اول:

ابو بشر انصاری در خي سفرها، همراه پیامبر ﷺ بود؛ در سفری، ایشان کسی را فرستاد و فرمود: «أَنْ لَا يَتَّقِيَنَّ فِي رَقِيَّةٍ بَعِيرٍ قِلَادَةً مِنْ وَتَرٍ - أَوْ: قِلَادَةً - إِلَّا قَطَعَتْ» هر قلاده‌ای که در گردن شتران هست، بریده شود.

- «کسی را فرستاد»: تا جویا شود آیا قوانین شرع اجرا می‌گردد.
- «قلاده»: اعتقاد داشتند که قلاده، برای جلوگیری از چشم خوردن شتر است.
- چنین اعتقادی باطل و فاسد است؛ زیرا قلاده، نه عامل حسی است و نه شرعی.

دلیل دوم و سوم:

ابن مسعود می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ الرُّقِيَّ وَالتَّمَائِمَ وَالتَّوَلَّةَ شُرُكٌ». (روایت احمد و ابو داود) رقيه، مهره‌ی چشم‌زخم و ابزار محبت، شرك‌آمیز است. در حدیثی مرفوع از عبدالله بن عکیم آمده: «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وَكَلَّ إِلَيْهِ» هر کس چیزی به خود بیاویزد و بدان معتقد باشد، به حلب خودش واگذار می‌شود. (روایت احمد و ترمذی).

- «الرُّقِيَّ»: در این حدیث منظور رقيه‌ی مرسوم و غیر شرعی می‌باشد که شرك‌آمیز می‌باشد.
- «هر کس چیزی به خود بیاویزد و بدان معتقد باشد، به حال خودش واگذار می‌شود»: در این حدیث نفرمود: «مَنْ عَلَّقَ» (کسی که بیاویزد) بلکه «تعلق» به معنای اعتقاد و وابستگی قلبی می‌باشد. کسی که قلبش به الله تعلق یابد، الله برایش کافی است و کسی که به غیر الله تعلق یابد، خوار و رسوا می‌شود.
- شایسته نیست که انسان، به سبب و عامل دل‌بسته و تعلق یابد؛ بلکه باید به الله تعلق گیرد؛ کارمندی که به مقام خود دل‌بسته و تعلق یابد و مسبب که الله است را از یاد برد، به گونه‌ای شرك ورزیده است؛ اما اگر اعتقاد داشت که مقام، یک سبب است و الله، مسبب، پس این اعتقاد، منافاتی با توکل ندارد.

شرایط رقیه‌ی شرعی:

<p>با این اعتقاد باشد که یک سبب شرعی می‌باشد و تنها با اجازه و فرمان الله تأثیر دارد.</p>	<p>با سخنی مفهوم، قابل شنیدن و مشخص، به زبان عربی باشد.</p>	<p>بر گرفته از قرآن و سنت باشد و یا با اسماء و صفات الاهی صورت گیرد.</p>
---	---	--

اگر یکی از این شرایط نباشد، رقیه غیر شرعی است. رقیه فقط با زبان عربی است؛ مگر این که برای دعا باشد و البته اسماء الاهی باید به هامن شکل عربی گفته شود؛ زیرا توفیقی هستند؛ بلکه در هر زبانی، نام‌ها گویای مُسمّا و چیزی هستند که بر آن نهاده می‌شوند.

مهری چشم‌زخم: چیزی که برای حفاظت از چشم زخم، به کودکان آویخته می‌شود؛ اما اگر آیه‌ای از قرآن آویخته شود، جایز است؛ زیرا برخی از سلف چنین کرده‌اند. البته برخی مانند ابن مسعود رحمه الله، آن را مجاز ندانسته‌اند.

رقیه: عزائم هم نامیده می‌شود و در تأیید آن، دلیل وجود دارد؛ تا وقتی به شرک آلوده نشود؛ رسول الله ﷺ در مورد چشم‌زخم و گزیدگی، آن را اجازه فرمود.

وَالْتَوَلَّى: ابزاری ساختگی که می‌پندارند زن و مرد را به یکدیگر علاقه‌مند می‌سازد.

حلقه‌ی ازدواج:

<p>سبک‌ترین و کم‌ترین حالت و حکمش، حرام بودن است؛ زیرا از آداب نصارا می‌باشد و آن را جزو عقیده‌ی تثلیث (معبودان سه گانه) می‌دانند. نکته‌ی دیگر این که استفاده از طلا برای مردم حرام می‌باشد.</p>	<p>اگر با این اعتقاد باشد که سبب حفظ علاقه‌ی زوجین است، شرک اصغر می‌باشد.</p>	<p>اگر اعتقاد بر این باشد که خودش تأثیر دارد و سود و زیان می‌رساند، شرک اکبر است.</p>
--	---	---

دلیل چهارم:

امام احمد از رُوَيْفِع روایت می کند: رسول الله ﷺ به من فرمود: «يَا رُوَيْفِعُ، لَعَلَّ الْحَيَاةَ سَتَطُولُ بِكَ، فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحَيْتِهِ، أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًّا، أَوْ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ، فَإِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ بَرِيءٌ مِنْهُ». ای رُوَيْفِع، شاید عمرت طولانی شود که در این صورت، به مردم خبر بده که ریشخود را گره بزند یا آویز (چشم زخم شتر) را بیاویزد یا با مدفوع و استخوان حیوانی استنجا کند، محمد از او بیزار و مبرا است.

- «أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحَيْتِهِ»: هدف از گره زدن ریش، تکبر یا دفع چشم زخم باشد.
- «تَقَلَّدَ وَتَرًّا»: وتر: رشته ای از رگ یا رودی گوسفند است که برای چشم زخم استفاده می کنند.
- «همچنین زه کمان است که برای دفع ضرر، بر گردن چارپایان می آویختند».
- «با فضله یا استخوان چارپایان، خود را از آلودگی قضای حاجتش پاک کند»: فضله ی چارپا، علف چارپایان جن است و استخوان چارپا، غذای جن می باشد.

دلیل پنجم:

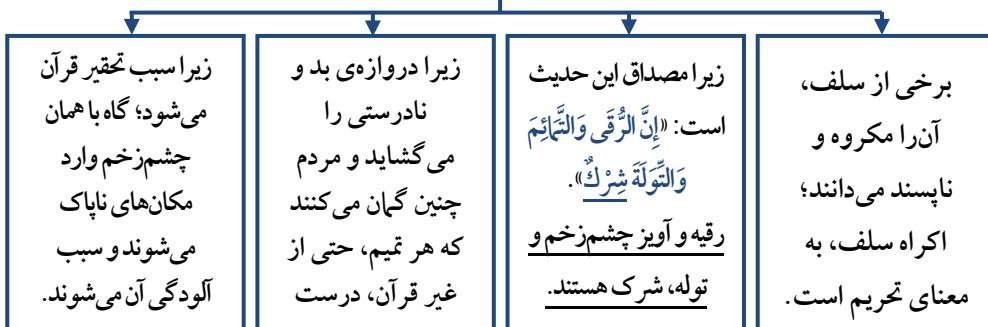
بخاری از سعید بن جبیر روایت می کند: «مَنْ قَطَعَ نَمِيمَةً مِنْ إِنْسَانٍ كَانَ كَعَدْلِ رَقَبَةٍ». (به روایت وکیع) کسی که آویز چشم زخم را از انسانی جدا کند، هم اندازه ی آزاد کردن یک برده است.

دلیل ششم:

از ابراهیم نیز روایت می نماید: «كَانُوا يَكْرَهُونَ التَّمَائِمَ كُلَّهَا؛ مِنَ الْقُرْآنِ وَغَيْرِ الْقُرْآنِ» هر آویزی برای چشم زخم را، چه از قرآن چه جای دیگر، ناپسند و زشت می شمردند.

- «به اندازه ی آزاد کردن برده است»: چون او را از لندگی و عبودیت شیطان که همراه با شرک است، رها می نماید؛ پس او را در بهترین راه آزاد می کند.

چرا چشم زخم از قرآن، حرام است؟



مسائل:

یکم: تفسیر رقیه و آویز برای چشم زخم ارائه شد.

دوم: تفسیر التولة .

سوم: رقیه، آویز برای چشم زخم و القای محبت، بدون استثناء نوعی شرک است.

چهارم: رقیه از قرآن در برابر چشم زدن و گزیدگی، جزو شرک نیست. (و حادو هم نیست).

پنجم: علما اختلاف نظر دارند که آیا نوشتن تعویذ از قرآن، جایز است یا ناجایز؟ (دیدگاه ابن مسعود

رحمه الله بهتر به نظر می رسد؛ زیرا اصل در آن، عدم مشروعیت است).

ششم: آویختن قلاده بر حیوانات برای چشم زخم، شرک محسوب می شود.

هفتم: کسی که قلاده‌ی زه کمان را به عنوان چشم زخم بر حیوانی آویزان کند، هشدار شدیدی در پیش

دارد.

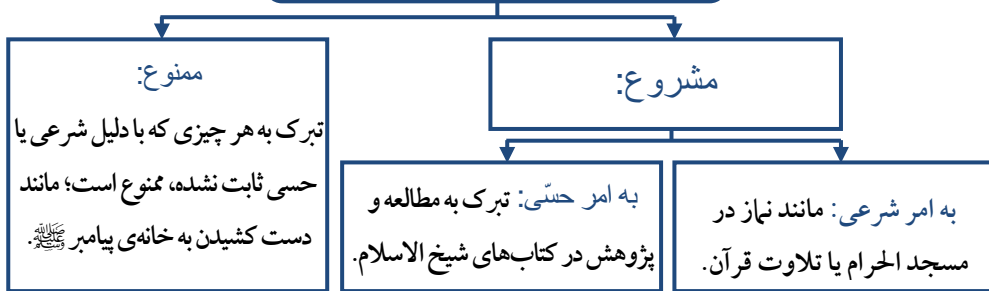
هشتم: بیان فضیلت و اجر کسی که چشم زخمی را از انسانی دور سازد.

نهم: سخن ابراهیم، با اختلاف نظرهای پیشین، تعارضی ندارد؛ زیرا منظور او، پیروان و همراهان

عبدالله بن مسعود بود (نه صحابه ثف و نه همه‌ی تابعین).

[۹] کسی که از درخت و سنگ و ...، تبرک می جوید

تبرک به معنای درخواست برکت، دو گونه است:



دلیل اول:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ ﴿١١﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ ﴿١٢﴾ آيَات و عزى و منات، آن بت سوم دیگر را دیدید؟﴾

دلیل دوم:

ابو واقد لیشی می گوید: با رسول الله ﷺ به سوی حنین روانه شدیم، هنوز تازه مسلمان شده بودیم؛ مشرکان درخت سدري داشتند که پیرامونش می گشتند و سلاحشان را بدان می آویختند و بدین خاطر «ذات أنواط» نام گرفت؛ بر آن درخت گذر کردیم؛ گفتیم: ای رسول الله! همانند درخت ذات أنواط آن‌ها، برای ما نیز ذات أنواطی معین کن. رسول الله ﷺ فرمود: «الله أكبر، إنها السنن، قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنو إسرائيل لموسى: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمُ آلِهَةٌ﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ يَجْهَلُونَ ﴿١٣٨﴾»، لتركبن سنن من كان قبلكم». الله أكبر؛ این‌ها سنت‌ها (ای اقوام پیشین است) به ذاتی که جانم در دست اوست، شما چیزی گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند؛ همان‌طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی قرار بده؛ گفت: قطعاً شما مردمی هستید که نادانی می کنید. شما از سنت‌های اقوام پیش از خود دنباله‌روی می می کنید. (روایت و تصحیح: ترمذی).

- «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ»: درباره‌ی بت‌هایی که آن‌ها را گرامی می داشتید به من بگویید؛ آن‌ها نسبت به این آیات بزرگ، همانند معراج، چگونه‌اند؟ فإيهم يعتقدون أنَّ هذه مشرکان می پنداشتند که بت‌ها، به آنان سود می رسانند یا زبانی را دور می کنند؛ پس نزدشان می آمدند و برایشان قربانی می کردد و می خواستند به آن‌ها نزدیک شوند و آن‌ها را از خود خوشنود کنند.
- «اللَّتَّ»: ۱- با «ت» مشدد: مرد صالحی که برای حاجیان، سويق می ساخت.
- ۲- با «ت» بدون تشدید: از اسم‌های الله گرفته و بر بت نهادند.

- «وَالْعَزَى»: از «عزیز» که اسم الله می باشد، گرفته اند.
- «وَمَنْوَةٌ»: ۱- از «المنان» که الله است گرفته اند.
- ۲- از «منی» گرفته شده؛ چون در آن مکان، خون بسیار می ریخته اند.
- «نازه مسلمان»: عذری برای درخواست نادرستان بود.
- «می آویختند»: سلاحشان را برای تبرک، به آن می آویختند.
- «ذَاتُ أَنْوَاطٍ»: درختی که چیزهایی را بر آن می آویختند.
- «برایان درختی مانند ذات انواط تعیین کن»: آن‌ها می دانستند که مسائل عبادی، توقیفی است و باید از طرف الله و فرستاده اش تعیین شوند؛ بدین خاطر از پیامبر ﷺ اجازه خواستند؛ پس متوجه آن امر باطل و نادرست شدند و در ورطه‌ی شرک نیفتادند.
- «لَتَرْكَبُنَّ»: همانند آنان عمل می کنید و همان حرف‌های آن‌ها را می گویند؛ این عبارت، برای بیان خبر و هشدار است.

مسائل:

- یکم: بیان تفسیر آیه‌ی ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ﴾
- دوم: دلیل این درخواستشان، رویارویی با کافران و خشمگین کردن آنان بود و نه عبادت آن درخت.
- سوم: اثبات گشت که آنان، چنان نکردند و معبودی غیر از الله را عبادت نکردند.
- چهارم: قصد خشنودی و تقرب به الله را داشتند و گمان کردند که الله، آن را می پسندد.
- پنجم: وقتی صحابه به این کار آگاه نبودند، پس دیگران قطعاً از آن بی خبرند (فلا نغتر بعمل الناس).
- ششم: صحابه با این وجود، پاداش و مرزده‌ی مغفرتی یافتند که نصیب دیگران نشد (پس باید از آن‌ها به خوبی یاد کنیم؛ زیرا توهین به آن‌ها، توهین به الله و فرستاده اش است).
- هفتم: رسول الله ﷺ آنان را معذور ندانست و چنین پاسخ داد: «اللَّهُ أَكْبَرُ! إِنَّهَا السُّنَنُ! لَتَسْبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»؛ با این سه عبارت، خطر و نهایت نادرستی کار، روشن گشت.
- هشتم: درخواست اصحاب مانند درخواست بنی اسرائیل بود که به موسی گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا﴾.
- نهم: نفی چنین درخواست و رفتاری، تفسیر و مصداق «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می باشد که به طور ظریف و موشکافانه به این حقیقت اشاره دارد که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هر معبودی غیر از الله را باطل می داند؛ در نتیجه درخواست برکت هم باید فقط از الله باشد؛ چون تنها معبود حقیقی است.
- دهم: برای بیان فتوا، از سوگند استفاده شد که چون برای مصلحت یا دفع فساد و فتنه است، ایرادی ندارد.

یازدهم: شرک در این زمینه، دو نوع اصغر و اکبر دارد؛ زیرا با چنین عملکردی، مرتد نشدند.

دوازدهم: عبارت: «هنوز تازه مسلمان شده بودیم»؛ به خاطر ناآگاهی از حکم چنین عملکردی، معذور بودند؛ زیرا تازه مسلمان بودند و نسبت به یگران، آگاهی کمتری داشتند.

سیزدهم: گفتن «الله اکبر» به هنگام تعجب، سنت است.

چهاردهم: سدّ ذریعه و ممانعت از هر گونه دلیل و راه؛ ذریعه یعنی راه رسیدن به چیزی؛ ذریعه دو گونه است: [۱] راه رسیدن به کارهای درست و پسندیده؛ چنین راهی باید باز باشد. [۲] راه رسیدن به کارهای نادرست و نکوهیده؛ این راه باید بسته شود؛ منظور مؤلف \$ همین راه است.

پانزدهم: مسلمان از شبیه شدن به مردم جاهلیت نبی شده است؛ البته منظور از جاهلیت، فقط دوران پیش از بعثت نیست؛ بلکه هر رفتار ناآگاهانه و غیر مشروع را شامل می شود.

شانزدهم: گاه به هنگام آموزش، عصبانیت نیز روی می دهد که امری طبیعی به شمار می رود.

هفدهم: عبارت «إِنَّمَا السُّنَّةُ» بک فاعده‌ی کلی و برای هشدار می باشد.

هجدهم: از جمله نشانه‌های پیامبر بودن رسول الله، اطلاع وی از رخدادهای گذشته است.

نوزدهم: هر آن چه که الله متعال در نکوهش یهود و نصارا در قرآن بیان فرموده است، برای ما نیز نکوهیده بوده و هشدار به شمار می رود.

بیستم: أَنَّهُ مُتَقَرَّرٌ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَاتِ مَبْنَاهَا عَلَى الْأَمْرِ، فَصَارَ فِيهِ التَّنْبِيهُ عَلَى مَسَائِلِ الْقَبْرِ أَمَّا (مَنْ رَبُّكَ؟) فَوَاضِحٌ، وَأَمَّا (مَنْ نَبِيِّكَ؟)؛ فَمِنْ إِخْبَارِهِ بِأَنْبَاءِ الْغَيْبِ، وَأَمَّا (مَا دِينُكَ؟) فَمِنْ قَوْلِهِمْ «إِجْعَلْ لَنَا إِمَّا الْخَ» إِلَى آخِرِهِ.

بیست و یکم: روش و سلوک اهل کتاب، همانند روش مشرکان، ناپسند و نکوهیده است.

بیست و دوم: از عبارت «هنوز تازه مسلمان شده بودیم» چنین برداشت می شود که وقتی کسی به اسلام و اعتقاد درست روی می آورد، شاید هنوز قلبش به برخی از تصورات دوران باطل، معتقد باشد. شاید حکمت تبعید زناکار پس از اجرای حد، این باشد که دوباره به سویش برنگردد؛ پس شایسته است که انسان از موقعیت‌های کفر و شرک و گناه، دوری کند؛ روش اهل سنت، اخذ احکام از علما می باشد و کسی که از باطل به سنت روی آورد، مرجع و منبع اخذ احکام نیست تا وقتی که علما به درستی اعتقاد و پاکی وی از اعتقادات نادرست شهادت دهند.

[۱۰] ذبح برای غیر الله

چرا مؤلف در نامگذاری این باب، از واژه‌ی شرک استفاده نکرد؟

۱. تا استنباط حکم از دلیل را به طالب علم بیاموزد.
۲. ذبح برای غیر الله، به دو گونه‌ی جایز و شرک اکبر تقسیم می‌شود.

دلیل اول و دوم:

﴿ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ﴾

﴿ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْسِرْ ﴾

بگو: قطعاً نماز و عبادات و زندگی و مرگم، برای الله پادشاه جهانیان است؛ هیچ شریکی ندارد. پس برای مالکت نماز بخوان و قربانی کن.

- «بگو»: به وضوح و رسا، توحید و عبادت خالصانه برای الله را به این مشرکان اعلام کن.
- «نمازم»: تمام اعمالی که با اعضای بدن انجام می‌شود؛ مهمترین این اعمال، نماز است؛ چه فرض و چه نفل.
- «وَنُسُكِي»: ذبح من؛ تمامی اعمال مالی که مهمترینشان، ذبح و قربانی برای الله تعالی می‌باشد.
- «وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي»: دخل و تصرف در من و اداره‌ی امورم، چه در زندگی و چه در مرگم، در اختیار الله تعالی است.
- «أَوَّلُ الْأُسْتَبِينَ»: ۱. اولویت نسبی؛ نخستین مسلمان از میان این مردم؛
- ۲. اولویت مطلق: در میان امت‌ها، بیش از سایر مردم، فرمانبردار و مسلمان هستم.
- «وَأَحْسِرْ»: برای الله قربانی کن؛ قربانی مانند نماز، از جمله‌ی کارهای عبادی است.

انواع ذبح:

<p>برای غیر الله (از روی محبت و بزرگداشت): شرک اکبر است؛ مانند ذبح برای قبر یا جن</p>	<p>مباح: برای استفاده از گوشت، پذیرایی مهمان و یا خرید و فروش.</p>	<p>برای الله تعالی: قربانی در حج، در عید قربان، عقیقه؛ اگر برای غیر الله باشد، شرک اکبر است.</p>
---	--	--

دلیل سوم:

علی بن ابی طالب می گوید: رسول الله ﷺ این چهار عبارت را به من فرمود: «لَعَنَ اللهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللهِ، لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ، لَعَنَ اللهُ مَنْ آوَى مُحِدْتًا، لَعَنَ اللهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ». (مسلم) الله کسی را که برای غیر الله قربانی کند، لعنت نمود، الله کسی را که والدینش را لعنت کند، لعنت نمود، الله کسی را که جنایتکاری را (از اجرای قصاص و مجازات) پناه دهد، لعنت نمود و الله کسی را که حدود و نشانه‌های زمین و راهها را تغییر دهد، لعنت نمود.

• «لَعَنَ»: لعن از سوی الله، به معنای دور نمودن از رحمت اوست؛ پیامبر ﷺ اعلام نمود که الله متعال، کسی را که برای غیر او ذبح می کند، لعن نموده است؛ یا منظورش این دعا بود: اللَّهُمَّ الْعَن مَن ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ.

دلیل چهارم:

طارق بن شهاب می گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «در قیامت، مردی به خاطر یک مگس، به بهشت می رود و مردی به خاطر یک مگس، به دوزخ می افتد. پرسیدند: چگونه ای رسول الله؟ فرمود: «دو مرد، به مردمی رسیدند که بتی داشتند و به کسی اجازه‌ی عبور می دادند که چیزی را به آن بت تقدیم کند. پس به یکی از آن دو گفتند: چیزی تقدیم کن. گفت: چیزی برای تقدیم ندارم؛ گفتند: حتی یک مگس تقدیم کن. مگسی را تقدیم کرد و به او اجازه دادند؛ پس با این کارش، وارد دوزخ می شود؛ به دیگری گفتند: تقدیم کن. گفت: چیزی ندارم که برای غیر الله تقدیم کنم ۵. پس گردنش را زدند؛ وی با این کارش، وارد بهشت می شود». (روایت احمد).

• «فِي ذُبَابٍ»: واژه‌ی «فی» در اینجا برای بیان علت است؛ یعنی به خاطر مگس.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾.

دوم: بیان تفسیر ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخِرَّ﴾.

سوم: رسول الله ﷺ در آغاز سخنش، از لعنت الله نسبت به کسی سخن گفت که برای غیر الله ذبح می کند (زیرا شرک اکبر می باشد و با این کار، حق الله را پایمال کرده است).

چهارم: کسی که پدر و مادر خود یا دیگری را لعنت کند، شامل این حکم می گردد؛ زیرا لعنت از طرف مقابل نیز انجام می شود و در هر دو صورت، مستقیم صورت می گیرد.

پنجم: «مُحِدْتًا» فردی که مرتکب جنایتی شده و برای فرار از قصاص و مجازات، به کسی پناه می برد؛ یاری رساندن به چنین شخصی از حمایت و پناه دادن به وی، امری بدتر و شدیدتر است.

معانی احداث:

- [۱] در دین؛ مانند بدعت‌های جهیمیه، معتزله، روافض و ...
- [۲] در خصوص امت؛ مانند ارتکاب به جنایت، دزدی، راهزنی و مانند آن.
- ششم: لعنت کسی که حدود زمین را تغییر می‌دهد. مثل حدود و مرز زمین دو همسایه.
- هفتم: میان لعن افراد مشخص و لعن تمامی افراد معصیت‌کار، تفاوت است (نوع اول، ممنوع و نوع دوم، جایز می‌باشد. لعنت کردن شخص معین، جایز نیست).
- هشتم: داستان مربوط به مگس، بنا بر قول صحیح بودن آن، داستان مهم و بزرگی است.
- نهم: وی به‌خاطر آن مگس، گرفتار آتش دوزخ شد؛ هر چند نیت او رهایی از شر شرکان بود؛ اما در امت‌های پیشین، اجبار برای انجام کار شرک‌آمیز، دلیل و عذر محسوب نمی‌شد.
- دهم: دانستن جایگاه شرک در نزد مؤمنان؛ آنان چگونه به کشته‌شن راضی می‌شدند اما درخواست شرکان را نمی‌پذیرفتند؛ هر چند که انجام کار شرک‌آمیز مورد نظر شرکان، در ظاهر و برای رهایی بود؛ اگر پذیرش درخواست شرکان و عدم صبر، سبب آسیب و زیان برای اسلام باشد، صبر نمودن و عدم پذیرش درخواستشان واجب است.
- یازدهم: فردی که در دوزخ افتاد، مسلمان بود؛ اگر کافر بود، نمی‌فرمود: «به‌خاطر مگس، در دوزخ افتاد» (دلیل افتادنش در دوزخ، تقدیم و قربانی کردن چیزی برای غیر الله بود).
- دوازدهم: مطالب، مصداق این حدیث می‌باشد: «أَجْنَةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ» (والغرض من هذا التَّريغ والتَّرهيب). بهشت، از پابند کفشتان هم به شما نزدیکتر است و آتش دوزخ هم چنین است. مفهوم این حدیث، هم برای تشویق و هم برای هشدار است
- سیزدهم: نیت قلبی، امر مهمی است؛ حتی در نزد بت‌پرستان که به اندازه‌ی یک مگس هم خشنود بودند. قرآن و سنت، علاج قلب است؛ پس قلب خویش را به به دنیا سرگرم مکن. آیا بهتر است که انسان، در برابر کفر صبر پیشه نماید هر چند اگر کشته شود؟ یا در ظاهر، اعلام موافقت کند؟
۱. جایز نیست که در ظاهر و باطن، موافقت و همراهی کند؛ زیرا مرتد می‌شود.
 ۲. جایز است که فقط در ظاهر موافقت کند و برای رهایی از اجبار برای انجام کاری باشد.
 ۳. جایز است که در ظاهر و باطن موافقت نکند و کشته شود؛ زیرا به‌خاطر صبر است؛ اگر موافقت و همراهی سبب زیان رسیدن به دین و امت باشد، باید صبر نماید؛ در غیر این صورت، می‌تواند فقط در ظاهر موافقت نماید.

[۱۱] در جایی که برای غیر الله ذبح می‌شود، جایز نیست برای الله

ذبح انجام شود.

مؤلف پس از بیان حکمدر خصوص ذبح برای غیر الله، اکنون با دقت نظر و روشی پسندیده، مناسب دانست که در خصوص ذبح برای الله در مکانی سخن بگوید که برای غیر الله ذبح می‌شود؛ حکم این کار، بدین قرار است:

۱. این کار، شباهت به کفار است.
۲. سبب اختلاط امر می‌شود و چنین می‌پندارند که ذبح مشرکان، جایز است.
۳. مشرکان در ذبح برای غیر الله، راسخ‌تر و مصمم‌تر می‌گردند؛ در حالی که این کارشان ناپسند بوده و باید از آن دوری جست.

دلیل اول:

﴿لَا نَقْرُ فِيهِ أَبَدًا﴾ هرگز در آن (به نماز) نایست.

چرا مؤلف رحمه الله این آیه را بیان نمود؟

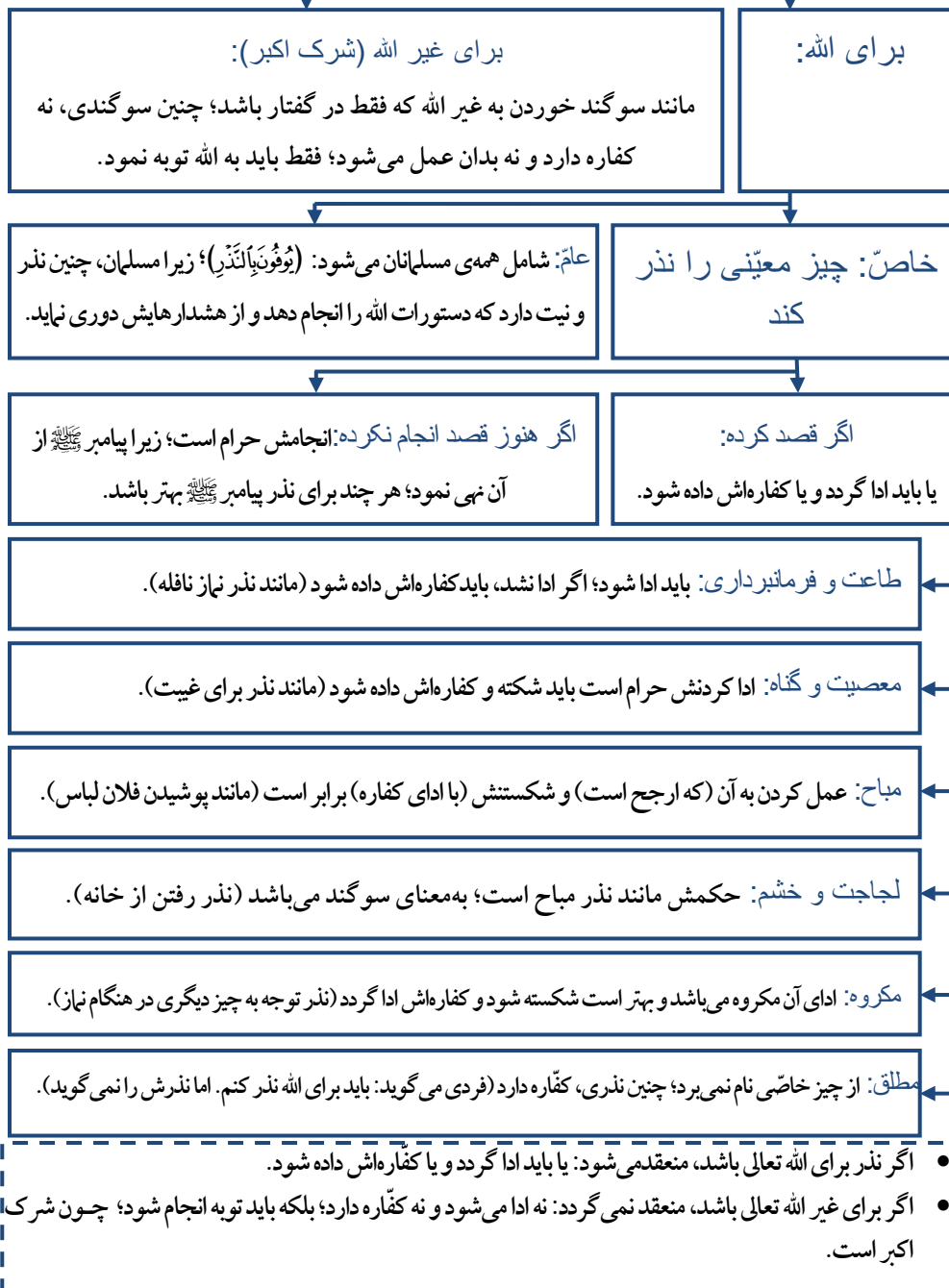
مسجد ضرار بر پاشد تا با ارتکاب به گناه و سرکشی، به اسلام و مسلمانان زیان برساند، کفر را بگستراند، در کمین فرصت برای ضربه زدن باشد و میان مؤمنان تفرقه بیاندازد؛ پس الله تعالی فرستاده‌اش را از نماز خواندن در آن، نهی نمود؛ با این که مسجد بود و رسول الله برای الله نماز می‌خواند؛ این نهی بدین معناست که هر جا معصیت الله صورت می‌گیرد، آنه لا یقام فیه، ولو بعد زواله، ذبح نیز مانند نماز، عبادت است.

در این مورد، نهی از نماز خواندن در زمان طلوع و غروب خورشید است؛ زیرا در این دو زمان، کافران برای خورشید سجده می‌کنند؛ این حکم، به اعتبار زمان است و حدیث مذکور، به اعتبار مکان می‌باشد..

دلیل دوم:

ثابت بن ضحاک رحمه الله می‌گفت: مردی نذر کرد تا شتری را در بوانه قربانی کند؛ پس درباره‌اش از رسول الله ﷺ پرسید؛ وی فرمود: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَتَنٌّ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟» آیا در آن جا بتی بوده که دوران جاهلیت عبادت می‌شده است؟ گفتند: خیر؛ فرمود: «فَهَلْ كَانَ فِيهَا عَيْدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» آیا در آن جا عیدی از کافران برگزار می‌شده است؟ گفتند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «نذرت را ادا کن؛ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ» به نذری که برای سرکشی از فرمان الله است، هرگز نباید عمل شود و نیز نذر در چیزی که در اختیار انسان نیست. (روایت از ابو داود؛ اسنادش بنا بر شرط مسلم و بخاری است).

معنای نذر: لغوی: پیمان و عهد؛ شرعی: فردی خود را ملزم به انجام کاری غیر واجب نماید.



مسائل:

یکم: بیان تفسیر آیهی ﴿لَا نَقْمَرُ فِيهِ أَبَدًا﴾.

دوم: سرکشی و فرمانبرداری، در زمین تأثیر دارند؛ پس نباید در زمین، کار شرک آمیزی را به خاطر شبیه شدن به مشرکان، انجام شود.

سوم: برای رفع اہام و اشکال یک مسأله، می توان به مسأله‌ای روشن و بدیهی استدلال نمود.

چهارم: در صورت نیاز، می توان از مفتی خواست که پاسخش را با بیان جزئیات توضیح دهد.

پنجم: نذر کردن بقعه و قطعه زمین، در صورتی که مانعی نباشد، ایرادی ندارد؛ اما اگر برای مثال، مردم معتقد باشند که در آن فایده‌ای است، نذرش ممنوع می باشد.

ششم: در جایی که بت وجود داشته و عبادت می شده است، نباید ذبح انجام شود؛ هر چند آن بت از میان رفته باشد.

هفتم: در جایی که اعیاد و رسوم کفار انجام می شده، نباید ذبح صورت گیرد؛ هر چند مدت‌ها از انجام آن رسوم گذشته باشد.

هشتم: ادای نذر در جایی که بت پرستی یا رسم جاهلی انجام می شده، جایز نیست؛ زیرا چنین نذری، گناه و سرکشی محسوب می شود.

نهم: مسلمان نباید آداب و رسوم کفار را انجام دهد؛ هر چند قصد شبیه شدن به آن‌ها را نداشته باشد (شیخ الاسلام معتقد است که قصد شبیه شدن، شرط نیست و تأثیری در حکم ندارد؛ اگر چنین قصدی باشد، گناه بزرگتری است).

دهم: برای انجام گناه و معصیت، نذر کردن جایز نیست (نذر ثابت می شود؛ اما نباید به آن عمل گردد).

یازدهم: انسان نباید نذر چیزی را بکند که ندارد (به چنین نذری، عمل نمی شود؛ نذر چیزی که در اختیار انسان نباشد، دو گونه است:

۱- از نظر شرعی: می گوید: نذر می کنم که برده‌ی فلانی را در راه الله آزاد کنم؛ چنین نذری درست نیست؛ زیرا آن برده را در اختیار ندارد.

۲- از نظر توانایی انجام نذر: می گوید: نذر می کنم که به خاطر الله، با دستانم پرواز کنم؛ چنین نذری درست نیست؛ زیرا توان این کار را ندارد).

کفار می نذر، مانند کفار می سوگند است:

- کنیز مسلمانی را آزاد کند، ده مسکین را غذا دهد یا لباس بپوشاند.
- اگر توان انجام این‌ها را نداشت، سه روز پیایی روزه بگیرد.

[۱۲] نذر برای غیر الله، شرک است

دلیل اول و دوم:

﴿يُؤْتُونَ بِالْذِّكْرِ﴾ نذر را ادا می کنند.

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾

و هر آن چه انفاق نمایید یا نذر کنید، پس قطعاً الله آن را می داند.

مناسبة الآيتين للباب أَنَّ النَّذْرَ مِنَ الْأَسْبَابِ الَّتِي يَدْخُلُ بِهَا الْأَبْرَارُ الْجَنَّةَ، وَهُوَ عِبَادَةٌ، فَيَقْتَضِي أَنَّ صَرْفَهُ لِغَيْرِ اللَّهِ شُرْكَ، وَكَذَلِكَ تَعْلِيقُ الشَّيْءِ بِعِلْمِ اللَّهِ وَالْجِزَاءِ عَلَيْهِ.

دلیل سوم:

عایشه ف می گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِيعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعْصِهِ» کسی که نذر می کند که رمانبردار الله باشد، باید از او فرمانبرداری کند؛ و کسی که نذر کند که مرتکب گناه می شود، نباید مرتکب گناه و معصیت شود.

تفاوت میان نذر برای طاعت، برای معصیت و برای غیر الله

برای غیر الله:	برای معصیت:	برای طاعت:
مانند سوگند خوردن به غیر الله این نذر، صورت نمی گیرد و باید از آن توبه کرد؛ چون شرک اکبر است.	مخصوص الله و همانند سوگند خوردن به الله است. یا باید ادا گردد یا کفاره اش داده شود؛ ادای این نذر، حرام است.	مخصوص الله است و همانند سوگند خوردن به الله می باشد که یا باید ادا گردد و یا کفاره اش داده شود. ادای این نذر، واجب است.

مسائل:

یکم: نذر باید ادا شود (البته فقط نذر طاعتی که برای الله باشد).

دوم: چون از اعمال عبادی و ویژهی الله است، انجامش برای دیگران شرک می باشد.

سوم: نذری که برای معصیت باشد، نباید ادا شود؛ مانند سوگند، کفاره بر آن واجب است.

نکته:

احکام نذر و سوگند، به هم نزدیکند؛ بدین خاطر علما این دو را تحت یک عنوان «باب الأیمان والتُّدور» بیان می نمایند.

[۱۳] پناه بردن به غیر الله، شرک است
(در کاری که فقط در توان الله باشد)

دلیل اول:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾

مردانی از میان انسان‌ها هستند که به مردانی از جن پناه می‌برند؛ پس فقط بر وحشتشان می‌افزایند.

- «يَعُوذُونَ»: پناه بردن از آن چه می‌ترسند به آن چه امید دارد.
- «فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»: خوف در قلب است و رهق در تمام بدن؛ پناه بردن به غیر الله سودی به پناه‌جو نمی‌رساند؛ بلکه بر هراسش می‌افزاید و شرک اکبر است و بر خلاف تصورش، مجازات می‌شود.

دلیل دوم:

خوله بنت حکیم فها می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «کسی که به مکانی برود و بگوید «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»، تا وقتی از آن مکان نرفته، هیچ چیز به او زیان نمی‌رساند» (روایت مسلم).

- «مکان»: چه برای اقامت دائم باشد و چه برای توقف موقت.
- «أَعُوذُ»: پناه می‌برم، «بِكَلِمَاتِ اللَّهِ» به کلام الله؛ کلامش در قوانین شرع و در آفرینش.
- «التَّامَّاتِ»: [۱] حقیقت دارد و دروغ نیست. [۲] در حکم و فرمان، دارای عدالت کامل است.
- «شَرِّ مَا خَلَقَ»: شرّ و بدی چیزی که آفریده است. شر و بدی، به الله نسبت داده نمی‌شود؛ زیرا شر را بنا بر حکمت و دلیل آفریده است؛ انواع آفریدگان:
 - [۱] فقط خیر و خوب است؛ مانند بهشت، پیامبران و فرشتگان.
 - [۲] فقط شر و بد است؛ مانند دوزخ و ابلیس که در ذات و خود به خود شر هستند؛ اما چ.م بناله دلیل و از روی حکمت آفریده شده‌اند، خیر و خوب هستند.
 - [۳] هم شر است و هم خیر؛ مانند انسان، جن و حیوان.
- «لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ»: هیچ زبانی به او نمی‌رساند؛ این، سخنی است که گوینده‌اش هیچ‌گاه خلاف آن عمل نمی‌نماید؛ زیرا راست‌گو و مورد تأیید است؛ اما اگر خلافتش اتفاق افتاد، به دلیل وجود یک مانع است و آن سخن و سبب، ایرادی ندارد؛ برای نمونه، تلاوت سوره‌ی فاتحه برای درمان بیمار مؤثر است؛ اما برخی مردم با خواندن آن، بیمارشان درمان نمی‌شود.
- آنچه از این عبارت برداشت می‌شود:
 - [۱] اثبات صفت «کلام» برای الله تعالی؛ این کلام، حقیقی بوده و همانند سخن آفریدگان نیست.
 - [۲] پاسخ به کسی است که می‌گوید: کلام و سخن الله تعالی، مخلوق و از آفریدگان اوست. پس حکم کسی که به مخلوق پناه می‌برد تا از شر چیزی که فقط الله توان آن را دارد در امان بماند، چیست؟ قطعاً شرک است.
 - [۳] اگر در قوانین شرع، امری حرام باشد، در مقابلش یک امر جایز قرار می‌گیرد:
 - ۱- تا ترک آن حرام، برای فرد آسان گردد.
 - ۲- تا به ارزش والا و برتری این دین پی ببریم.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر آیهی ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾.
دوم: پناه بردن به غیر الله از چیزی که فقط در توان الله است، شرک اکبر می باشد.
سوم: استدلال به آیه، با حدیث؛ علما با این حدیث استدلال می کنند که کلام الله، مخلوق نیست؛ زیرا استعاذه و چناه بردن به مخلوق، شرک است (در چنین موضوعی، شرک اکبر است؛ زیرا اگر کلام الله مخلوق بود، پیامبر ﷺ سفارش نمی نمود که به آن پناه برید).

چهارم: این دعا هر چند کوتاه است، اما ارزشمند و بافضیلت می باشد.
پنجم: وقتی یک چیز، منفعت دنیوی دارد، زیانی را دور می کند یا سودی را به بار می آورد، نمی توان با قاطعیت گفت که جزو شرک نیست. (پس کسب سود و منفعت و رسیدن به نتیجه، به معنای نفی و دور بودن شرک نیست).

چند نکته:

وقتی شرع، قضایای دوره‌ی جاهلیت را باطل می شمارد، امری بهتر را جایگزین می نماید؛ در جاهلیت، مردم به جن پناه می بردند و دین اسلام، با عباراتی بهتر، آن را جایگزین نمود.

شایسته است که دعوتگر این شیوه‌ی صحیح را در پیش بگیرد که وقتی مانع امر بدی می شود، راه را برای امر بهتری بگشاید؛ نمونه‌های بسیاری در این زمینه، در قرآن و سنت موجود است.

۱۴ کمک خواستن از غیر الله و دعا کردن به درگاه غیر الله، شرک است.

دلیل اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم:

- [۱] ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ﴾ (۱۶) وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ﴿ و به جای الله، چیزی را که نه به سودی برساند و نه آسیبی، فرانخوان؛ اگر چنین کردی، در این هنگامان از ستمکارانی؛ و اگر الله به تو زبانی برساند، فقط اوست که آن را برطرف می نماید.
- [۲] ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾ و روزی را از نزد الله بخواه و فقط او را عبادت کن.
- [۳] ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ و کسیت ستمکارتر از آن کسی که به جای الله، کسی را امرای خواند که تا روز رستاخیز هم پاسخش را نمی دهد.
- [۴] ﴿أَمِنْ حَيْثُ الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَا وَكَشِفِ السُّوءِ﴾ کسیت که درخواست گرفتار را پاسخ دهد و زیان را برطرف سازد.
- [۵] طبرانی روایت می کند که در زمان پیامبر ﷺ شخص منافی، مؤمنان را آزار می رساند. برخی گفتند: برخیزید تا از شر این منافق، از رسول الله ﷺ کمک بخواهیم. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَا يُسْتَعَاثُ بِئِي، وَإِنَّمَا يُسْتَعَاثُ بِاللَّهِ». از من کمک گرفته نمی شود؛ بلکه از الله کمک گرفته می شود.

- «وَلَا تَدْعُ»: دعا به معنای عبادت و درخواست چیزی است که فقط در توان و قدرت الله می باشد.
- «عِنْدَ اللَّهِ»: این عبارت، باید در انتهای جمله می آمد؛ اما تقدیم آن، برای بیان انحصار است. بدین معنا: روزی را فقط از الله بخواهید نه کسی دیگر. اما مشرکان، بت ها را عبادت می کردند؛ در حالی که آنان، هیچ اختیاری در رزق و روزی نداشتند.
- «وَاعْبُدُوهُ»: با درخواست روزی و عواملش از الله متعال، عبادت او محقق و عملی می شود.
- «وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ» فقط شکر گزار او باشید؛ زیرا نعمت، یک آزمایش است و در مقابلش باید با قلب و زبان و اعضا، شکر کرد.
- «يُجِيبُ»: از کسی نمی خواهد که نیازش را برآورده و مشکلسش را برطرف سازد و کسی هم نمی تواند.
- «مُتَّفِقٌ»: کسی که در ظاهر، مسلمان و در باطن، کافر باشد و آزار و اذیت، خوی و عادت اوست.

انواع رزق:

خاص مؤمنان: ایمان، تقوا، عمل صالح.

عام: برای همه ی آفریده ها؛ حلال یا حرام.

مسائل:

یکم: آوردن واژه‌ی دعا بعد از استغاثه، از نوع عطف عام به خاص می‌باشد.

دوم: بیان تفسیر ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾.

سوم: دعا نزد غیر الله و فریاد خواستن از غیر الله، شرک اکبر است.

چهارم: درستکارترین فرد هم اگر برای خشنودی غیر الله کاری انجام دهد، جزو ستمکاران می‌شود؛ البته این نهی متوجه کسی است که خودش توان انجام ندارد؛ پس کسی که خودش توان دارد، در اولویت این نهی می‌باشد.

پنجم: درک تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ اگر زیان را فقط الله برطرف می‌نماید، پس پس عبادت و کمک خواستن، فقط باید از او باشد.

ششم: دعا و استغاثه از غیر الله، در دنیا سودی ندارد و کفر محسوب می‌شود (چنین کاریف در دنیا و آخرت زیانبار است).

هفتم: پی بردن به تفسیر آیه‌ی ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾.

هشتم: رزق و روزی را باید همانند بهشت، فقط از الله درخواست نمود.

نهم: بیان تفسیر ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.

دهم: گمراه‌ترین شخص، کسی است که به درگاه غیر الله دعا کند (استفهام به معنای نفی است).

یازدهم: شخصی که به درگاهش دعا می‌شود، از آن دعا بی‌خبر و غافل است.

دوازدهم: درخواست و دعا از غیر الله، سبب خشم و بیزاری او از دعاکننده و دشمنی‌اش می‌شود.

سیزدهم: دعا به درگاه غیر الله، به معنای عبادت اوست.

چهاردهم: کسی که به درگاهش دعا می‌شود، این دعا را نمی‌پسندد و نادرست می‌داند.

پانزدهم: این دعا، فرد را گمراه‌ترین انسان می‌کند [۱] زیرا غیر الله را که توان برآوردن و پاسخگویی

ندارد، فرامی‌خواند. [۲] کسانی که به درگاهشان دعا می‌شود، از چنین دعایی بی‌خبرند.

[۳] فرد دعاکننده، با فراخواندن آن‌ها، در واقع آنان را عبادت کرده و کافر می‌شود.

شانزدهم: آگاهی از تفسیر ﴿أَمِنْ حَيْثُ الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَا﴾.

هفدهم: عجیب این که بت پرستان اعتراف دارند که فقط الله است که زیان و گرفتاری فرد نیازمند را

برطرف می‌سازد؛ بدین خاطر است که هنگام مشکلات، الله را خالصانه به کمک می‌خواهند.

هجدهم: دفاع پیامبر ﷺ از توحید و رعایت ادب نسبت به الله است؛ وی به امتش آموخت که به هنگام

مشکلات، غفط به الله پناه ببرند و فقط از او کمک بخواهند.

آزمون بخش دوم (۹ باب)

سوال اول: تفاوت میان انواع نذر را بیان کنید:

نذر برای طاعت	نذر برای معصیت	نذر برای غیر الله
..... ۱ - ۱ - ۱ -
..... ۲ - ۲ - ۲ -
..... ۳ - ۳ - ۳ -

سوال دوم: حکم کارهای زیر را با نوشتن عدد مربوط به هر حکم، مشخص نمایید.
 جایز (۱)، مکروه (۲)، گناه صغیره (۳)، گناه کبیره (۴)، شرک اصغر (۵)، شرک اکبر (۶)، نیاز به توضیح دارد (۷)، واجب (۸)، مستحب (۹).

..... محبت با الله محبت پیامبر ﷺ
..... محبت همسر تردید در کفر اهل کتاب
..... استفاده از قرآن برای رفع نفرین کسی که بر گردن شتر،
..... چشم زخم چشم زخم می آویزد
..... لعنت شخص معین آویختن مهره‌ی چشم زخم
..... خاتم الدبلة استنجاء با فضله یا استخوان
..... مسح بر خانه‌ی پیامبر حیوان
..... نذر کردن قطعه زمین تبرک جستن با تلاوت قرآن
..... حضور در اعیاد کفار کمک خواستن از مخلوق
..... نذر معصیت نذر برای غیر الله
..... آویختن لباس کهنه و کفش ترس از جن
..... آویختن گردنبند و دستبند آویختن آیات قرآن
..... رقیه با زبان غیر عربی تعویذ از قرآن
..... مسح بر حجر الأسود بیان اسماء الله با زبان غیر
..... هدر دادن دارایی، برای عربی
..... مصلحت نوشیدن زمزم برای درمان
..... گفتن: «از رسول الله بیان کارهای منکر برای
..... ﷺ کمک می‌خواهیم» هشدار

سوال سوم: به پرسش‌های زیر پاسخ دهید؟

- | پاسخ | پرسش |
|------------------------------|---|
| ۱ - | در عبارت ﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ چرا |
| ۲ - | (إلا الله) نیامد؟ |
| | ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ یعنی: |
| این آیه منطبق بر چیست؟ | ﴿مُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ یعنی: |
| ۱ - | انواع محبت و حکم هر کدام |
| ۱ - حکم: | چیست؟ |
| ۲ - حکم: | |
| ۳ - حکم: | |
| ۱ - ۲ - | محبت به خاطر الله، در می باشد: |
| ۳ - ۴ - | مردمی که به الله محبت دارند، چند |
| ۱ - ۲ - | گونه هستند؟ |
| ۳ - ۴ - | «أَحْبَبَهُمْ» یعنی: |
| | «وَرَهَبَتْهُمْ» یعنی: |
| | «أَرْبَابًا» یعنی: |
| ۱ - | انواع شرک اکبر چیست؟ |
| ۲ - | |
| ۱ - ۲ - | دلایل تحریم تعویذ از قرآن، چیست؟ |
| ۳ - ۴ - | |
| ۱ - ۲ - | شرایط جواز رقیه چیست؟ |
| ۳ - | |
| | برای برطرف نمودن بلا: |
| | برای دور کردن بلا: |
| | «الْوَاهِيَةَ»: |
| | «لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا»: |
| | التَّوَلَّى: |
| | «لَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ»: |

- ۱ - آیا عدم آگاهی، عذری برای مسلمان
- ۲ - محسوب می شود؟
- التَّائِبُ:
- الودع:
- ۱ - ۲ - حکم کسی که نخ یا مانند آن را آویزان
- ۳ - ۴ - می کند، چیست؟
- ۱ -
- ۲ - گره زدن ریش یعنی:
- چرا با استخوان، استنحاء صورت
- نمی گیرد؟
- ضوابط تبرک ممنوع کدام است؟
- تبرک را تعریف کنید:
- ۱ -
- ۲ - انواع تبرک چیست؟
- ۱ - ۲ -
- ۳ - ۴ - برای تبرک مشروع، مثال بنمید:
- ﴿أَفْرَاءَ يَتِمُّ اللَّتَّ وَالْعَزَى﴾ یعنی:
- ۱ - ۲ -
- ۳ - ۴ - برای تبرک ممنوع مثال بنمید:
- «اللَّتَّ»:
- «وَالْعَزَى»:
- «وَمَنْوَةَ»:
- حکم اعتقاد به صحابه و حکم لعن و
- نفرین آن ها چیست؟
- ۱ - ۲ -
- ۳ - ۴ - لعنت صحابه به معنای لعنت:

«صَلَاتِي»:

«وَشُكْرِي»:

«وَحَيَاتِي»:

«وَمَمَاتِي»:

﴿وَأَنَا أَوْلُ الْأُنْسِيَّيْنَ﴾ يعني:

«مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ»:

«مَنْ آوَى مُخْدَتًا»:

انواع ذبح کدام است؟

چرا در جایی که برای غیر الله ذبح

می شود، نباید برای الله ذبح نمود؟

مسجد ضرار با چه هدفی ساخته

شد؟

نذر را تعریف کنید:

«لَا يَجُوزُهُ»:

انعقاد و تصمیم برای نذر، به چه

معناست:

«بُؤَانَةٌ» یعنی:

«فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ»:

چرا نذر، هم عبادت است و هم

حرام؟

«أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ»:

حکم این سخن چیست: «از رسول

الله ﷺ کمک می خواهیم»؟

لماذا قال: «لَا يُسْتَعَاثُ بِهَا»؟

﴿وَلَوْ يَلْسُونَ﴾ یعنی:

﴿يُظْلِمُونَ﴾ یعنی:

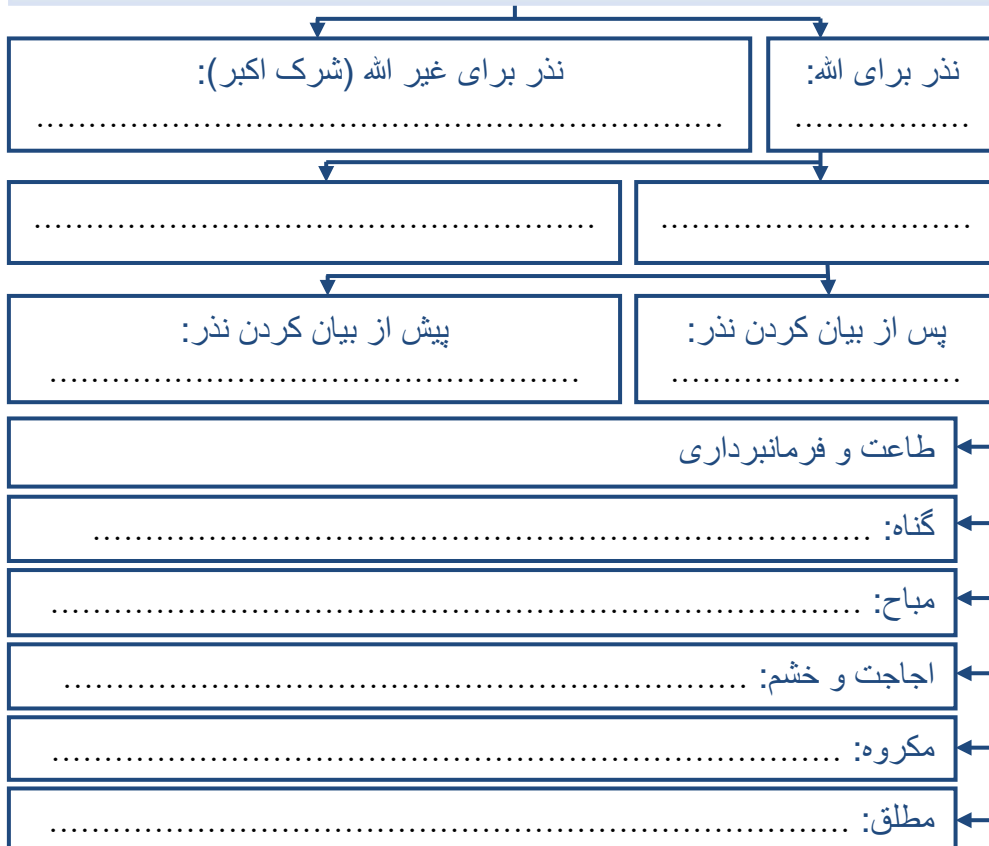
«كَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ»:

سوال چهارم: پاسخ درست را با مشخص کنید.

۱. تفسیر توحید در بیان شد: بخش دوم باب ششم هر دو مورد.
۲. شرح و تفسیر توحید انا ادامه دارد: پایان کتاب پایان این بخش
۳. مؤلف رحمه الله توحید را با تفسیر نمود: ضد آن امور واضح و بدیهی همه موارد
۴. بخش دوم کتاب دارای باب است: ۵ ۹ ۷
۵. کسی که نماز بخواند، روزه بگیرد و زکات بدهد و نیز برای قبر سجده کند، مرتکب شده است:
- کفر اکبر کفر اصغر گناه کبیره منافق
۶. شرک اکبر به ن.ع تقسیم می شود: ۳ نوع ۴ نوع ۲
۷. از عبارت ﴿إِنِّي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ﴾ (۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي کدام گزینه برداشت می شود: معنای لا إله إلا الله خالق، همان ذات شایسته‌ی عبادت است
- عجز و ناتوانی بت‌ها و معبودان دروغین همه‌ی موارد
۸. «أَحْبَبَ إِلَهُهُمْ» یعنی: علمای آن‌ها عابدان آن‌ها
۹. «وَرَهْبَ كُنْهَهُمْ» یعنی: عابدان آن‌ها علمای آن‌ها
۱۰. ﴿أَزْبَابًا﴾ به معنای شرک در است: محبت طاعت
۱۱. مردم در استفاده از اسباب و عوامل، چند دسته هستند؟
- اسراف‌کار، بی توجه و میانه‌رو صحیح و شرک اکبر و شرک اصغر
۱۲. قربانی کردن شتر، از بزرگترین عبادات بدنی است: درست غلط
۱۳. لعنت و نفرین معصیت کاران، تنها به صورت عمومی جایز است: درست غلط
۱۴. نماز در جایی که برای نبرد و دشمنی با ساخته شده، جایز نیست؛ مگر در مساجد: درست غلط

۱۵. جایی که برای معصیت و دشمنی با الله و فرستاده‌اش ساخته شده، اگر مقدور باشد که به جایی برای فرمانبرداری آن‌ها تغییر یابد، باید صورت گیرد: درست نادرست
۱۶. رهسپار شدن برای نماز خواندن در مسجد قباء، جایز است: درست غلط
۱۷. رفتن به اماکن برجای مانده از شرک، تنها برای پند گرفتن، جایز است: درست غلط
۱۸. رفتن به غار حراء برای دانستن شرایط و سبک عبادت پیامبر ﷺ جایز است: درست غلط
۱۹. پیامبر ﷺ در معراج، از مکه به بیت المقدس سفر نمود: درست غلط
۲۰. کسی که علایم و نشانه‌های راه را تغییر دهد، است: ملعون گناهکار
۲۱. برای صالحان ایراد می‌تراشند و فضیلتشان را انگار می‌کنند: غالیان ستمکاران میانه‌روان

سؤال چهارم: احکام نذر را با تفصیل بیان نمایید:



سؤال پنجم: واژه‌های ستون (أ) را به توضیح مناسب ستون (ب) وصل کند:

ب	أ	م
عزائم هم نامیده می‌شود و در تأیید آن، دلیل وجود دارد؛ تا وقتی به شرک آلوده نشود.	نذز	۱
وسیله یا ابزاری که برای ایجاد پیوند میان زن و مرد می‌سازند	منافق	۲
چیزی که برای در امان بودن از چشم زخم، به کودکان می‌آویزند	رقیه	۳
دور کردن از رحمت الله.	توله	۴
ملزم کردن خود برای انجام چیزی که واجب نیست.	تمیمه	۵
در ظاهر، مسلمان و در باطن، مافر است و همیشه قصد آزار دارد.	لعنت	۶

سوم: بطلان عبادت غير الله (٤ باب)

مؤلف پس از تفسیر توحید، دلایل بطلان عبادت غیر الله را در چهار باب بیان می‌نماید:

- بطلان و نادرستی عبادت بت‌ها و نیز پیامبر ﷺ و هر آنچه غیر الله تعالی است.
- بطلان و نادرستی عبادت فرشتگان که به جز بندگان خاص الله، نزدیکترین موجودات به درگاه الاهی می‌باشند.
- شفاعت غیر الله، باطل و رد می‌باشد؛ شفاعت، حق الله تعالی و در انحصار ذات اوست.

[١٥] باب ﴿ اَشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴾ (١١١) وَلَا يَسْتَبْعُونَ لَهُمْ

نَصْرًا ﴿ آیا چیزی را شریک می‌کنند که چیزی نمی‌آفریند و خودشان

الله متعال، عجز و ناتوانی این معبودان دروغین و نیز عدم شایستگی آن‌ها برای عبادت را با چهار دلیل بیان نمود:

۱. هیچ چیزی را نیافریده‌اند و بدین خاطر، شایستگی عبادت را ندارند.
۲. خودشان از هیچ و عدم آفریده شده‌اند و برای آفریده شدن و ماندن، به غیر خود نیازمند هستند.
۳. نمی‌توانند درخواست عابدان خود را برآورده سازند. ۴. حتی به خودشان نمی‌توانند کمک کنند.

دلیل دوم:

﴿ وَالَّذِينَ نَادَعُوا مِن دُونِهِ، مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴾ و کسانی را که به جای الله فرامی‌خوانید، مالک پوست هسته خرما هم نیستند.

- «قِطْمِيرٍ»: پوشش نازک هسته‌ی خرما.
- الله متعال، بنا بر چهار دلیل، عبادت غیر خود را باطل می‌شمارد:
- [١] مالک هیچ چیزی نیستند. [٢] درخواست کسی را نمی‌شنوند.
- [٣] اگر بشنوند، نمی‌توانند برآورده سازند؛ زیرا توان چنین کاری را ندارند.
- [٤] در روز رستاخیز، الله متعال تمامی معبودان دروغین را حاضر می‌نماید؛ آنان، نسبت به شرکی که با آن‌ها صورت می‌گرفته، اعلام برائت و ناخشنودی می‌کنند.

دلیل سوم، چهارم و پنجم:

[۲] ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾

در صحیح، از انس روایت است: در روز احد، سر پیامبر ﷺ زخمی شد و دندان‌ش شکست؛ پس فرمود: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ؟» قومی که سر پیامبرش را زخمی کند، چگونه رستگار می‌شود؟ پس این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ تو قدر تو اختیاری (در این امر) نداری.

[۳] این عمر ثقی می‌گوید که از رسول الله ﷺ شنید که وقتی از رکوع رکعت آخر نماز صبح بالا می‌آمد و می‌فرمود «سَمِعَ اللَّهُ لِنَ حَمْدِهِ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، می‌گفت: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فَلَانًا وَفُلَانًا» پس الله متعال این آیه را نازل فرمود ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾.

در روایتی آمده است که برای صفوان بن امیه، سهیل عمرو و حارث بن هشام، دعای بد می‌نمود؛ پس نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾.

[۴] ابو هریره رحمه الله می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، رسول الله ﷺ ایستاد و فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ؛ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا صَفِيَّةُ - عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ، سَلِينِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتِ، لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». ای قریشیان! جان‌تان را بخرید؛ در برابر الله، نمی‌توانم برایتان کاری بکنم؛ ای عباس بن عبدالمطلب! در برابر الله نمی‌توانم تو را از چیزی بی‌نیاز کنم؛ ای صفیه (عمه‌ی پیامبر بود) در برابر الله، او را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کنم؛ ای فاطمه بنت محمد! هر چه از دارایی من را می‌خواهی، از من درخواست کن؛ در برابر الله نمی‌توانم برایت کاری بکنم.

• «الشَّجَّةُ»: الشَّجَّةُ: زخم سر و صورت.

• از این حدیث چنین برداشت می‌شود که پیامبر ﷺ نیز یک انسان است و و همانند همه‌ی انسان‌ها، دچار سختی و مشکل می‌شود؛ پس عبادت پیامبر ﷺ درست نیست؛ زیرا در برخی امور، ناتوان است.

• بنا بر این حدیث و آیه‌ی مذکور، می‌توان اظهار داشت که گاهی رحمت و لطف الاهی شامل هر انسانی می‌گردد؛ هر چند گناهکار باشد.

• کسانی که در حدیث نامشان آمد (صفوان بن امیه، سهیل بن عمرو و حارث بن هشام) مسلمان شدند و حسن نیت خویش را نیز اثبات نمودند؛ دگرگونی از آن چنان دشمنی به چنین دوستی، قابل تأمل و درنگ است.

• مواردی که حدیث و آیه از آن نهی می‌نماید:

[۱] لعن و نفرین افراد مشخصی از کفار؛ اما نفرینشان به طور عمومی، اشکالی ندارد؛ این دعا نیز بدون اشکال است: اللَّهُمَّ! أَرْحِ الْمُسْلِمِينَ منه؛ یا الله! مسلمانان را از او رهایی بخش.

[۳] دعا برای نابودی عموم کافران؛ پیامبر ﷺ چنین دعایی را بر زبان نراند و الله متعال بنا بر حکمت خویش، بقای آنان را مقدر نمود.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر دو آیه (در این دو آیه، بطلان عبادت بت‌ها و هر چیزی غیر از الله متعال، بیان می‌شود).
دوم: بیان ماجرای از احد (در این ماجرا، بطلان عبادت پیامبر ﷺ که بهترین انسان می‌باشد، گنجانده شده است).
سوم: پیامبر که سرور فرستادگان الله بود، قنوت می‌خواند و صحابه که سرور اولیای الله بودند، با اقتدای به او، آمین می‌گفتند؛ در میان این امت، کسی از رسول الله ﷺ و یارانی، به الله نزدیکتر نبود؛ با این وجود، آن‌ها فقط به الله پناه می‌بردند؛ اکنون عملکرد ما باید چگونه باشد.

چهارم: کسانی را که رسول الله ﷺ در نمازش نفرین نمود، کافر بودند و او قدرت و اختیاری بر آنان نداشت.
پنجم: رفتار کفار در طول تاریخ، مشابه هم است؛ مانند زخمی کردن پیامبران و تلاش برای کشتنشان، پاره پاره کردن بدنشان.

ششم: بیان شأن نزول آیهی ﴿لَسَّ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾؛ قدرت و اختیار تصمیم‌گیری، فقط منحصر به الله متعال است.

هفتم: الله متعال در آیهی ﴿أَوْ تَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ خبر از آینده می‌دهد؛ زیرا آن کافران توبه کردند و ایمان آوردند.

هشتم: قنوت تنها در زمانی مشروع است که بلا یا مصیبتی از سوی الله فرود آید؛ مثل زلزله.

نهم: نام بردن از افرادی که نفرین می‌شوند و پدرانشان، در نماز جایز است.

دهم: الله متعال بندگان را از لعن و نفرین افراد مشخص در قنوت، نهی نموده است.

یازدهم: عملکرد پیامبر ﷺ پس از نزول ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ بیانگر فرمانبرداری او از الله است.

دوازدهم: پیامبر ﷺ در امر دعوت، بسیار تلاش می‌نمود؛ تا جایی که او را دیوانه می‌خواندند؛ در این زمانه نیز مسلمانانی هستند که برای دعوت مردم بسیار تلاش می‌کنند. این تلاش و پشتکار، باید با حکمت همراه باشد.

سیزدهم: پیامبر ﷺ به خویشاوندان دور و نزدیکش می‌فرمود: «لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» و به دختر خودش نیز فرمود: «يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ! لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» وی که سرور فرستادگان الهی است، با صراحت بیان نمود که در برابر، حتی برای سرور و بانوان جهان هم نمی‌تواند کاری بکند؛ با این بیان، انسان ایمان می‌آورد که فرستاده‌ی الله، فقط حق و واقعیت را بیان می‌نماید؛ اما با نگاهی به خواص جامعه می‌توان غربت دین و دوری از توحید را به وضوح دید. نسبت به رسول الله ﷺ کسی سود می‌برد که به او ایمان آورد و ابروش باشد؛ هر چند عاطفه و شوق مؤمن به رسول الله ﷺ قابل انکار نیست؛ ولی شایسته نیست که انسان در پی تحکیم عواطف باشد؛ بلکه از میان شباهات و شهوات، باید پیرو قرآن و سنت و آن چیزی باشد که عقل سلید باورش می‌نماید.

[۱۶] ﴿ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا
الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾

- این آیه، از جمله دلایل روشنی است که بیان می‌نماید هیچ‌کس شایستگی شراکت و همانندی با الله را ندارد؛ زیرا فرشتگان که، به استثنای بندگان خاص الله، نزدیکترین بندگان درگاه الاهی هستند، با شنیدن سخن الله تعالی، دچار هراس و خشیت می‌شوند.
ایمان به فرشتگان، شامل چه مواردی است؟
- فرشتگان جزو عالم غیب هستند؛ الله تعالی آنان را از نور آفرید؛ فرمانبردار الله متعال هستند و از هیچ دستوری سرپیچی نمی‌کنند؛ روح، عقل، قلب و جسم دارند؛ به کارها، ویژگی‌ها اسم‌ها و تمام آن‌چه الله تعالی درباره‌ی آنها فرموده است، ایمن داریم.
- ﴿فُزِعَ﴾: ترس ناگهانی، از دلهایشان رفت.
- ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ﴾: الله متعال به علو و برتری ذات و صفات الله تعالی اعتقاد دارند.
نکات:
- فرشتگان، از الله تعالی می‌ترسند: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾.
- فرشتگان، قلب دارند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ﴾.
- فرشتگان هم روح دارند و هم جسم: ﴿جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا اُولٰٓئِٓكَ اَبۡجِنُوۡهُ مَثۡۢیٰ وَاُولٰٓئِٓكَ وَرَبِّعَ﴾.
- فرشتگان، قلب و خرد دارند؛ زیرا قلب، جایگاه عقل است.
- الله تعالی دارای قول و سخن است و این صفت به مشیت و خواست او بستگی دارد.
- سخن و قول الله، حقیقت دارد و راست است. حَقٌّ در کلام به معنای: [۱] راستی در گفتار، [۲] عدالت در حکم است. ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾.

پنج دلیل برای اثبات علو و برتری الله تعالی:



دلیل دوم:

در صحیح بخاری آمده است که ابوهریره رحمه الله از پیامبر ﷺ نقل می کند: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ صَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خَضَعَانًا لِقَوْلِهِ، كَأَنَّهُ سُلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ، يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ؛ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟، قَالُوا: الْحَقُّ؛ وَهُوَ الْعَيْلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ - وَصَفَهُ سُفْيَانُ بِكَفِّهِ، فَحَرَفَهَا وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ - فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ، ثُمَّ يُلْقِيهَا الْآخَرَ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ، حَتَّى يُلْقِيَهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوْ الْكَاهِنِ، فَرُبَّمَا أَدْرَكَهُ الشَّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا، وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يَدْرِكَهُ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذِبَةٍ، فَيَقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا: كَذَا وَكَذَا؟ فَيَصْدُقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ.»

وثنی الله، حکم را در آسمان به انجام رسانید، فرشتگان به خاطر فروتنی در برابر فرمانش، بالهای خویش را بر هم زدهند؛ همچون زنجیری که بر سنگ صاف و محکمی است؛ صدا به همگی رسید؛ آن گاه که ترس از دلباشان رفت، گفتند: صاحبان چه فرمود؟ گفتند: حقیقت را فرمود و او والای بزرگ است. پس یک جن، آن را شنید؛ و جن هایی که برای استراق سمع بودند، این گونه روی هم قرار داشتند؛ (سفیان حالتشان را با دستش تجسم نمود؛ دستش را خم کرد و انگشتانش را از هم فاصله داد) سخن را می شنود و آن را به کسی که پایین تر از او هست، می دهد و او هم به پایین تر از خود تا آن را به جادوگر یا فالگیر برساند. شاید پیش از آن که سخن به پایین برسد، شهابی به وی بخورد و چه بسا پیش از برخوردش، آن را برساند. (آن جادوگر یا فالگیر) صد دروغ به آن می افزاید؛ پس گفته می شود: آیا فلان روز، فلان و فلان به ما گفته نشده بود؟ پس آن سخنی که از آسمان شنیده شده، تأیید می شود.

چند نکته از حدیث

- اثبات دو صفت قول و عظمت برای الله تعالی؛ و فقط عدالت و راستی از الله تعالی صورت می گیرد.
- اثبات این حقیقت که فرشتگان دارای بال، قدرت تکلم و عقل هستند و از الله متعال می ترسند و فرمانبردار او هستند.
- الله تعالی برای آزمایش مردم، قدرتی به جن داد تا بتوانند به آسمان برسند.
- تعداد جن ها زیاد است؛ جسمی سبک دارند که می توانند به پرواز درآیند.
- فالگیر و رمال، از جمله دروغگوترین مردم هستند و هر آنچه را می شنوند، با دروغ های بسیاری، بر آن می افزایند.
- ساحر و جادوگر، اموری را به مردم نشان می دهد که در عالم واقع وجود ندارد؛ پس مردم باید از او دوری کنند.
- مراحل استراق سمع جن: ۱. پیش از بعثت، زیاد انجام می شد. ۲. هنگام بعثت پیامبر ﷺ از این کار منع شدند. ۳. پس از وفات رسول الله ﷺ اندکی به این کار می پردازند.

دلیل سوم:

نوّاس بن سَمعان رحمہ اللہ می گوید کہ رسول اللہ ﷺ فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُوحِيَ بِالْأَمْرِ، تَكَلَّمَ بِالْوَحْيِ أَخَذَتْ السَّمَوَاتُ مِنْهُ رَجْفَةً - أَوْ قَالَ: رِعْدَةً - شَدِيدَةً، خَوْفًا مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا سَمِعَ ذَلِكَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ صَعِقُوا وَخَرُّوا لِلَّهِ سُجَّدًا، فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ جِبْرَائِيلُ، فَيُكَلِّمُهُ اللَّهُ مِنْ وَحْيِهِ بِمَا أَرَادَ، ثُمَّ يَمُرُّ جِبْرَائِيلُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، كُلِّهَا مَرًّا بِسَاءٍ سَأَلَهُ مَلَائِكَتُهَا: مَاذَا قَالَ رَبُّنَا يَا جِبْرَائِيلُ؟ فَيَقُولُ جِبْرَائِيلُ: قَالَ السَّحْقُ، وَهُوَ الْعَيْلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَقُولُونَ كُلُّهُمْ مِثْلَ مَا قَالَ جِبْرَائِيلُ، فَيَسْهِي جِبْرَائِيلُ بِالْوَحْيِ إِلَى حَيْثُ أَمَرَهُ اللَّهُ».

وقتی الله بخواهد دستوری را وحی نماید، وحی را بیان می نماید و آسمان ها را از ترس الله، لرزه (یا فرمود: غرش) شدید می گزرد؛ اهل آسمان ها که آن را می شنوند، بیهوش می شوند و برای الله به سجده می افتند. نخستین کسی که سرش را بالا می آورد؛ جبرئیل است؛ الله درباره ی وحی که اراده نموده، با وی سخن می گوید؛ سپس جبرئیل بر فرشتگان می گذرد؛ از هر آسمانی که می گذرد، فرشتگان از او می پرسند: صاحبان چه فرمودای جبرئیل؟ جبرئیل می گوید: حق و درستی را فرمود؛ و او والای بزرگ است. همگی مانند آن چیزی را می گویند که جبرئیل گفت. پس جبرئیل، آن وحی را تا آن جا که الله فرمود، می رساند.

- دو گونه اراده، برای الله تعالی اثبات می گردد: ۱. اراده ی شرعی. ۲. اراده ی وجودی.
- تمامی آفریدگان، هر چند بی روح باشند، عظمت آفریدگار خویش را احساس می کنند.
- ثابت شد که آسمان ها، چند طبقه است و هر آسمان، فرشتگان خاص خود را دارد.
- بیان این فضیلت جبرئیل که امانت دار وحی است.
- اثبات صفت عزّت و جلال برای الله متعال.

«إِلَى حَيْثُ أَمَرَهُ اللَّهُ»:

«جَلَّ»: جلال به معنای عظمت که هیچ عظمت و شکوهی از آن بالاتر و برتر نیست.

«عَزَّ»: عزّت به معنای چیرگی، سلطه و قدرت است و «عزیز» سه معنا دارد:

محال است کسی به او آسیبی برساند.

قدرتمندی که در قدرتش هیچ شریک و نظیری ندارد.

چیره و مسلط.

مسائل:

یکم: دانستن تفسیر ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ ۖ﴾ دوم: در آیه، دلیلی بر باطل بودن شرک بیان شد؛ به ویژه درباره‌ی آن چه به صالحان مرتبط است. این همان آیه‌ای است که گفته شده، ریشه‌های شرک را از قلب برمی‌کند.

سوم: آگاهی از تفسیر ﴿قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعِلْمُ الْكَبِيرُ﴾.

چهارم: از شدت هراسشان، درباره‌ی وحی می‌پرسیدند.

پنجم: بعد از آن، جبرئیل پاسخشان را می‌گوید (قَالَ كَذًا وَكَذًا).

ششم: نخستین کسی که سرش را بالا آورد، جبرئیل بود (که فضیلتی برایش محسوب می‌شود).

هفتم: جبرئیل به خاطر مقام والایی که در میان فرشتگان داشت، با تمامی فرشتگان آسمان‌ها سخن می‌گوید و آنان نیز وحی و دستور الله را از وی جویا می‌شوند.

هشتم: اَنَّ الْغُثَيَّ يَعْمُّ اَهْلَ السَّمَوَاتِ كُلَّهُمْ.

نهم: آسمان‌ها از سخن الله متعال، به لرزه می‌افتند (چنین رخدادی، عظمت و بزرگی الله را می‌رساند).

دهم: جبرئیل چون فرشته‌ی امین الاهی است، وحی را به همان‌جا که الله دستور فرموده، می‌رساند.

یازدهم: بیان شد که شیاطین می‌خواهند برای دانستن اخبار آسمان‌ها، مخفیانه گوش دهند.

دوازدهم: صِفَةُ رُكُوبِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا.

سیزدهم: الله متعال، شهاب‌سنگ را می‌فرستد (تا کسی را که قصد دارد مخفیانه گوش دهد، بسوزاند).

چهاردهم: گاهی پیش از آن که جن، خبر را به کسی برساند، شهابی با وی برخورد می‌کند و گاهی

قبل از این که شهاب به وی برخورد کند، خبر را به دوستش که یک انسان است، می‌رساند.

پانزدهم: فالگیر و رمال، گاهی درست می‌گویند.

شانزدهم: فالگیر به خاطر مبالغه و زیاده‌گویی، در بسیاری از موارد، دروغ می‌گوید.

هفدهم: سخن فالگیر یا جادوگر، تنها با خبری که از آسمان شنیده، تأیید می‌شود.

هجدهم: نفس انسان، پذیرای باطل است؛ یک خبر را بی‌می‌گیرند اما از صدها خبر پند نمی‌پذیرند؟!

نوزدهم: جن‌ها، خبر آسمانی را از یکدیگر دریافت می‌کنند و حفظ می‌نمایند و با آنان استدلال می‌کنند

زیرا کارشان با آن خبر رونق دارد؛ هر چند کالای این کار، همه دروغ باشد.

بیستم: اِثْبَاتُ الصِّفَاتِ خِلَافًا لِلْأَشْعَرِيَّةِ الْمَعْطَلَّةِ.

بیست و یکم: لرزش آسمان‌ها و بیهوشی اهل آن، به خاطر ترس از الله متعال است ۵.

بیست و دوم: اهل آسمان، به خاطر بزرگداشت الله و پروا نمودن از آن چه می‌ترسند، به سجده می‌افتند.

[۱۷] شفاعت

چرا مؤلف رحمه الله این باب را آورده است؟

- برای بیان بطلان شفاعت معبودان دروغین؛ زیرا کافران اعتقاد داشتند که بت‌ها، شفیعان آن‌ها در نزد الله هستند.
- زیرا الله تعالی، عالم و قادر و سلطان مطلق است؛ نه همانند پادشاهان دنیا که به خاطر نقص در علم و قدرت، به شفیع نیاز دارند تا شفیعان در کسب علم و قدرت، به آن‌ها کمک کنند؛ این شفیعان، گاه بر پادشاهان قدرت و جسارت می‌یابند و بدون اجازه، شفاعت می‌کنند.

پنج دلیل:

- [۱] آیهی ۵: ﴿ وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا لِأَنَّ رَبَّهُمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ﴾ و با قرآن، کسانی را هشدار بده که از جمع شدن نزد صاحبشان، هراس دارند؛ آنان هیچ دوست و شفاعت‌کننده‌ای ندارند.
- [۲] آیهی: ﴿ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا ﴾ بگو: تمام شفاعت، از آن الله است.
- [۳] آیهی: ﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ﴾ کیست که در نزد او، جز با فرمان او شفاعت کند؟
- [۴] آیهی: ﴿ وَكَرَّمْنَا مَلَكَ فِي السَّمَوَاتِ لَا تَعْفَى شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَاهُ ﴾ و چه بسیار فرشتگان در آسمان‌ها که شفاعتشان هیچ نیازی را برطرف نمی‌کند مگر پس از این که الله برای هر کس بخواهد و (از شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده) راضی باشد، فرمان دهد.
- [۵] آیهی: ﴿ قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿۲۱﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴾ بگو: کسانی را که به جای الله (معبود) می‌پنداشتید، براخوانید؛ مالک هیچ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین نیستند و در آن‌دو، نه شریکی دارند و نه هیچ پشتیبانی؛ و شفاعت در نزد او، فقط برای کسی سودمند است که (الله) به او اجازه دهد.

- « وَأَنْذِرْ بِهِ »: با قرآن، هشدار بده؛ انذار: خبری که همراه با ترساندن و هشدار باشد.
- « أَدْعُوا »: برای مبارزه طلبی و بیان ناتوانی طرف مقابل است. یعنی: بیاورید؛ فرابخوانید.
- « مِنْ شَرْكٍ »: نه به تنهایی صاحب چیزی هستند و نه با کسی مشارکت دارند.
- « مِنْ ظَهِيرٍ »: یار و یاور؛ بیان عجز بت‌ها و بطلان همیاری آنان است.

- هر آنچه عابدان در پی آن هستند، در این بت‌ها وجود ندارد و از آن‌ها نفی شده است؛ این بت‌ها، نه به تنهایی چیزی دارند و نه در مالکیت چیزی شریک هستند و نه به کمک کسی دیگر، صاحب چیزی می‌باشند؛ الله، آنرا باطل نمود و شفاعت این‌ها، سودی ندارد.
- ابن قیم رحمه الله در بتره‌ی آیه‌ی پنجم می‌گوید: آیه‌ای است که درخت شرک را از قلب برمی‌کند.

انواع شفاعت (بمعنای واسطه گرفتن برای کسب سود یا دفع ضرر)

ثابت شده	رد شده	فیما یقدر علیه العبد
<p>الله تعالی آنرا برای خود اثبات نموده است؛ این شفاعت، به چند شرط درخواست می‌شود:</p> <ul style="list-style-type: none"> • اجازه برای شفاعت. • رضایت از شفاعت‌کننده. • رضایت از شفاعت‌شونده. 	<p>قرآن، این شفاعت را رد می‌نماید و باطل می‌داند؛ زیرا از غیر الله چیزی درخواست می‌شود که تنها در اختیار و قدرت الله می‌باشد و شرک اکبر محسوب می‌شود.</p>	<p>به شرطی درست است که شفاعت‌کننده:</p> <ul style="list-style-type: none"> • زنده باشد. • قادر باشد. • حاضر باشد. • مؤثر باشد.

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُرِضُ﴾

<p>مخصوص پیامبر ﷺ:</p> <ul style="list-style-type: none"> • شفاعت عظمی؛ مقام ستوده‌ای که الله تعالی به ایشان نوید داد. • شفاعت در حق عمویش ابوطالب تا الله متعال از عذابش کم نماید. • شفاعت برای گشودن دروازه‌های بهشت برای ورود بهشتیان. 	<p>برای تمامی پیامبران، فرشتگان، موخّدان و کودکان:</p> <ul style="list-style-type: none"> • شفاعت برای بالا بردن مقام مؤمنان. • شفاعت برای یکتاپرستان گناهکار تا وارد دوزخ نشوند. • شفاعت برای نجات مسلمانانی که در دوزخ گرفتارند.
--	---

ابو العباس می گوید: «نَفَى اللَّهُ عَمَّا سِوَاهُ كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ الْمُشْرِكُونَ، فَتَنَى أَنْ يَكُونَ لِغَيْرِهِ مِلْكٌ، أَوْ قِسْطٌ مِنْهُ، أَوْ يَكُونَ عَوْنًا لِلَّهِ، وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا الشَّفَاعَةُ، فَيَنْبَغُ أَنْهَا لَا تَنْفَعُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّبُّ، كَمَا قَالَ: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَضَى﴾. ﷻ الله متعال، هر آن چه که عابدان در پی آن هستند را از غیر خود نفی نموده است؛ هم مالکیت را از غیر خود نفی نمود و هم شراکت و هم کمک آنان به خود را. پس فقط شفاعت می ماند؛ روشن است که شفاعت در صورتی سود می رساند که تنها با اجازه ی الله باشد. می فرماید: شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که (الله) راضی باشد.

بنا بر آیات قرآن، شفاعتی که مشرکان بدان اعتقاد دارند، متنی و باطل است. پیامبر ﷺ اعلام نمود که در روز رستاخیز برای پروردگارش سجده می نماید و زبان به حمد او می گشاید و هیچ سخنی از شفاعت نمی گوید؛ سپس به وی گفته می شود: «ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعُ، وَسَلِّ تَعْطُ، وَأَشْفَعُ تُشَفَّعُ» سرت را بالا بیاور و بگو که شنیده می شود و بخواه که به تو عطا می شود و شفاعت بخواه که شفاعت می شوی.

ابو هریره از پیامبر پرسید: خوشبخت ترین مردم که شفاعت تو شامل حالش می شود، کیست؟ فرمود: «مَنْ قَالَ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ» کسی که خالصانه و از صمیم قلب بگوید: لا إله إلا الله. این شفاعت، با اجازه ی الله تعالی، شامل حال بندگان مخلص می شود نه کسانی که شرک ورزیده اند.

واقعیت این است که الله متعال، به بندگان مخلصش لطف و فضل می نماید و آنان را با دعای کسی که اجازه دارد، می بخشد و فرمان می دهد تا با شفاعت آن فرد، یعنی با احترام و اکرام، وارد بهشت شود و به مقام ستوده اش برسد. بنابراین، شفاعتی که در قرآن نفی و رد شده، شفاعتی است که در آن شرک سورت می گیرد؛ بدین خاطر است که در آیات قرآن، شفاعت مقید به اجازه و فرمان الله تعالی معرفی شده است. پیامبر ﷺ نیز ابراز داشت که این شفاعت، تنها برای موحدان و بندگان مخلص می باشد.

مسائل:

یکم: آشنایی با تفسیر پنج آیه.

دوم: توصیف و تبیین شفاعت مردود و ممنوع (شفاعتی که در آن شرک صورت می گیرد).

سوم: توصیف و توضیح شفاعت مشروع و درست (شفاعتی که توسط موحدان و با اجازه ی الله تعالی پذیرفته می شود به شرطی که الله متعال، از شفاعت کننده و شفاعت شونده خشنود باشد).

چهارم: معرفی شفاعت بزرگ؛ همان مقام ستوده (لأهل الموقف للقضاء بينهم).

پنجم: توصیف رفتار پیامبر ﷺ در روز رستاخیز؛ وی در همان آغاز، سخنی از شفاعت نمی گوید؛ بلکه بلکه سجده می نماید تا این که اجازه ی شفاعت برایش صادر می شود (این رفتار، بیانگر عظمت الله تعالی و ادب و الای رسول الله ﷺ می باشد).

ششم: خوشبخت ترین مردم برای درک شفاعت کیست؟ (موحدان و بندگان مخلص).

هفتم: شفاعت شامل حال مشرکان نمی شود.

هشتم: بیان حقیقت و اصل شفاعت (الله سبحانه و تعالی به بندگان مخلص خویش لطف و فضل می نماید و با دعای کسیکه اجازه ی شفاعت دارد، آنان را می بخشد و با احترام اکرام آن شخص، وارد بهشت می فرماید و به مقام ستوده اش می رساند).

[۱۸] ﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ ﴾

دلیل دوم:

ابن مسیب از پدرش نقل می کند که وقتی زمان وفات ابو طالب رسید، رسول الله ﷺ نزدش آمد؛ درحالی که عبدالله بن ابی امیه و ابوجهل حضور داشتند، فرمود: «يَا عَمَّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» ای عموجان! بگو: لا إله إلا الله؛ تا در نزد الله، برایت دلیلی داشته باشم. آن دو گفتند: آیا از دین و آیین عبدالمطلب منصرف می شوی؟ پیامبر ﷺ سخنش را تکرار نمود و آن دو نیز همان حرف را گفتند. آخرین سخن ابو طالب این بود: او به دین عبدالمطلب است. وی از گفتن لا إله إلا الله سر باز زد و رسول الله ﷺ فرمود: «لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ، مَا لَمْ أَنَّهُ عَنكَ» تا از تو نمی نشده، برایت درخواست بخشش می کنم. الله این آیه را نازل فرموده: ﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ ﴾، وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي أَبِي طَالِبٍ: ﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ﴾.

انواع هدایت

هدایت استدلالی و ارشادی: در اختیار رسول الله ﷺ است: ﴿ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾
قطعا تو به راه راست هدایت می کنی

هدایت توفیقی: در انحصار الله تعالی است:
﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ ﴾
تو هر که را دوست داری، هدایت نمی کنی

- در این باب روشن می گردد که توفیق هدایت، در اختیار الله است و شخص هدایت گر بنا بر فرمان الله، دیگران را به هدایت و راه درست فرامی خواند.
- چگونه است که پیامبر ﷺ ابو طالب را که شخصی کافر است، دوست می دارد؟ در پاسخ باید گفت که: [۱] معنای آیه این نیست «کسی که دوستش داری» بلکه بدین صورت است: «کسی که هدایت شدنش را دوست داری» (این دیدگاه اولویت دارد)، [۲] منظور، محبت طبیعی است که جایز می باشد [۳] ابراز این محبت، پیش از نهی دوستی و محبت با کافران بوده است.
- (رسول الله ﷺ نزدش آمد): پس زیارت کافری که احتمال هدایتش وجود دارد، مستحب و پسندیده است.
- «يَا عَمَّ»: استفاده از این واژه، بیانگر ابراز مهربانی و حکمت یک دعوتگر است.
- با توجه به این حدیث، چرا عبا می گویند: تلقین فرد در شرف مرگ، بدون گفتن عبارت «بگو» جایز است؟ در پاسخ باید گفت که ابو طالب کافر بود؛ اگر هنگام تلقین گفته شود: بگو؛ اما او سر باز زد، پس همچنان کافر است و این تلقین زبانی ندارد؛ اما اگر مسلمان باشد، امری خطرناک است و چه بسا تلقین به زینش باشد.

وقتی نشانه‌های مرگ آشکار گردید، آیا توبه‌ی ابوطالب پذیرفته می‌شد؟ بنا بر دیدگاه درست‌تر، پذیرفته نمی‌شد؛ زیرا:

[۱] ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ﴾ و توبه برای کسانی نیست

که کارهای بد انجام می‌دهند تا این که مرگ به سراغشان می‌آید. این آیه، با حدیث مذکور تطابق کامل دارد.

[۲] رسول الله ﷺ فرمود: «أَحْجُّ لَكَ»: در نزد الله، برای آمرزش تو بهانه‌ای داشته باشم. خود حضرت نیز قاطعانه

نمی‌دانست که عمویش آمرزیده می‌شود و این کار را بهانه‌ای برای آمرزش قرار می‌داد نه دلیل قطعی.

[۳] این موقعیت و عملکرد، خاص پیامبر ﷺ بود تا عمویش که هر چند کافر بود، شفاعت نماید.

مسئب و عبد الله بن ابی امیه، بر خلاف ابوطالب و ابو جهل، مسلمان شدند.

«او به دین عبدالمطلب است»: به جای «من» از واژه‌ی «او» استفاده شد. روایان با این کار، در پی تحقق کامل توحید بودند.

مسائل:

یکم: آشنایی با تفسیر ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾

دوم: آگاهی از تفسیر ﴿مَا كَانَتِ لِلنَّبِيِّ﴾ (تحریم ابراز ناراحتی و عزاداری برای مرگشان).

سوم: توضیح این فرمایش: «بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بر خلاف کسی که ادعای علم و آگاهی می‌نماید؛ بدین خاطر از

گفتنش سر باز می‌زند.

الرابعة: ابو جهل و همراهانش منظور پیامبر ﷺ را از این عبارت می‌دانستند: بگو: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)؛ الله متعال عکسکرد

کسی را که ابو جهل لبشتر از وی از اصل اسلام باخبر بود، زشت دانست.

پنجم: پیامبر ﷺ بسیار تلاش نمود تا عمویش مسلمان شود [۱] به‌خاطر پیوند خویشاوندی [۲] به‌خاطر

خیرخواهی و خوبی‌هایی که نسبت به رسول الله ﷺ و اسلام انجام داد؛ این تلاش‌ها قابل قدر دانی است؛ هر چند که

او بار گناه کفرش را به دوش می‌کشد.

ششم: پاسخ به افرادی که می‌پندارند عبدالمطلب و نسل پیش از او، مسلمان بوده‌اند؛ اما آنان با کفر، به آخرت رفتند.

هفتم: پیامبر ﷺ برای عمویش آمرزش خواست؛ اما از این کار نمی‌شد و عمویش آمرزیده نشد (حکم و فرمان، در

انحصار الله می‌باشد).

هشتم: بیان تأثیر ناخوشایند دوستان بد بر انسان.

نهم: بزرگداشت گذشتگان و بزرگانی که اهل باطل بوده‌اند، امری زیانبار است.

دهم: بزرگداشت پیشینیان، شبهه‌ای برای باطل‌گرایان است؛ زیرا ابو جهل بدان استدلال نمود.

یازدهم: اعمال انسان، به خاتمه و سرانجام آن‌ها بستگی دارد؛ کسی که شهادتین را بگوید، در نهایت به سودش است.

دوازدهم: بزرگداشت گذشتگان، در قلب گمراهان امر بزرگی بود؛ زیرا در این ماجرا، آنان فقط با همین شبهه با

پیامبر مجادله کردند و پیامبر ﷺ بر سخن خویش اصرار داشت و آنرا تکرار می‌نمود؛ پس به‌خاطر عظمت و وضوح

این سخن، آنان از جوابش بازماندند و شبهه‌ی باطلشان، کارساز نبود.

آزمون بخش سوم (۴ باب)

سوال اول: نام باب‌های این بخش و دلیل آوردن هر کدام را بنویسید:

باب	عنوان	دلیل مؤلف رحمه الله برای نگارش این باب
اول
دوم
سوم
چهارم

سوال دوم: حکم اعمال زیر چیست؟

عمل	حکم	عمل	حکم
توسل به مقام پیامبر ﷺ	نفرین و لعنت شخص معین
شفاعت خواستن از مردکان	تلقین شهادتین برای شخصی در حال مرگ
تن به عیادت مریض مشرک	لعنت بر تمامی کافران

سوال سوم: گزینه‌ی درست را با مشخص کنید:

- نام بخش دوم از ابواب کتاب توحید، ... است:
 - تفسیر توحید
 - بطلان عبادت غیر الله
 - سبب کفر
- بخش دوم، دارای باب می‌باشد: ۵ ۴ ۶
- استفهام و پرسش در عبارت ﴿ أَشْرِكُونَ ﴾ برای ابراز ناخرسندی و توبیخ است:
 - درست
 - غلط
- الله تعالی عجز و ناتوانی بت‌ها را در این عبارت بیان نمود: ﴿ أَشْرِكُونَ ﴾ بنا بر این آیه، بت‌ها با دلیل شایستگی عبادت را ندارند: ۴ ۳ ۵
- ﴿ وَالَّذِينَ نَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ﴾ دعا به معنای است: عبادت درخواست همه‌ی موارد
- از الله تعالی می‌خواهیم که فقط، سران کفر را از رحمت خویش دور گرداند: درست غلط
- منظور مؤلف از عبارت «کسانی را که پیامبر لعنت نمود، کافر بودند» اعلام کفرشان بوده است:
 - درست
 - نادرست

۸. منظور مؤلف از «قنوت سيد المرسلين» ... است: جواز قنوت پیامبر و اصحابش، نزدیکترین بندگان به الله بودند؛ با این وجود، به الله پناه می بردند.
۹. «فِرْعَ»: ترس ناگهانی همیشگی) از قلب هایشان محو شد.
۱۰. «شخص فالگیر، صد دروغ بر آن می افزاید» به معنای است: مبالغه و زیاده گویی تعیین تعداد
۱۱. در آیهی ﴿وَكَمْ مِنْ مَلِكٍ فِي السَّمَوَاتِ﴾ سه شرط شفاعت آمده است: درست غلط
۱۲. آیهی ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ﴾ شرک را از قلب، ریشه کن می نماید: درست غلط
۱۳. شفاعت به معنای کمک به الله برای بخشیدن نیست؛ این محال است (درست غلط) بلکه منظور از آن می باشد. بزرگداشت و اکرام شفاعت کننده جلب سود برای شفاعت شونده هر دو مورد.
۱۴. أبو العباس کنیهی است: عبدالله بن عباس ابن تیمیه ابن قیم
۱۵. هر شفاعتی که به همراه شرک باشد، است: مردود شرک آمیز هر دو
۱۶. هدایتی که الله تعالی از فرستاده اش نفی نمود، هدایت ارشاد و راهنمایی است: درست غلط
۱۷. ﴿مَنْ أَحْبَبْتُ﴾ یعنی دوست داشتن:
- هدایت او او به شکل طبیعی پیش از نهی محبت با کافر بوده است همه ی موارد
۱۸. آیین عبدالمطلب بود: اسلام کفر
۱۹. «أَحَاجٌّ» یعنی: آن را در نزد الله، دلیل بیاورم برای تو، در نزد الله مجادله و مناظره کنم
۲۰. سنت است که هنگام تلقین فرد در حال مرگ، عبارت «لا إله إلا الله» را با «قل» همراه کنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ در مورد عمویش ابو طالب چنین کرد: درست غلط
۲۱. دلیل پیامبر ﷺ برای اصرار وی بر مسلمان شدن ابوطالب، بود:
- پیوند خویشاوندی خوبی هایی که به او و به اسلام نمود هر دو
۲۲. بزرگداشت و تعظیم گذشتگان و بزرگان، ناپسند است:
- به طور مطلق اگر ناحق و بر باطل باشند

سوال چهارم: انواع شفاعت را در جدول زیر کامل نمایید:

<p>.....: با این شروط درست است: [۱] [۲] [۳]</p>	<p>.....: قرآن آن را نفی نمود و آن، حکمش:</p>	<p>.....: الله تعالى برای خود اثبات نمود و قرار داد و دارای این شروط است: [۱] [۲] [۳]</p>
<p>عام بوده و شامل می‌شود؛ مانند: .۱۲۳</p>	<p>خاص پیامبر ﷺ است؛ مانند: .۱۲۳</p>	

چهارم: سبب کفر بنی آدم (۴ باب)

• در این باب، با عوامل و علل کفر آشنا می شویم تا از آن‌ها دوری کنیم؛ در این قسمت، به این پرسش نیز پاسخ می دهیم که چرا برخی امت‌ها، گرفتار کفر شدند. در باب چهارم از این بخش پی می بریم که پیامبر ﷺ دروازه‌ی ورد به شرک را بر هر آنچه به شرک می انجامد، بست.

[۱۹] عامل کفر و بی‌دینی بنی آدم، غلو در حق صالحان بود

• این بزرگترین، خطرناک‌ترین و نخستین دلیل گرایش به کفر است.

دلیل اول:

الله می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ ای اهل کتاب! در دینتان غلو و زیاده‌روی نکنید.

دلیل دوم:

ابن عباس قدر تفسیر این آیه می گوید: ﴿ وَقَالُوا لَا نَذَرْنَ الْهَكَامَةَ وَلَا نَذَرْنَ وَدًّا وَلَا سَوَاعًا وَلَا بَعُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴾؛ «این‌ها، اسامی مردان صالحی از قوم نوح است. وقتی آنان از دنیا رفتند، شیطان مردم را چنین وسوسه کرد که همان جایی که آن صالحان می نشستند، تندیس‌هایی با نام خودشان قرار دهند. مردم نیز همین کار را کردند؛ اما عبادتشان نمی گردند. نسل بعدی، که شناختشان از آن صالحان کم بود، به عبادت آن تندیس‌ها پرداختند.» ابن قیم می گوید: (بسیاری از علمای سلف گفته‌اند: وقتی آن صالحان مردند، مردم پیرامون قبرشان جمع می شدند، سپس برایشان تندیس ساختند و بعد از مدت‌ها، به عبادتشان پرداختند.

• «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ»: یهود که تورات داشتند و نصارا که انجیل در اختیارشان بود.

• «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»: در ستایش و نکوهش، از حدّ شرع تجاوز نکنید. نصارا چنان در مدح عیسی غ غلو کردند که گفتند: پسر الله و سومین معبود است؛ یهود نیز در نکوهش او زیاده‌روی کردند.

• «هَلَكُوا»: مردند.

• «أَوْحَى الشَّيْطَانُ»: شیطان آن‌ها را وسوسه کرد.

- «تندیس‌هایی قرار دهید»: پس هر چیز یاعم از عصا یا سنگ را قرار دادند؛ شیطان به آن‌ها گفت: هرگاه آنان را دیدید، در عبادتشان بکوشید. بدین صورت آنان با نیت عبادت، بت‌ها را معبود گرفتند؛ اما در عبادت، فقط نیت مهم نیست؛ بلکه قالب عمل نیز باید مطابق با شرع باشد؛ نیت درست است و قالب عمل، نادرست.
- «حَتَّى إِذَا هَلَكَ أَوْلِيكَ»: تا کسانی که تندیس‌ها و اشکال را قرار دادند، مُردند.
- اقوام پیش از نوح غ مرتکب سه کار شدند:
 - «صَوَّرُوا»: تصاویر و تندیس‌هایشان را ساختند؛ که هر دو خطرناک و مهلک است.
 - «عَكَّفُوا»: بر قبرهایشان جمع می‌شدند و طواف می‌کردند.
 - «طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ»: زمان طولانی پس از دوران پیامبری گذشت و از علم دین کاسته شد، شرک اکبر روی داد؛ آن تندس‌ها را به جای الله عبادت کردند. پس علم و عمل باید همراه باشند تا چنین مصیبت‌هایی رخ ندهد.
- آسیب‌های غلو:
 - غلو و زیاده‌روی در ستایش کسی، مقامش را بیش از آنچه هست بالا می‌برد و غلو در نکوهش او، سبب پایین آوردن مقامش می‌گردد.
 - غلو در شخصیت افراد، سبب گرایش به عبادت آن‌ها می‌شود.
 - مانع تعظیم و بزرگداشت الله تعالی است؛ زیرا نفس، یا به باطل می‌گراید و مشغول می‌شود یا به حق.
 - غلو و زیاده‌روی در حق شخص زنده، اگر ستایش باشد سبب خودپسندی و غرور است و از نکوهش باشد، سبب دشمنی و فتنه.

دیدگاه مردم در خصوص صالحان:

<p>میان‌روی: سلوک و عملکرد اهل سنت و جماعت.</p>	<p>غلو در نکوهش: مانند رفتار یهود با عیسی علیه السلام.</p>	<p>غلو در ستایش و مدح: مانند رفتار نصارا با عیسی علیه السلام.</p>
---	--	---

دلیل سوم:
عمر میگوید که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»، (مسلم و بخاری). در ستایش و مدح من، غلو نکنید؛ مانند نصارا که درباره‌ی پسر-مریم غلو کردند؛ من فقط بنده هستم؛ به من بگویید: بنده و فرستاده‌ی الله.

دلیل چهارم و پنجم:

ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوَّ». از غلو دوری کنید؛ زیرا اقوام پیش از شما را غلو به علالت رساند مسلم به نقل از ابن مسعود می گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ».

- «لَا تُطْرُونِي»: إطرأ یعنی مبالغه در مدح و ستایش؛ مانند غلو نصارا.
- «عَبُدُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: این دو ویژگی، صادقانه ترین و شریف ترین توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله است.
- «الْغُلُوَّ»: زیاده روی در تمجید، عبادت و عمل.
- غلو در چه چیزی، آن‌ها را نابود کرد؟ [۱] در دین [۲] در جسم‌ها.
- غلو، انواع بسیاری دارد: در عقیده، عبادت، معاملات، آداب و رسوم؛ دین الله، راه میانه را در پیش دارد.
- «الْمُتَنَطِّعُونَ»: «متنطع» کسی که از سر خود پسندی، بیش از حد و زیاده، در سخنی یا کاری فرو رود؛ غور کردن و غرق شدن در دین، همانند غلو و از عوامل تباه شدن اجر و پاداش است.

مسائل:

یکم: درک این باب و دو باب پس از این، غربت اسلام را بر ما روشن می نماید و شاهد قدرت الله متعال و دگرگون نمودن دل‌ها هستیم.

دوم: نخستین شرکی که در زمین رخ داد، اشتباه و رفتار نادرست در خصوص صالحان بود.

سوم: نخستین چیزی که دین پیامبران را تغییر داد، شرک بود؛ و دلیل آن، غلو و زیاده روی درباره‌ی صالحان بود؛ با وجود این که همه می دانستند که آن‌ها، از سوی الله فرستاده شده‌اند.

چهارم: بدعت‌ها مورد پذیرش قرار می گیرند؛ با این که قوانین دین و فطرت پاک، آن‌را نادرست نمی داند.

پنجم: دلیل غلو، آمیخته شدن حق با باطل است. محبت و علاقه به صالحان از یک سو و رفتار خیرخواهانه‌ی عالمان و دینداران از سوی دیگر، سبب شد تا نسل‌های بعدی، درک درستی از این دو مقوله نداشته باشند و به غلو روی آورند. زیان تقویت دین با بدعت، بیش از فایده‌ی آن است.

ششم: در تفسیر آیه‌ای سوره‌ی نوح بیان شد که مشرکان، یکدیگر را به عبادت نادرست و باطل صفاش می کردند.

هفتم: حق و حقیقت به تدریج از قلب انسان بیرون می رود و باطل جای آن را می گیرد؛ مگر برای کسی که الله تعالی بر او منت گذارد و او را از حقیقت سرشار و از باطل تهی نماید.

هشتم: بنا بر قول سلف، بدعت سبب کفر می شود؛ احادیث و آیات این باب، تأییدی بر این قول می باشد. البته عوامل دیگری نیز موجب کفر می شوند و بدعت یکی از آنهاست.

نهم: شیطان می داند که بدعت را چگونه برای انسان تأویل کند و خوب جلوه دهد؛ هر چند نیت بدعت گذار، درست و خالص باشد.

دهم: نبی از غلو، یک قاعده‌ی کلی می باشد و هر آن چه به غلو بیانجامد، مشمول این نبی است.

یازدهم: جمع شدن و گردش پیرامون قبر، هر چند به قصد و نیت خوبی باشد، زیانبار است؛ زیرا به عبادت آن قبر می انجامد.

دوازدهم: اسلام برای پیشگیری از انحراف مردم از عبادت الله متعال، مسلمانان از ساخت تندیس و نصب تصویر، نبی می کند.

سیزدهم: ماجرای مذکور، برگ و مهم می باشد و با وجود نیاز شدیدی که به آن احساس می شود، مردم نسبت به آن غافلند.

چهاردهم: شگفت آور است که برخی افراد، آیه‌ی سوره‌ی نوح را در کتاب‌های تفسیر و حدیث قرائت می کنند و معنایش را می دانند، اما معتقدند که عملکرد قوم نوح، بهترین نوع عبادت است و آن چه الله متعال و فرستاده‌اش، ما را از آن نبی نمودند، کفری است که ریختن خون و گرفتن مال را حلال می کند.

پانزدهم: روشن است که مردم، به خاطر جلب شفاعت بت‌ها بود که برایشان قربانی می کردند و انواع عبادت‌ها را انجام می دادند؛ اما با این وجود، در مرداب شرک گرفتار شدند.

شانزدهم: مردم پنداشتند که دانشمندان، به خاطر جلب شفاعت بود که تصاویر صالحان را درست کردند؛ اما چنین گمانی، اشتباه بود و سرانجام ناخوشایندی در پیش دارد.

هفدهم: پیامبر فرمود: «در باره‌ی من؛ غلو نکنید؛ آن گونه که نصارا در باره‌ی پسر مریم غلو کردند. صلوان و سلام الله بر او باد که این پیام آشکار را به مردم رسانید و مردم را از غلو و زیاده‌گویی باز داشت؛ در حالی که بسیاری از مردم، در آن گرفتار شدند و حتی به بدتر از آن دچار شدند.

هجدهم: این باب، ما را هشدار می دهد که به فرو رفتن و غرق شدن در چیزی گرفتار نشویم که هلاک میگردیم.

نوزدهم: سهل انگاری در علم دین، سبب انحراف مردم به شرک می شود؛ پس علم دین، امری ارزشمند است و از دست دادن آن، بسیار زیانبار می باشد.

بیستم: از جمله دلایل فراموشی علم و بی توجهی به آن، از میان رفتن علما است؛ البته در حضور علما نیز سهل انگاری و رویگرداندن از علم و بی توجهی به آن، می تواند از دلایل نابودی علم دین باشد.

[۲۰] باب: به کسی که عبادت الله را در کنار قبر صالحان انجام دهد، سختگیری شود؛ اگر صالحان را عبادت کند چگونه است؟

جاء المصنّف بهذا الباب ليبيّن لك غربة الدّين وترك النّاس للتّوحيد، وما جاء من النّهي عن عبادة الله تعالى عند قبور الصّالحين حتّى لا تكون وسيلةً إلى الشّرك بالله تعالى.

الدليل الاوّل:

مادرمان عایشه ف نقل می کند که مادرمان ام سلمه ف درباره ی کنیسه ای که در حبشه دیده بود و تصاویری که در آن وجود داشت، برای رسول الله ﷺ مطالبی گفت؛ پیامبر ﷺ فرمود: «أُولَئِكَ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ، أَوْ الْعَبْدُ الصَّالِحُ، بَنَوْا عَلَيَّ قَبْرَهُ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ، أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ» «وقتی مرد یا بنده ی صالحی از آنان می مرد، بر قبرش مسجدی می ساختند و آن تصاویر را در آن جا می کشیدند؛ آنان در نزد الله، بدترین آفریدگان هستند.»
چنین افرادی، گرفتار دو فتنه و بلا هستند: یکی قبر و دیگری نصب تندیس و تصویر.

- « چنین افرادی، گرفتار دو فتنه و بلا هستند»: این سخن ابن تیمیه رحمه الله می باشد؛ وی این کار را فتنه نامید؛ زیرا مانع عمل مردم بر طبق احکام صحیح دین می گردد.
- اصل بر این است که قبر، بیرون از ساختمان ها باشد تا راه و بهانه ای برای شرک وجود نداشته باشد.
- فتنه ی قبر، از تندیس و تصویر بدتر است؛ زیرا:
 - قبر در هر جایی وجود دارد.
 - قبر، مسائلی به همراه دارد که در جای دیگری یافت نمی شود؛ مانند ترس.

دلیل دوم:

مادرمان عایشه در روایت دیگری می گوید: (لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ طَفِقَ يَطْرُحُ خَيْصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا، فَقَالَ - وَهُوَ كَذَلِكَ - «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ «فرشته ی مرگ که بر پیامبر نازل شد، ایشان پارچه ای بر چهره ی خویش انداخت؛ با وجود آن پارچه که تنفس برایش دشوار شد، آن را برداشت و فرمود: لعنت الله بر یهود و نصارا که قبر پیامبرانشان را مسجد گرفتند.» وی مسلمانان را از عملکرد آنان هشدار داد و اگر ترس آن نبود که قبرش را مسجد قرار دهند، آن را در منظر همه، آشکار و بدون حصار بود.

دلیل سوم:

مسلم از جندب بن عبدالله روایت می کند: پنج روز پیش از وفات پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ؛ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ اخْتَلَنِي خَلِيلًا، كَمَا اخْتَلَدَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، وَلَوْ كُنْتُ مَمْنَحًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا؛ لَأَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ، أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ، فَإِنِّي أَنهَاكُمُ عَنْ ذَلِكَ». به الله پناه می برم از این که در میان شما، خلیل داشته باشم؛ الله مرا به عنوان خلیل برگزیده است؛ آن گونه که ابراهیم را خلیل برگزید؛ اگر از امتم کسی را خلیل می گرفتم، ابوبکر را انتخاب می کردم. آگاه باشید که اقوام پیش از شما، قبر پیامبرانشان را مسجد می کردند؛ آگاه باشید که قبرها را مسجد نکنید و من شما را از آن باز می دارم. پیامبر در آخرین روزهای زندگی خویش، امت را از ساختن مسجد بر روی قبر، نهی فرمود و کسی را که چنین کاری کند، لعنت نمود؛ اگر مسجد هم نباشد، نماز خواندن در کنار قبر، همین حکم را دارد. بدین خاطر گفت: ترسیدند که قبرش مسجد شود؛ پس صحابه پیرامون قبرش مسجدی نمی ساختند. هر جایی که در آن جانهار بر پا شود، مسجد نام دارد؛ رسول الله ﷺ فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا» زمین برای من، محل سجده و پاکیزه آفریده شد.

- «لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ»: وقتی فرشته‌ی مرگ، برای گرفتن روح پیامبر ﷺ فرود آمد.
 - «خَيْصَةً»: پوشش یا لباسی که بخشی از آن بلند است.
 - «لَعَنَةُ اللَّهِ»: از رحمت الله دور باشند؛ این عبارت، خبری از جانب الله است؛ همچنین احتمال دارد که پیامبر ﷺ برایشان دعای بد کرده است.
 - «اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»: بر قبر پیامبرانشان سجده می کردند یا بر آن مسجد می ساختند.
 - «لَا بُرْرَ قَبْرُهُ»: قبرش آشکار می شد و در جایی بیرون از خانه اش، مانند بقیع، دفن می گشت.
 - چرا پیامبر ﷺ درون خانه اش دفن شد و کسی حجره‌ی ایشان را نمی بیند چه رسد به قبرش؟
 - زیرا خودش فرمود: ما قبض نبی إلا دفن حیث قبض؛ هر پیامبر، در همان جایی که روح از بدنش جدا شد، دفن گردید.
 - «خُثْيِي»: پیامبر ﷺ ترسید که قبرش عبادت شود.
 - «خُثْيِي»: صحابه ترسیدند که قبرش، معبود شود؛ تلاش آنان، برای عملی نمودن توحید بود.
- می پرسند: چرا قبر پیامبر ﷺ داخل مسجد است؟
- أ. پاسخ کوتاه: این سؤال، بیان یک امر متشابه است؛ حال آن که باید امور محکم را از قرآن و سنت بگیریم.

ب. پاسخ کامل:

۱. مسجد بر قبر وی بنا نگردید؛ بلکه در زمان حیاتشان ساخته شد.
 ۲. پیامبر ﷺ در مسجد دفن نگردید؛ بلکه در خانه‌اش که بیرون از مسجد بود، دفن شد.
 ۳. انضمام حجره‌های پیامبر به مسجد، بنا بر اتفاق نظر صحابه ثقیف نبود؛ بلکه پس از وفات بیشتر آنان و حتی با مخالفت عده‌ای از جمله سعید بن المسیب روبرو شد.
 ۴. قبر در مسجد نیست؛ بلکه در اتاقی جدا از آن است؛ مسجد بر روی قبر ساخته نشده و بلکه با سه دیوار احاطه شده است؛ دیوار نیز در سمت قبله نیست؛ تا کسی آن را قبله قرار ندهد.
 ۵. نیاز در مسجد نبوی، سفر به آن و برخی دیگر از امور، یک مزیت و برتری برای آن به‌شمار می‌رود.
- نکته: «خُلة» و «خلیل» بهترین و والاترین نوع محبت است و الله آن را فقط به دو مخلوقش عطا نمود؛ ابراهیم ﷺ و محمد ﷺ. پس این سخن عوام، نادرست است: ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله هستند. انتخاب «حبیب» برای پیامبر ﷺ کاستن از حق و مقام اوست؛ زیرا عوام با این اعتقاد، مقام رسول الله ﷺ را از مقام ابراهیم پایین‌تر می‌آورند. اما الله میان او دیگر مردم، تفاوتی نمی‌گذارد؛ وقتی الله محسنین و درستکاران را دوست دارد، نامیدن پیامبر ﷺ تنها با صفت حبیب، اشتباه است.

دلیل چهارم:

احمد با سند جید این حدیث مرفوع را از ابن مسعود رحمه الله نقل می‌نماید: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ». از جمله بدترین مردم، کسانی هستند که زنده هستند و قیامت فرا می‌رسد و کسانی که قبرها را مسجد قرار می‌دهند. (روایت ابوحاتم در صحیحش)

- «شَرِّ النَّاسِ»: مردم در بد بودن و شرارت، در مراتب گوناگونی قرار دارند.

خلاصه‌ی باب:

باید از شرک و عوامل آن دوری کنیم؛ همچنین نسبت به کسی که در کنار قبر صالحان، به عبادت و نیاز برای الله می‌پردازد، باید سخت‌گیری شود. کسی که گمان کند صدقه در کنار قبر، بهتر از جای دیگر است، همچون کسی است که قبر را مسجد قرار می‌دهد.

مسائل:

یکم: مطالبی از بیان رسول الله ﷺ درباره‌ی کسی گفته شد که با نیت درست، بر قبر فردی صالح، مسجدی را برای عبادت الله تعالی می‌سازد؛ این کار، به نیت ربطی ندارد؛ زیرا فقط انجام این کار، به معنای همانندی با رفتار مشرکان است).

دوم: نهی از نصب تندیس و عکس و و سختگیری نسبت به آن؛ به ویژه اگر تصویر افراد بزرگ در زمینه‌های دینی و غیردینی باشد؛ مثل عکس رئیس جمهور، پدر، اولیاء الله و صالحان.

سوم: نکته‌ی مهم آن جاست که رسول الله ﷺ در موارد گوناگون، مسلمانان را از مسجد کردن قبرها، هشدار میداد؛ هم در طول زندگی و هم پنج روز پیش از مرگش و هم اندکی پیش از رحلت.

چهارم: پیامبر، امتش را از نصب تندیس و عبادت و ... در کنار قبرش نهی نمود.

پنجم: از آداب یهود و نصارا این بود که قبر پیامبران را مسجد می‌کردند.

ششم: رسول الله ﷺ کسانی را که قبر را مسجد می‌کردند، لعنت و نفرین نمود.

هفتم: از احادیث چنین برداشت می‌شود که رسول الله ﷺ ما را از رفتارهای غیر شرعی با قبرش، هشدار داده است.

هشتم: قبر رسول الله ﷺ بدین دلیل در انظار و دسترس عموم قرار ندارد که ایشان می‌ترسید عبادت شود و نیز بنا بر حدیث خودشان، هر پیامبری در هر جایی که قبض روح می‌شد، دفن می‌گردید.

نهم: مسجد کردن قبر بدین معناست که بر قبر، مسجد بسازند یا بر آن نماز بخوانند.

دهم: کسی که قبر را مسجد کند و کسی که هنگام قیامت زنده باشد، همانند هم هستند؛ پس راه گرفتار شدن در شرک را پیش از وقوعش بیان نمود.

یازدهم: رسول الله ﷺ در خطبه‌ای که پنج روز پیش از وفاتش بیان نمود، به اعتقاد دو گروه رافضیان و جهمیان که از جمله بدترین مردم هستند، پاسخ داد؛ برخی علما، این دو گروه را از هفتاد و دو فرقه‌ی اسلام نیز خارج می‌دانند. این روافض بودند که شرک را در اسلام گستراندند و برای نخستین بار، بر قبرها مسجد ساختند و آن‌ها را عبادت کردند.

دوازدهم: رسول الله ﷺ هنگام وفات و بیرون شدن روح از تن، لحظات سختی را گذراند.

سیزدهم: بیان مقام والای «خلیل».

چهاردهم: وی تصریح نمود که «خَلَّة» بالاترین نوع محبت است.

پانزدهم: روشن گشت که ابو بکر صدیق، در ایمان و عمل صالح و نسب، بر سایر صحابه برتری داشت و بدین دلیل، پیش از علی به خلافت رسید.

شانزدهم: رسول الله ﷺ به خلافت و جانشینی ابوبکر بعد از خود، اشاره نمود.

[۲۱] غلو و زیاده روی در قبر صالحان، سبب عبادت آن‌ها به جای الله می‌گردد.

- این سومین عامل وقوع شرک است که توسط غلو کنندگان روی می‌دهد؛ آنان قبرها یا صاحبان قبر را عبادت می‌کنند؛ غلو به معنای تجاوز از حد و مرز نکوهش یا ستایش است.
- عملکرد مردم درباره‌ی قبر، سه گونه است: برخی غلو کرده و به عبادت و ساخت گند می‌پردازند؛ برخی دیگر، بیتوجه بوده و آن‌چه را که باید در رفتار با قبر انجام دهند، نمی‌پذیرند؛ گروهی نیز میانه‌رو هستند؛ نه غلو می‌کنند و نه بی‌توجهی.

دلیل اول:

مالک در مؤطاً روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنَّا يُعْبَدُ، اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمِ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». ای الله! قبرم را همچون بتی که عبادت شود، قرار مده؛ الله بر مردمی که قبر پیامبرانشان را مسجد کردند، خشم گرفت.

دلیل دوم:

ابن جریر با سند خویش از سفیان، از منصور، از مجاهد روایت می‌کند: ﴿أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ آيا لات و عزی را دیدی؟ وی می‌گوید: لات، شخصی بود که برای حاجیان سویق را خیر می‌نمود؛ همین که به آخرت رفت، مردم پیرامون قبرش جمع شدند و طوافش کردند.

دلیل سوم:

أبو الجوزاء از ابن عباس روایت می‌کند: برای حاجیان، سویق را خیر می‌کرد.

الدلیل الرابع:

ابن عباس ق‌می‌گوید: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ، وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالشُّرُجَ» رسول الله ﷺ زانانی را که به زیارت قبر می‌روند و کسانی را که قبر را مسجد و چراغانی می‌کنند، لعنت و نفرین نمود. (روایت از صاحبان سنن).

- «اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ»: خشم الله، افزونگشت؛ این صفت، برای الله، حقیقی و ثابت است و خشم او، همانند خشم مخلوقاتش نیست و نظیری ندارد.
- «اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»: قبر پیامبرانشان را مسجد کردند؛ چه با سحده کردن و چه با ساختن مسجد بر آن.
- پیامبر ﷺ دعا نمود که قبرش بتی برای عبادت نشود؛ آیا دعایش پذیرفته شد یا الله بنا بر حکمت خویش، حکم دیگری صادر نمود؟ ابن قیم رحمه الله می‌گوید: الله تعالی درخواستش را پذیرفت؛ در جایی بیان نشده که قبرش بت شده و عبادت گردد؛ بلکه در میان سه دیوار، حفاظت می‌شود.

فَأَجَابَ رَبُّ الْعَالَمِينَ دُعَاءَهُ □ □ □ وَأَحَاطَهُ بِثَلَاثَةِ الْجَدْرَانِ

- پس پروردگار جهانیان، درخواستش را پذیرفت و او را با سه دیوار، احاطه نمود.
- البته برخی مردم درباره‌ی ایشان غلو می‌کنند؛ اما چندان که به بت تبدیل شود، به آن نمی‌پردازند.
- «أَفْرَئِيكُمْ»: آیا مشاهده کردید که مناسبت و ارتباط این بت‌ها با نشانه‌های بزرگی که رسول الله ﷺ در شب معراج دید، چیست؟
- «السَّوِيقُ»: جو را شعیرٌ یُحْمَصُ، ثُمَّ یُطْحَنُ ثُمَّ یُخْلَطُ بِتَمْرٍ وَیُقَدَّمُونَهُ لِلْحَجَّاجِ.
- «السُّرُجُ»: جمع سراج به معنای چراغ؛ مکانی که شبانه‌روز، برای بزرگداشت و تعظیم صاحب قبر، آتش روشن می‌کنند.
- رفتن زنان برای زیارت قبر، مسجد کردن قبر و روشن کردن آن، از گناهان کبیره است که انجام‌دهنده‌ی آن، لعن شده است.

مسائل:

- یکم: بت‌ها و معبودان دروغین، چیزهایی هستند که به جای الله تعالی عبادت می‌شوند؛ اعم از تندیس و قبر و ...
- دوم: عبادت به معنای خضوع و اظهار عجز و ناتوانی در برابر معبود است؛ این حالت، می‌تواند از روی ترس، محبت، امید و بزرگداشت باشد.
- سوم: رسول الله ﷺ زمانی به الله پناه می‌برد که از وقوع چیزی هراس داشت.
- چهارم: امت‌های پیشین، قبر پیامبرانشان را مسجد می‌کردند؛ از جمله یهود و نصارا در زمان بعثت.
- پنجم: بیان این که الله متعال، از چه چیزی خشمگین می‌شود.
- ششم: آگاهی از روش عبادت لات که از مهم‌ترین بت‌ها می‌باشد.
- هفتم: لات، فرد صالحی بود.
- هشتم: دلیل نام‌گذاری لات بیان شد.
- التَّاسِعَةُ: پیامبر ﷺ زمانی را که به زیارت قبر می‌روند، لعنت و نفرین نمود.
- دهم: پیامبر ﷺ کسی را که بر قبر آتش روشن می‌کند، لعن و نفرین نمود.

- نکته بسیار مهم: غلو و زیاده‌روی درباره‌ی قبر صالحان، آن‌ها را همچون لات، به معبود و بت تبدیل می‌کند.
- نکته: اگر زنی به روضه‌ی النبی برود تا در آن جا نماز بخواند، در حالی که به قبر نزدیک است، اندکی بایستد و سلام کند، مانعی ندارد؛ البته بهتر است که از شلوغی و ورود به میان مردان دوری جوید تا کسی که او را می‌بیند، گمان نکند که وی برای زیارت آمده است..

[۲۲] جانبداری و نگهداری رسول الله ﷺ از توحيد و بستن تمام راه‌های رسیدن به شرک

در این بخش می‌بینیم که رسول الله ﷺ به سختی و با پشتکار، از توحيد و ملزومات آن حمایت می‌نماید و روزنه‌ای را برای ورود شرک باقی نمی‌گذارد و تمام راه‌های رسیدن به شرک را می‌بندد.

دلیل اول و دوم:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ﴾ ابوهریره نقل کرد که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا، وَلَا تَجْعَلُوا قُبُورًا عِيدًا، وَصَلُّوا عَلَيَّ؛ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ». خانه‌هایتان به قبر تبدیل نکنید، پیوسته به زیارت قبر من نیابید، بر من صلوات بفرستید که هر جا باشید، صلوات شما به من می‌رسد؛ به روایت ابو داود و با اسناد حسن؛ روایان حدیث، همگی ثقة هستند.

- «لَقَدْ جَاءَكُمْ»: قطعا نزد شما آمده است؛ این بعارت، با سه روش تأکید شده است: قسم در تقدیر، لام تأکید و قد.
- «مِّنْ أَنْفُسِكُمْ»: انسانی از جنس خودتان است؛ با این تفاوت که بر او وحی می‌شود؛ عبارت «مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» با فاء مفتوح نیز روایت شده که بدین معناست: از بهترین و پرهیزکارترین شما.
- «عَزِيزٌ عَلَيْهِ»: به هر سختی و مشکلی که دچار شوید، بر او نیز سخت و دشوار است؛ و بدین خاطر با دین یکتاپرستی و آسان برانگیخته شد.
- «عَزِيزٌ عَلَيْكُمْ»: برای بهبود وضعیت شما و هدایتان، بسیار تلاش می‌نماید.
- «بِالْمُؤْمِنِينَ رِءُوفٌ رَّحِيمٌ»: در این عبارت، «بِالْمُؤْمِنِينَ» باید در انتها می‌آید؛ آوردن آن در آغاز، به معنای انحصار است؛ بدین معنا: فقط با مؤمنان مهربان و دلسوز است و با کافران، سخت‌گیر می‌باشد؛ ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ محمد، فرستاده‌ی الله است و کسانی که با او همراهند، بر کافران سخت‌گیر و با یکدیگر، مهربان هستند.
- «فَإِنْ نَوَلَّوْا»: اگر روی بگردانند و توجه نکنند؛ الله تعالی نفرمود: اگر روی بگردانید؛ زیرا رویگرداندن و نپذیرفتن با این بیان، ناپسند می‌باشد و نیز برای آگاه نمودن قاری است.
- «فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ»: نپذیرفتن و روی گردادن آن‌ها نباید برایت مهم باشد؛ بدان بی‌توجه باش و با زبان و از صمیم قلب، بگو: حَسْبِيَ اللَّهُ.

- «وَصَلُّوا عَلَيَّ»: بر من درود بفرستید؛ صلوات و درودی که از جانب الله تعالی باشد، به معنای تمجید و تعریف از او در میان اهل آسمان است.
- «بَلِّغُنِي»: به من می‌رسد؛ پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَلَائِكَةٌ سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ» (الله تعالی، فرشتگانی دارد که در زمین می‌گردند و سلام و درود را از امتم، به من می‌رسانند.) بنا بر این حدیث، دلیل و نیازی برای ازدحام در برابر قبر پیامبر ﷺ وجود ندارد.

دلیل سوم:

روزی علی بن حسین مردی را دید که به حفره‌ای در کنار قبر پیامبر ﷺ می‌آمد؛ پس وارد آن شد و شروع به دعا کرد؛ وی، آن مرد را از این کار نهی نمود و گفت: حدیثی را به تو می‌گویم که از پدرم و او از جدش و او از رسول الله ﷺ نقل کرد: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عَيْدًا، وَلَا يُبَوِّتُكُمْ قُبُورًا؛ فَإِنَّ تَسْلِيمَكُمْ يُبَلِّغُنِي أَيْنَ كُنْتُمْ» قبرم را پیوسته و از روی عادت زیارت نکنید؛ خانه‌هایتان را قبرستان نکنید؛ سلام و درود شما، هر جا که بشید، به من می‌رسد. (روایت در متن المختارة)

- «فَيَدْعُو»: دعا می‌کرد؛ پنداشت که دعا در کنار قبر بهتر است؛ اما این کار، به شرک می‌انجامد.
- «أَيْنَ كُنْتُمْ»: هر جا که باشید؛ نیازی نیست به کنار قبرم بیایید و آن‌جا، سلام و صلوات بفرستید.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر آیهی برائت: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾.
دوم: پیامبر با روش‌های گوناگون، امتش را از حمایت و پرورش شرک، بسیار دور می‌گرداند.
سوم: پیامبر ﷺ برای هدایت امت، بسیار تلاش می‌نمود و با مسلمانان، مهربان و دلسوز بود.
چهارم: پیامبر ﷺ امت را از زیارت قبرش در روز مخصوص و با آداب مخصوص، نهی نمود؛ البته زیارت قبرش، از کارهای بافضیلت است؛ یعنی بر او سلام دهیم و حقوقش را به جا آوریم.
پنجم: پیامبر ﷺ امت را از زیارت پیوته از قبرش، نهی نمود.
ششم: پیامبر ﷺ امت را تشویق می‌نمود تا نوازه‌های نفل را در خانه بخوانند.
هفتم: پیامبر به امتش تأکید می‌نمود که در قبرستان نماز خوانده نشود.
هشتم: سلام و صلوات مسلمان، به رسول الله ﷺ می‌رسد؛ هر چند از قبرش دور باشد. پس نیاز نیست که حتماً به قبرش نزدیک باشد (علی بن حسین می‌گوید: تو و کسی که در اندلس است، برابر هستید).
نهم: رسول الله ﷺ در عالم برزخ به سر می‌برد و سلام و صلوات امتش، به او می‌رسد.

پنجم: بطلان این ادعا: شرک در این امت یا در جزیره العرب، روی نمی‌دهد (یک باب)

[۲۳] برخی از مردم این امت، بت می‌پرستند.

- این باب، پاسخ به کسی است که اعتقاد دارد در این امت، ممکن نیست شرک روی دهد؛ زیرا این امت، از شرک پاک و مبرا است؛ پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ أَيْسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلِّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ». شیطان امیدی ندارد که نماز گزاران در جزیره العرب، عبادتش کنند.
- در پاسخی کوتاه باید گفت: چنین ادعایی، پیروی از دلایل مشابه و بی توجی به آیات و احادیث محکم است. در تفصیل باید گفت:
 ۱. خبر از ناامیدی شیطان، به معنای عدم وقوع شرک نیست.
 ۲. وی فقط از نماز گزاران که همان موحدان هستند، ناامید می‌گردد نه از همه.
 ۳. چنین ادعایی، با نص قرآن و سنت در تضاد است.
 ۴. صحابه ثقف در جزیره العرب با مرتدان که شرک ورزیدند، جنگیدند.
 ۵. واقعیت امروز، چیزی غیر از این ادعاست؛ برای نمونه، در این سرزمین برای غیر الله ذبح صورت می‌گیرد.
 ۶. این حالت، در قلب شیطان رخ می‌دهد اما وی همچنان در پی گمراه کردن بنی آدم است.
 ۷. شرک زمانی رخ داد که فتوحات گسترش یافت و مردم بسیاری، دین الله را پذیرفتند.
 ۸. علما مواردی را برمی‌شمارند که مردم این سرزمین هم ممکن است مرتد شوند.
- کسی که ادعا کند مسیلمه پیامبر است، کافر می‌گردد و گواهی او به وحدانیت الله، سودی به حالش ندارد؛ پس اگر کسی تیجانی را در مرتبه‌ی آفریننده‌ی آسمان‌ها بالا برد، کفر نورزیده است؟ چرا مؤلف آیه‌تی را آورده که دلیلی برای این باب، در آن‌ها نیست؟
- مفهوم این باب، از حدیث ابوسعید قابل درک است و آیات مذکور، با تفسیر این حدیث کاملاً مطابق است.

دلیل اول و دوم:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَيَاتِ وَالطَّغُوتِ﴾ آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب داشتند؛ آن‌ها به جبت و طاغوت ایمان آوردند.

﴿قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُمْ بِشِرِّ مِنَ ذَلِكَ مُثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعِدَدَ

الطَّغُوتِ﴾ بگو: آیا شما را از قومی آگاه کنم که نزد الله، بدترین پاداش را دارند؟ کسانی که الله بر آنها نفرین و غضب نمود و بندگی طاغوت را کرد و الله، برخی از آن‌ها را به بوزینه و خوک مسخ نمود.

- « أَلَمْ تَرَ »: آیا ندیدی؟ این پرسش برای تأکید و برانگیختن تعجب مخاطب است.
- « وَتَوَّأً »: بخشی از کتاب به آنان داده شد نه همهی کتاب؛ چون به خاطر گناه و سرکشی، از آن محروم گشتند.
- « يُؤْمِنُونَ بِالْحِجَّتِ وَالطَّلُوعِ »: آن دو را تأیید کردند و بدان اقرار نمودند.
نکات آیهی نخست:
 ۱. جای تعجب است که بخشی از کتل الاهی به انسان داده شود و او به کفر و طاغون ایمان آورد.
 ۲. علم و دانش، عالم را از ارتکاب به گناه باز نمی دارد.
 ۳. عدم پذیرش و بد دانستن کفر و طاغوت، واجب است و جایز نیست کسی آن را بپذیرد.
 ۴. در میان مردم این امت، مانند بنی اسرائیل، برخی به کفر و طاغوت ایمان می آورند و آن را می پذیرند.
- « قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ »: بگو ایا شما را باخبر کنم؟ این عبارت، خطاب به پیامبر ﷺ و پاسخی به یهود است که اسلام را به ریشخند گرفته اند. این پرسش برای تأکید و تشویق است.
برخی از نکات آیهی دوم:
 ۱. تقریر الخصم والاحتجاج علیه با استطیع إنکاره، یهود می دانند که برخی از آنان، مورد خشم و لعنت الله قرار دارند و به بوزینه و خوک مسخ شده اند؛ از آن جا که آنان این حقیقت را پذیرفته اند و باز هم مسلمانان را به سخره می گیرند، باید گفت: کسانی که از جانب الله مجازات می شوند شایستگی ریشخند را دارند.
 ۲. مردم از نظر قدرت ایمان، در نزد الله دارای درجه و مقام های گوناگون هستند.
 ۳. وضعیت ناخوشایند یهود که مورد لعنت الاهی قرار گرفتند و به حیوان تبدیل شدند.
 ۴. اثبات کارهای اختیاری برای الله متعال؛ مانند لعنت، خشم و قدرت نهایی؛ الله تعالی هر چه بخواهد انجام می دهد.
 ۵. پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَّ كُلَّ أُمَّةٍ مُّسَخَّتْ لَا يُبْقَى لَهَا نَسْلٌ» هر امتی که مسخ شد، نسلی از آن باقی نماند. بوزینگان پیشتر وجود داشتند.
 ۶. مجازات، از جنس کردار است؛ یهودیان کاری را انجام دادند که برایشان حرام بود.
 ۷. یهودیان پیشتر کفر و طاغوت را عبادت می کردند و اکنون نیز چنین می کنند.

دلیل سوم:

﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ و کسانی که بر کارشان تسلط داشتند، گفتند: بر آنان مسجدی قرار می دهیم.

- « قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا »: حاکمانشان، با سوگند و تأکید گفتند.
 ۱. ما في قصة أصحاب الكهف من الآيات الدالة على كمال قدرة الله.
 ۲. از جمله دلایل ساخت مسجد بر قبر، غلو در حق صاحب قبر است.
 ۳. غلو دربارهی قبر، هر قدر اندک هم باشد، به گناه و فتنه ای بزرگ تر می انجامد.

دلیل چهارم:

ابو سعید رحمه الله نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «التَّبَعِينَ سَنَةً مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَدُوا الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ؟!» قطعاً روش اقوام پیش از خود را موبه مو پیروی می کنید؛ حتی اگر به سوراخ سوسماری فرو روند، بدان وارد می شوید. گفتند: ای رسول الله! منظورتان یهود و نصارا است؟ فرمود: پس چه کسی؟

دلیل پنجم:

مسلم از ثوبان رحمه الله نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَلُغُ مَلِكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيَتْ الْكُنُزَيْنِ: الْأَحْمَرُ وَالْأَبْيَضُ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يَهْلِكَهَا بَسَنَةِ بَعَامَةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنْ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ، وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكَهَا بَسَنَةِ بَعَامَةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بَأْفَاطِرِهَا، حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يَهْلِكُ بَعْضًا، وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا».

الله، زمین را برایم جمع نمود؛ پس مشرق ها و مغرب هایش را دیدم و مادشاهی زمین، آن دقر که الله برایم جمع نمود، برای امتم فراهم می شود. دو گنج به من داده شد: سرخ و سفید. از رب خویش خواستم که امتم را با سنت عمومی هلاک نفرماید و دشمنی غیر از خودشان را بر آنان مسلط نفرماید که همگی آنان را بر خود مباح می داند. و صاحبم به من فرمود: ای محمد! اگر حکمی صادر کنم، برگشت نمی کند؛ و چنین به تو عطا کردم که امت با سنت عمومی هلاک نشود و دشمنی غیر از خودشان را بر آنان مسلط نکنم که کشتن همگی را مباح می شمارد؛ هر چند از تمام زمین، علیه آنان جمع شوند؛ تا یکدیگر را نابود سازند و به اسارت ببرند.

برقانی با روایت همین حدیث در صحیح خود، چنین می افزاید: «وَأَيْتًا أَخَافُ عَلَى الْأُمَّةِ الْمُضِلِّينَ، وَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفُ لَمْ يُرْفَعْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَلْحَقَ حَيٌّ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ، وَحَتَّى تَعْبُدَ فِتْنَامٌ مِنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانَ، وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ تَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ مَنصُورَةً، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَّهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»

درباره ای امتم، از پیشوایان گمراهی هراس دارم. اگر شمشیری بر آنان فرود آید، تا روز رستاخیز بالا نمی آید؛ و رستاخیز بر پا نمی شود تا فرد زنده ای از امتم، به مشرکان پیوندد و برخی از امتم، بت ها را عبادت کنند. در امتم، سب دروغ گو خواهند بود که همگی گمان دارند که پیامبر هستند؛ و قطعاً من آخرین پیامبرم و پیغمبری پس از من نیست؛ پیوسته گروهی از امت من هستند که بر حق یاری می شوند و کسی که قصد خوار کردن آن ها را دارد، زیانی به آنان نمی رساند تا وقتی دستور الله فرا رسد.

- «سَنَنَ» با سین مفتوح به معنای راه و با سین مضموم، به معنای روش است.
- «حَدَوُ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ»: قُدَّة به معنای پَر تیر است؛ کنایه از شباهت کامل می باشد.
- ۱. در این اَمّت، برخی بت می پرستند؛ زیرا این کار، راه و روش امت های پیش از ماست و ما نیز از آن ها پیروی می کنیم.
- ۲. باید از خطاها و انحرافات امت های پیشین باخبر شویم تا از آن دوری جویم و به سرکشی و گناه دچار نشویم؛ این آگاهی ها، اغلب در قرآن و سنت وجود دارد.
- ۳. در نزد صحابه بسیار بزرگ و شگرف بود که وقتی قرآن و هدایت از جانب الله نزد شان آمده، از امت های پیشین پیروی کنند.
- ۴. هر چه فاصله ی میان انسان با دوران رسالت بیشتر می گردد، بیشتر از حقیقت دور می شود.
- «رَوَى»: جمع نمود و گرد آورد؛ «الْأَحْمَرُ وَالْأَبْيَضُ»: طلا و نقره؛ گنجینه های کسری و قیصر.
- «وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي»: از الله متعال، سه درخواست برای اَمّت نمودم که تنها دو مورد آن پذیرفته شد:
- ۱. امت با سَنّت عمومی هلاک نشود؛ پس قحطی و خشکسالی بر تمام اَمّت مسلط نمی شود.
- ۲. کافران بر اَمّت اسلام مسلط و چیره نشوند.
- ۳. امت به خاطر آنچه در میان خودشان است، کشته نشوند؛ این مورد از پیامبر ﷺ قبول نشد.
- «الْأَيِّمَةُ الْمُضِلِّيْنَ»: پیامبر منحصر اً از پیشوایان گمراهی، هراس داشت؛ امام دو گونه است:
- ۱. خیر: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾.
- ۲. شر: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ آيَمَةً يَكْفُرُونَ إِلَى الْكَاثِرِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُبْصِرُونَ﴾.
- «وَقَعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفُ لَمْ يُرْفَعْ»: این نتیجه ی قتل عثمان رحمه الله است که تا این روزگار ادامه دارد.
- «وَحَتَّى تَعْبُدَ فِتْنًا مِنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانِ»: گروه هایی از اَمّت، بت ها را عبادت می کنند.
- «كَذَّبُوا بِنُورِنَا أَعْمَى»: دروغ گویان، سی تا هستند؛ بیان این تعداد، یا به معنای تأکید بر زیاد بودن آن هاست و یا تعدادشان دقیقاً سی تا است.

مسائل:

- یکم: آشنایی با تفسیر این آیه از سوره ی نساء: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْحِجَابِ وَالطَّلْعُوتِ﴾
- دوم: آگاهی از تفسیر این آیه از سوره ی مائده ﴿وَعِدَّةَ الطَّلْعُوتِ﴾
- سوم: دانستن تفسیر این آیه از سوره ی توبه ﴿لَنْتَخَذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾ همان گونه که امت های گذشته به بت پرستی روی آوردند، در این امت نیز برخی به پرستش بت ها و معبودان دروغین روی می آورند.

چهارم: ایمان به جبت و طاغوت، به چه معناست؟ آیا این اعتقاد، قلبی است؟ یا به معنای همراهی با برخی از طاغوتیان است؛ با این که از بطلان و نادرستی طاغوت آگاهند؟ [۱] کفر می‌ورزد؛ اگر معتقد باشد که طاغوت درست است و با پیروانش همراهی کند. [۲] کافر نیست؛ اگر به باطل بودن طاغوت ایمان دارد ولی با آنان همراه و هم‌پیمان می‌شود.

پنجم: برخی می‌گویند: کافرانی که کفرشان را می‌شناسند، بهتر از مؤمنان هستند. (چنین سخنی، کفرآمیز و مایه‌ی ارتداد است؛ زیرا کفر را برتر از ایمان می‌داند).

ششم: از این مطالب چنین برمی‌آید که بت‌پرستی در میان این امت قطعاً روی می‌دهد؛ و این یک هشدار است.

هفتم: پیامبر تصریح نمود که در این امت، تعداد زیادی به پرستش بت‌ها می‌گیرند.

هشتم: بسیار جای شگفتی و تعجب است که افرادی مانند مختار، شورش می‌کنند و ادعای نبوت دارند؛ در حالی که شهادتین را بر زبان می‌آورد، اصرار دارد که از امت اسلام است، رسول الله و قرآن، حقیقت و حق است و محمد، آخرین پیامبر می‌باشد. اما در اعتقاد و رفتار وی تضاد و دوگانگی وجود دارد؛ مختار بن ابی عبید ثقفی در پایان عهد صحابه برشورید و مردم بسیاری به دنبالش روانه شدند. نهم: مژده باد که حق، همانند گذشته، به‌طور کامل نابود نمی‌شود؛ بلکه گروهی هستند که تا رستاخیز، با حق پایدار می‌مانند.

دهم: مردان حق‌طلب و حقیقت‌جو، با وجودی آن که تعدادشان اندک است، مخالفت و تحقیر دیگران، به آن‌ها زیانی نمی‌رساند.

یازدهم: حق و پیروان آن، تا اندکی پیش از رستاخیز وجود دارند.

دوازدهم: برخی معجزات بزرگ بیان شد؛ مانند آن‌چه در مورد جمع شدن زمین و دیدن مشرق‌ها و مغرب‌هایش بیان نمود؛ البته برخی از جنوب و شمال اسم برده‌اند. همچنین امت را از اعطای دو گنج باخبر نمود و این که سه درخواست برای امتش داشت که فقط دو موردش پذیرفته شد. از شمشیری سخن گفت که اگر بر سر امت فرود آید، برداشته نمی‌شود؛ و این که امتش، یکدیگر را هلاک می‌کنند و به اساره می‌برند. درباره‌ی امتش، از وجود پیشوایان گمراهی هراس داشت؛ از ظهور افرادی خیر داد که ادعای پیامبری می‌کنند و مژده‌ی گروهی منصوره را داد که یاری می‌شوند؛ تمامی این رخدادها حقیقی است؛ هر چند بنا بر عقل، پذیرفتنی نباشد.

سیزدهم: پیامبر درباره‌ی امت خویش، بیش از هر چیزی، از پیشوایان و امامان گمراهی هراس داشت. چهاردهم: پرستش بت‌ها و معبودان دروغین، فقط با سجده و رکوع نیست؛ بلکه پیروی از گمراهان، از آن جمله است.

آزمون بخش‌های چهارم و پنجم (باب ۵)

پرسش اول: ابواب این دو بخش و ارتباط آن با کتاب توحيد را بيان كنيد:

باب	عنوان باب	علت آوردن باب
اوال
دوم
سوم
چهارم
پنجم

پرسش دوم: پاسخ مناسب را با علامت مشخص كنيد:

- ۱- غلو درباره‌ی صالحان، در گذشته و حال، اصل شرک است: درست نادرست
- ۲- غلو یعنی: و از جمله زیان‌های عبارتست از
.....
- ۳- فتنه‌ی قبر، مانند فتنه‌ی قبر، بلکه بدتر از آن، است: درست نادرست
- ۴- زیباسازی قبر، چراغانی، سفیدکاری، نوشتن بر آن، ساخت گنبد، ساخت دیوار و پوشش، خدمت کردن به زائران و پرداخت پول برای گذران امورش، ... است: واجب حرام
- ۵- از نظر مؤلف، زیارت قبر پیامبر ﷺ از بهترین کارهاست. درست نادرست
- ۶- دنباله‌روی و پرداختن به آثار برجای مانده از پیامبر ﷺ: مستحب است نیاز به توضیح دارد حرام است
- ۷- پیامبر ﷺ درباره‌ی امتش، منحصرأ از چه هراس داشت؟
- ۸- چرا مؤلف رحمه الله در باب «برخی از افراد این ائمت، بت پرست می‌شوند»، آیات سه‌گانه را آورد؟ دلیلی ندارد فقط با حدیث قابل تبیین است در بازنویسی اشتباه شده است.
- ۹- دیدگاه مردم در خصوص صالحان چند گونه است؟ افراط، تفریط، میانه‌روی افراط و تفریط
- ۱۰- محبت داشتن با صالحان، به شکل دعا، حمایت و آموختن علم از آنان صورت می‌گیرد: درست نادرست
- ۱۱- غلو درباره‌ی صالحان، تنها دلیل کفر نیست؛ البته خطرناکترین دلیل هست:

- درست □ نادرست
- ۱۲- آیا غلو درباره‌ی عبادات هم صورت می‌گیرد؟ □ بله □ خیر
- ۱۳- «عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ» درست‌ترین و ارزشمندترین توصیف پیامبر ﷺ است. □ درست □ نادرست
- ۱۴- «الإطراء» یعنی: مانند:
- ۱۵- «لَا تُطْرُونِي» غلو نصارا و دیگران مشمول این عبارت است. □ درست □ نادرست
- ۱۶- غلو در صورت می‌گیرد: □ تعریف و تمجید □ عبادت □ عمل □ همه‌ی موارد
- ۱۷- «أَهْلَكَ» منظور از این عبارت، هلاکت در چیست: □ دین □ جسم □ هر دو
- ۱۸- دین الله تعالی، روشی میانه‌رو بین غلو و بی‌توجهی می‌باشد: □ درست □ نادرست
- ۱۹- منتظمون چه کسانی هستند؟
- ۲۰- أَهْلَكَ» به معنای نابودی است: □ دین □ جسم □ هر دو مورد
- ۲۱- ائت اتفاق نظر دارند که حسین، فقط یک سر داشت؛ اما در جهان واقع، بیش از ۵ سر دارد. □ درست □ نادرست
- ۲۲- نخستین شرکی که در زمین روی داد، در قوم بود: □ آدم □ نوح □ ابراهیم
- ۲۳- نخستین چیزی که دین پیامبران را تغییر داد، شرک و دلیلش، غلو درباره‌ی صالحان بود: □ درست □ نادرست
- ۲۴- کسی که بخواهد دینش را با بدعت تقویت کند، زیانش بیشتر از سودش است. □ درست □ نادرست
- ۲۵- هر چیزی که عید محسوب شود و هر هفته یا سال تکرار شود و مشروع نباشد، است: □ بدعت □ جایز □ سنت
- ۲۶- بدعت‌ها عامل کفر هستند: □ درست □ نادرست؛ زیرا کفر به الله، عوامل متعددی دارد.
- ۲۷- عامل فقدان و نبود علم است: □ مرگ علما □ غفلت □ رویگرداندن و بی‌توجهی به علم □ مشغول شدن به دنیا □ همه‌ی موارد
- ۲۸- زیارت قبر، است: □ شرعی □ بدعت □ شرك □ همه‌ی موارد
- ۲۹- رفتن به قبرستان که برای پند گرفتن و رسیدن ثواب به مرگان باشد، بدعت است (□ درست □ نادرست) و اگر برای سود بردن از مردگان باشد، شرعی است (□ درست □ نادرست)
- ۳۰- هر عاملی که مانع هدایت مردم به دین شود، نام دارد: □ فتنه □ بدعت □ خرافات
- ۳۱- عبارت: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ» به چه معناست: □ نفرین یهود توسط پیامبر □ الله تعالی آن‌ها را لعنت نمود □ هر دو مورد

- ۳۲- مسجد کردن قبر، یعنی: سحده بر آن ساخت مسجد بر آن هر دو مورد
- ۳۳- در روایت مذکور، واژه‌ی «خُثَيِّ» به معنای ترس و خشیت، از چه کسی سر می‌زند: پیامبر ﷺ صحابه
- ۳۴- قبر پیامبر در منظر عوام نیست؛ زیرا: ترسیدند که قبرش عبادت شود ترسید که قبرش عبادت شود هر پیامبر، جایی که بمیرد دفن می‌شود همه‌ی موارد
- ۳۵- گفتن عبارت حبیب الله درباره‌ی پیامبر ﷺ چه حکمی دارد: جایز بیان کامل شایستگی او نیست مستحب است
- ۳۶- گفتن ابراهیم ﷺ خلیل الله و محمد ﷺ حبیب الله است: جایز مستحب ناجایز
- ۳۷- خلیل بودن برای ثابت شده است: ابراهیم ابراهیم و محمد همه‌ی پیامبران
- ۳۸- وقتی بر قبر مسجدی ساخته شود: قبر، نبش می‌شود مسجد تخریب می‌گردد و قبر می‌ماند
- ۳۹- نه‌آزدر چه صورتی جایز نیست: به طرف قبر بر قبر در قبرستان همه‌ی موارد.
- ۴۰-
- ۴۱- مردم در متفاوتند: خوبی بدی خوبی و بدی
- ۴۲- بدترین مردم، کسانی هستند که:
- زنده‌اند و رستاخیز را می‌بینند قبر را مسح می‌کنند هر دو مورد
- ۴۳- باید از دوری کنیم: شرک عوامل شرک هر دو
- ۴۴- صدقه در کنار قبر، اشکالی ندارد؛ زیرا فقط از نماز در این مکان نهی شده است. درست نادرست
- ۴۵- شبیه شدن به مشرکان، گناه کبیره است: البته وقتی قصد فرد، شبیه شدن است قصد و نیت هر چه باشد، فرقی نمی‌کند
- ۴۶- پیامبر ﷺ از مسجد کردن قبرها، در هشدار داد:
- دوران حیاتش پنج روز پیش از مرگش در طول زندگی همه‌ی موارد
- ۴۷- برتری در ایمان و عمل صالح، بسی بالاتر از برتری در نسب است. درست نادرست
- ۴۸- دعای «لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنًّا»: پذیرفته شد الله تعالی، امری غیر از این را حکم نمود
- ۴۹- رفتن زنان به زیارت قبر، گناه کبیره است. درست نادرست
- ۵۰- پیامبر ﷺ: از توحید جانبداری و حفاظت نمود مانع تمام راه‌های منتهی به شرک شد هر دو مورد

- ۵۱ - «بَيُّوتِكُمْ قُبُورًا» خانه‌هایتان را قبر نکنید؛ یعنی: مردگان را در آن دفن نکنید نماز را در آن ترک نکنید هر دو مورد
- ۵۲ - زیارت قبر رسول الله ﷺ با وجود دلیل انجام می‌شود و هدف سفر نباید به قصد آن باشد: درست نادرست
- ۵۳ - سلام و درود بر پیامبر ﷺ: در کمار قبرش صورت می‌گیرد و به مسافران مدینه سفارش می‌شود که بر او درود و سلام بفرستند در هر جایی صورت می‌گیرد
- ۵۴ - شرک، در این امت رخ نمی‌دهد و از آن پاخ و مبرا است. درست نادرست
- ۵۵ - ﴿أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ﴾ بخشی از کتاب به آن‌ها داده شد نه همه‌ی کتاب، و این به‌خاطر سرکشی و گناهشان بود. درست نادرست
- ۵۶ - علم، شخص عالم را از گناه و معصیت در امانگاه نمی‌دارد. درست نادرست
- ۵۷ - آیا خوک و بوزینه، همان مسخ‌شدگان هستند؟ آری خیر
- ۵۸ - غلو درباره‌ی قبر، هر چند اندک باشد، نتیجه‌ی عظیم و ناخوشایندی را در پی دارد. درست نادرست
- ۵۹ - هر معصیت و گناهی که در این امت روی می‌دهد، اصل و ریشه‌اش در امت‌های گذشته است. درست نادرست
- ۶۰ - دانستن آنچه سلف از آن هشدار می‌داده‌اند، برای این که ما نیز از آن دور باشیم، ... شایسته است و ضرورت دارد ضرورتی ندارد
- ۶۱ - وقتی امت دچار تفرقه و پراکندگی شود و مردم یکدیگر را نابود کنند، الله تعالی دشمنی را بر آنان مسلط می‌گرداند. درست نادرست
- ۶۲ - اما و پیشوا در امور است: فقط خیر هم خیر و هم شرّ
- ۶۳ - بزرگترین امری که درباره‌ی امت اسلام باید از آن هراس داشت، ... است: پیشوایان و امامان شر پیروی از روش یهود و نصارا

نشتم: کارهای شیطانی (۷ باب)

[۲۴] سحر و جادو

- سحر، تنها از طرق شرک روی می‌دهد؛ شیطان تنها بنا بر سود و منفعت خویش، در خدمت انسان قرار می‌گیرد؛ یعنی تنها برای نیرنگ بستن بر انسان و کشاندن او به شرک و گناه.

دلیل اول:

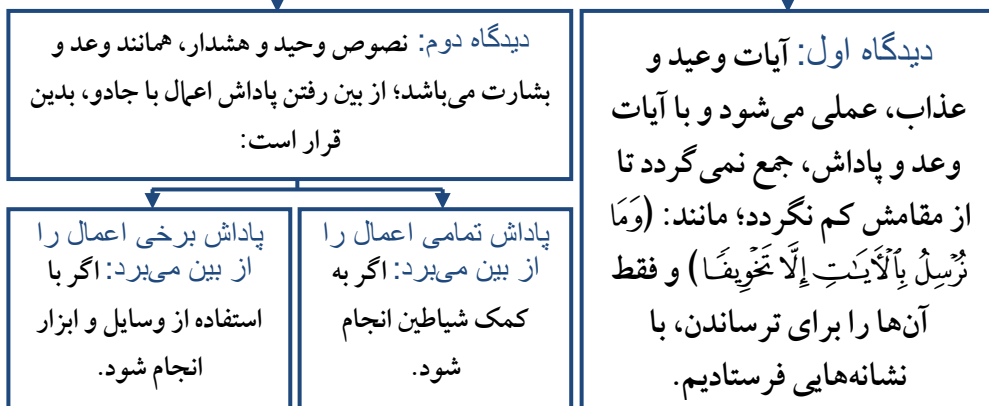
الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾ و دانستند که هر کس آنرا بیاموزد، در آخرت بهره‌ای ندارد.

دلیل دوم:

﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ عمر می‌گوید: (جبت به معنای سحر و طاغوت به معنای شیطان است. جابر می‌گوید: طاغوت: فالگیر و غیبگو است که شیطان نزدش می‌آید و در هر انسان زنده‌ای، یکی وجود دارد.

- «اشترته»: آنرا بیاموزد.
- «الطَّاغُوتُ: شیطان»: تفسیر طاغوت به شیطان، برای مثال است؛ زیرا طاغوت، تنها به معنای شیطان نیست و موارد دیگری را نیز در بر می‌گیرد.

آیا تمام بهره‌اش در آخرت نابود می‌شود یا بخشی از آن؟



دلیل سوم:

ابوهریره نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوْبِقَاتِ» از هفت کار مهلک دوری کنید؛ پرسیدند: ای رسول الله! آن ها کدام است؟ فرمود: «الشَّرْكَ بِاللَّهِ، وَالسَّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ». شرک ورزیدن به الله، سحر، کشتن انسانی که الله تعالی حرامش کرده مگر بنا بر حق، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از میدان نبرد، متهم کردن زنان پاکدامن و مؤمن که (از چنان گناهی) بی خبرند.

- «اجْتَنِبُوا»: لذت‌ها را نپوشید و دوری کنید؛ شما در یک جانب و سو و آن کارها، در جانب و سوی دیگر باشد.
- «السَّبْعَ»: هفت کار؛ البته به همین هفت مورد منحصر نمی شود و کارهای مهلک دیگری نیز وجود دارد.
- «وَأَكْلُ الرِّبَا»: گرفتن نزول و ربا؛ برای خوردن یا هر کار دیگری. ربا یعنی زیاد کردن در پیمان بستن بر چیزی که باید مساوی باشد، و تأخیر دادن در چیزی که باید به موقع ادا شود. ربا دو گونه است: [۱] زیاد کردن [۲] تأخیر دادن.
- «وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ»: یتیم: پسر یا دختری که پیش از رسیدن به سن بلوغ، پدرش را از دست داده است.
- «وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ»: گریختن و برگشتن از صف جنگ، هنگام رویارویی با دشمن.
- «وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ»: متهم کردن زن مؤمن آزاد، به زنا.

«وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ» چهار مورد است:



«إِلَّا بِالْحَقِّ» مگر بنا بر حق:



برگشتن از نبرد، در سه حالت مجاز است:

<p>وقتی کافران، دو برابر مسلمانان باشند.</p>	<p>﴿مُتَحَرِّزًا إِلَى الْفِئَةِ﴾: برای پیوستن به گروه دیگری باشد؛ البته نباید به لشکر زیانی برسد.</p>	<p>﴿مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ﴾: مثل کسی که برای تجدید آمادگی یا تهیهی سلاح یا تاکتیک جنگی برگردد.</p>
--	--	--

دلایل چهارم تا هفتم:
در حدیث مرفوع از جناب آمده است: «حَدَّثَ السَّاحِرُ: ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ» مجازات ساحر، زدن گردنش با شمشیر است. (روایت ترمذی؛ وی می گوید: درست این است که این حدیث، موقوف می باشد).
در صحیح بخاری از بَجَالَةَ بْنِ عَبْدَةَ روایت است که عمر بن خطاب چنین دستور داد: أَنْ أَقْتُلُوا كُلَّ سَاحِرٍ وَسَاحِرَةٍ. هر مرد یا زن جادوگری را بکشید. وی می گوید: سه جادوگر را کشتیم.
در روایتی صحیح از حفصه رضی الله عنها آمده است که وی دستور یافت تا کنیزش را که او را جادو کرده بود، بکشد؛ پس چنین کرد. این روایت از جناب نیز صحیح است. احمد می گوید: از سه تن از اصحاب پیامبر ﷺ روایت شده است.

حکم ساحر چیست؟

<p>دیدگاه دوم شافعی رحمه الله: (شیخ ابن عثیمین رحمه الله همین دیدگاه را ترجیح داده است)</p>	<p>دیدگاه اول: محمَّد بن عبدالوہاب رحمه الله: سحر، هر گونه باشد، کفر است؛ ساحر باید کشته شود؛ قبولی توبه‌ی او با الله تعالی است.</p>
<p>سحر با دارو و ادویه: حکم انجام دهنده اش، همان حکم متجاوز به جان و مال مردم می باشد؛ چون مسلمان است، به خاطر حدش باید کشته شود.</p>	<p>سحر با شیاطین: کسی که چنین کند، مرتد است و باید توبه کند؛ اگر توبه کرد، مسلمان است و به خاطر حدش، باید کشته شود؛ اگر توبه نکرد؛ کافر و مرتد است و باید کشته شود.</p>

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره ی بقره: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ﴾

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره ی نساء: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾

سوم: تفسیر جب و طاغوت و بیان تفاوتشان؛ جبت: هر آن چه شر و بد باشد؛ اعم از سحر و دیگر چیزها؛ طاغوت: هر چیزی که بنده از حد آن بگذرد؛ اعم از عبادت هر معبود یا پیروی از هر پیشوا و یا فرمانبرداری از هر فرمانده. چهارم: طاغوت می تواند جن باشد یا انسان؛ اگر شیطان جَنّی باشد، طاغوت نامیده می شود و اگر شیطان انسانی باشد، کاهن می نامند.

پنجم: آشنایی با هفت کار مهلک که باید از آن ها دوری کنیم و پیامبر، امتش را از آن ها بر حذر داشته است.

ششم: ساحر، به الله کفر می ورزد.

هفتم: وقتی حکم ساحر توسط حاکم شرع صادر شود، از درخواست توبه نمی کنند و حدش اجرا می شود؛ اما از شخص کافر، درخواست توبه می شود.

هشتم: این رخدادها، در زمان عمر بوده است؛ دورانی که مردان بالیهان بسیاری بوده اند؛ اکنون چگونه است؟!

حکم به کشتن جادوگر از سوی حاکم شرع، بر مبنای قوانین شرعی است؛ زیرا جادوگران، در زبان به فساد و خرابکاری می پردازند و این عملکردشان، از جمله بزرگترین فسادهاست؛ پس حاکم شرع باید به کشتن حکم دهد و نباید از این حکم سر بزا بزند؛ زیرا اگر ساحران با چنین عملکردی مجازات نشوند، در آن سرزمین و دیگر مکانها، فساد و خرابکاری متشهر می شود. اما اگر کشته شوند، مردم از شر آن ها در امان می مانند و از پرداختن و رفتن به سوی

[۲۵] بیان برخی از انواع سحر

اکنون مؤلف، برای آگاهی مخاطب از انواع سحر و دوری از آنها، به بیان برخی از انواع می‌پردازد.

دلایل اول تا پنجم:

[۱] احمد می‌گوید: محمد بن جعفر از عوف از حیّان بن علاء از قطن بن قیصه از پدرش نقل می‌کند که از رسول الله ﷺ شنید: «إِنَّ الْعِيَافَةَ، وَالطَّرْقَ، وَالطَّيْرَةَ؛ مِنَ الْجَبْتِ» عیافه، طرف و سیره، از انواع جادو است. عوف می‌گوید: «عیافه: فال گرفتن با صدا یا عبور و یا نام پرندگان، طَرْق: فال گرفتن با خطوطی که روی زمین می‌کشند» بنا بر قول حسن، جبت: «رَنَّةُ الشَّيْطَانِ» فریاد شیطان است. (اسناد آن، جسد است؛ ابو داود و نسائی و نیز ابن حبان در صحیحش نقل کرده‌اند.)

[۲] ابن عباس نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ أَقْبَسَ شُعْبَةً مِنَ النُّجُومِ فَقَدْ أَقْبَسَ شُعْبَةً مِنَ السَّحْرِ؛ زَادَ مَا زَادَ» کسی که گونه‌ای از ستارگان را بیاموزد، جادو را آموخته است؛ هر چه بیشتر باشد، آن نیز بیشتر می‌شود. (روایت ابو داود با اسناد صحیح.)

[۳] نسائی، ابن حدیث ابو هریره رحمه الله را نقل می‌کند: «مَنْ عَقَدَ عُقْدَةً نَمَّ نَفَثَ فِيهَا فَقَدْ سَحَرَ، وَمَنْ سَحَرَ فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وَكَلَّ إِلَيْهِ» کسی که گره بزند و در آن بدمد، جادو کرده است و کسی که جادو کند، شرک ورزیده است و هر کس در پی چیزی باشد، به همان سپرده می‌شود.

[۴] از ابن مسعود نقل است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَلَا هَلْ أُبَيِّتُكُمْ مَا الْعَضَةُ؟ هِيَ النَّمِيمَةُ؛ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ». ایا شما را از معنای عضه آگاه کنم؟ همان سخن چینی است؛ پراکندن سخن میان مردم (روایت مسلم).

[۵] بخاری و مسلم از ابن عمر نقل می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَسَحْرًا» گونه‌ای از بیان و سخنوری، جادوست.

- «الْعِيَافَةُ»: فال گرفتن با پرنده؛ چه فال بد باشد و چه خوب.
- «وَالطَّرْقَ»: زدن بر شن و ماسه برای فالگیری و جادو.
- «الطَّيْرَةَ»: نحس دانستن چیزی با دیدن یک اتفاق، یا شنیدن خبر یا نحس دانستن زمان و یا مکان.
- «رَنَّةُ الشَّيْطَانِ»: وحی و القای شیطان.
- «الْعَضَةُ»: به معنای جدایی و پراکندگی است؛ این عمل را بدین خاطر از انواع سحر دانسته‌اند که جدایی و تفرقه، هدف هر سخن چین و جادوگر است؛ فساد و خرابی سخن چین، بیشتر از جادوگر می‌باشد.

ستاره‌شناسی دو گونه است:

علم التَّأثير		علم التَّسيير	
شرك اصغر است وقتی اعتقاد بر این باشد که ستاره، در رخدادهای جهان تأثیر دارد؛ در حالی که الله تعالی آن‌ها را عامل درک جهان غیب قرار نداده است.		برای بررسی رخدادهای زمین، به وضعیت اجرام فلکی استدلال می‌شود.	
شرك اكبر است وقتی اعتقاد بر این باشد که خود ستاره، سود می‌رساند و زیان را دور می‌گرداند.	جایز است برای دانستن زمان و مکان استفاده شود: ﴿وَعَلَّمَنَّا وَآلنَجْمِ هُمَّ يَهْتَدُونَ﴾.	واجب است وقتی انجام یک عمل واجب، تنها با ستاره‌شناسی ممکن باشد؛ مانند جهت‌یابی قبله در بیابان.	برای جهت‌یابی، تعیین اوقات و جهت قبله، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

- «الْبَيَان»: فصاحت کامل که عقل را جذب می‌کند و فکر را دگرگون می‌سازد؛ دو گونه است:
 ۱. پسندیده: برای اثبات حق و نابودی باطل است.
 ۲. ناپسند: هدفش نابودی حق و اثبات باطل است.
- بیان و سخن فصیح، با سحر چه ارتباطی دارد؟ سخن فصیح که مفهوم باطلی را می‌رساند، در اصل خویش، با سحر و جادو مشترک است.

مسائل:

- یکم: عیافه، طرق و طیره، از انواع جادو می‌باشد.
- دوم: معنای عیافه و طرق بیان شد.
- سوم: علم ستاره‌شناسی که به مفهوم تأثیر ستاره در رخدادهای باشد، نوعی سحر است.
- چهارم: گره زدن مو، نخ یا هر چیز دیگری که با دمیدن در آن باشد، نوعی جادو است.
- پنجم: سخن چینی، نوعی سحر است؛ زیرا همانند سحر، سبب جدایی و تفرقه می‌باشد.
- ششم: نوعی از فصاحت، جادو به‌شمار می‌رود؛ زیرا سخن و بیان بلیغ، همت‌ها و افکار را برمی‌انگیزد یا خاموش می‌کند.

[۲۶] فالگیر، غیبگو و ...

چیدمان این ابواب، بسیار مناسب به نظر می رسد؛ کؤلف پس از توضیح سحر و برخی از انواع آن، به معرفی فالگیر، رمال و منجم می پردازد و حکم رفتن نزد این اشخاص و چگونگی این کار، را بیان می نماید.

دلایل اول تا چهارم:

[۱] مسلم در صحیح خویش، به نقل از برخی همسران پیامبر ﷺ روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ؛ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» کسی که نزد غیبگو برود و درباره ی چیزی از او پرسد و پاسخ را تأیید کند، به مدت چهل روز، نمازش پذیرفته نمی شود.

[۲] ابوهیره رحمه الله نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ» (روایت ابو داود) کسی که نزد فالگیر برود و سخنانش را تأیید و باور کند، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، کافر می شود.

[۳] ائمه اربعه و نیز حاکم، که با شرایط بخاری و مسلم آن را صحیح می داند، نقل می کنند: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا أَوْ كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ»

[۴] ابو یعلی با سند جید، حدیث موقوفی مانند آن را روایت نمود. کسی که نزد غیبگو یا فالگیر برود و سخنانش را تأیید کند، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، کفر ورزیده است.

- «مَنْ أَتَى»: رفتنیا نزد فالگیر، تماس با او، فرستادن نامه یا شخصی نزد وی، تماشای شبکه های این افراد یا ورود به سایت های آنان یا خرید مجلات و نوشته های آنان، به ویژه نوشته هایی که در آن از برج های فلکی سخن می گویند، یا گوش دادن به سخنانشان، همگی زیانبار بوده و نتایج ناخوشایندی در پی دارد.
- «نمازش پذیرفته نمی شود»: پاداش نمازش در مقابل کار بدش قرار گرفته و از بین می رود.
- «فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ»: منظور آیات قرآن است: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ بگو: هر آن کس که در آسمانها و زمین است، غیب را نمی داند؛ بهجز الله. فردی اعتقاد دارد که آگاهی از غیب، فقط در انحصار الله است و با این وجود، تأیید می کند و باور دارد که فالگیر، از غیب خبر می دهد، چنین کسی کافر است و کفر او، از نوع اکبر می باشد؛ اگر ناآگاه باشد و محتوای قرآن را دروغ نداند، کفرش اصغر است. گاه فردی سخن فالگیر را در همان زمان تأیید نمی کند؛ بلکه زمانی تأیید می نماید که اتفاقی برایش روی دهد.
- «عَرَّافًا»: فالگیر، غیبگو، رمال، منجم و ... که با سخنان بی اساس، ادعا می کند که از غیب خبر دارد.

دلیل پنجم:

عمران بن حُصَيْن رحمه الله از پیامبر نقل می کند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ أَوْ تُطَيِّرَ لَهُ، أَوْ تَكَهَّنَ أَوْ تُكُهِّنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحِرَ لَهُ، وَمَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ». از ما نیست کسی که فال بگیرد یا برایش فال بگیرند یا غیب گویی کنند یا برایش غیب گویی کنند یا جادو کند یا برایش جادو کنند؛ و نیز کسی که نزد فالگیر برود و سخنانش را باور کند؛ چنین کسی، به آنچه بر محمد نازل شده، کفر ورزیده است. (روایت برّاز با اسناد جید)

دلیل ششم:

طبرانی این حدیث را در الأوسط با اسناد حسن از ابن عباس روایت می کند؛ البته عبارت: «وَمَنْ أَتَى...» تا آخر حدیث را ذکر نکرده است.

بغوی می گوید: (عَرَّافٌ كَسَى اسْت) که با گفتن سخنان بی اساس ادعا می کند چیزهای دزدیده شده و ... را می داند. می گویند: عَرَّافٌ، همان غیب گو است که درباره‌ی اتفاقات آینده سخن می گوید؛ برخی می گویند: عَرَّافٌ كَسَى اسْت که از نیت و درون افراد خبر می دهد.

ابوالعباس ابن تیمیه می گوید: عَرَّافٌ: همان فالگیر، رَمَّالٌ، منجّم و کسانى هستند که ادعا دارند چنین مسائلى را می دانند.

- «مَنْ تَطَيَّرَ» کسی که برای خود یا دیگر فال بگیرد.
- «أَوْ تُطَيِّرَ لَهُ»: دستور دهد یا راضی باشد به این که برایش فال بگیرند.
- «برایش جادویی انجام می دهند»: برای مثال، کسی از همسرش شکوه دارد؛ فردی به او می گوید: من برایت جادویی انجام می دهم و تو هیچ کار نکن؛ شاکي می پندارد که گناهی بر او نیست.

دلیل هفتم:

ابن عباس درباره‌ی کسانى که ابجد می نوشتند و به ستارگان می نگریستند، گفت: (مَا أَرَى مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ). کسی که چنین کند، نصیب و بهره‌ای در نزد الله ندارد.

ابجد دو گونه است:

۱. مباح: یادگیری آن با هدف احتساب جمله‌ها و .. باشد؛ علما نیز با آن، تاریخ می نگاشتند.
۲. حرام: زمانی که آن را با حرکت ستارگان و طلوع و غروبشان مرتبط بدانند.

حکم سوال از فالگیر، غیبگو و ...:

<p>سوال برای بیان عجز و دروغ او: این کار از شخصی که شایسته‌اش باشد، خواسته شده و یا واجب است.</p>	<p>سوال برای آزمودن: جایز است؛ تا معلوم شود راست می‌گوید یا دروغ؛ نه برای این که از سخنش استفاده کند یا شایستگی او را بفهمد.</p>	<p>سوال و تأیید: کفر اکبر است؛ زیرا به معنای تکذیب قرآن است.</p>	<p>فقط سوال باشد: گناه کبیره است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» نهازش به مدت چهل روز پذیرفته نمی‌شود.</p>
---	--	--	---

برخی نشانه‌های ساحر:

- ۱- مخالفت با شروط جواز رقیه‌ی شرعی.
- ۲- گره زدن همراه با دمیدن.
- ۳- نوشتن حروف و واژه‌های نامفهوم.
- ۴- ایجاد دوستی یا نفرت میان دو نفر.
- ۵- نگاه به ستارگان.
- ۶- کف‌خوانی و فال قهوه.
- ۷- سوال از اسم مادر.
- ۸- ادعای اطلاع از غیب.
- ۹- فرد را به نهاز نخواندن، ذبح بدون نام الله و دیگر کارهای غیر شرعی دستور دهد.
- ۱۰- بیمار را به جادو وابسته می‌کند نه به الله.
- ۱۱- از دوستان شیطان است.

مسائل:

یکم: تصدیق سخنان فالگیر و غیب‌گو با ایمان به قرآن، جمع نمی‌شود؛ این کار، از بزرگترین کارهای کفرآمیز است.

دوم: در نصوص دینی به صراحت بیان شده که این کار، کفر است.

سوم: کسی که برایش پیشگویی کنند، همانند پیشگو می‌باشد که پیامبر ﷺ از وی بیزار است.

چهارم: حکم کسی که برایش فال می‌زنند، بیان شد.

پنجم: کسی که برایش جادو می‌کنند، مجازاتش همانند جادوگر است.

ششم: حکم کسی که حروف ابجد را می‌آموزد، مفصل است و بنا به نیت و کاربرد، تفاوت دارد.

هفتم: کاهن با عراف فرق دارد.

[۲۷] (نشرة) درمان سحر با سحر

مؤلف پس از بیان مطالبی پیرامون سحر، مناسب می‌بیند تا چگونگی علاج و نابودی سحر را بیان نماید؛ بی‌تردید، درمان و رفع سحر با روش مشروع، به قصد رضایت و خشنودی الله، فضیلت بزرگی دارد.

دلیل اول:

جابر می‌گوید که درباره‌ی درمان سحر با کمک سحر، از رسول الله ﷺ سؤال شد؛ پس فرمود: «هِيَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» از کارهای شیطان است. رَوَاهُ أَحْمَدُ - بِسَنَدٍ جَيِّدٍ - وَأَبُو دَاوُدَ.

دلیل دوم:

از احمد نیز درباره‌ی آن سؤال شد؛ پس گفت: این مسعود آن را مطلقاً مکروه و ناپسند می‌دانست.

- «النَّشْرَةُ»: درمان و رفع سحر با سحر دیگر است که در جاهلیت رواج داشت.
- «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»: نسبت دادن این کار به شیطان، بلیغ‌ترین و رساترین سخن برای بیان زشتی و نادرستی آن است.
- «يَكْرَهُ هَذَا»: کراهت در نزد متقدمین، به معنای حرام بودن است.
- «يَكْرَهُ هَذَا كَلَّةً»: منظور از آن، درمان جادو با جادو است که کاری شیطانی می‌باشد.

دلیل سوم:

بخاری از قتاده نقل می‌کند: به ابن مسیب گفتم: رَجُلٌ بِهِ طَبٌّ أَوْ يُؤَخِّدُ عَنِ امْرَأَتِهِ؛ أَيُّجَلُّ عَنْهُ أَوْ يُنَشَّرُ؟ مردی که سحر شده یا از همبستری با همسرش منع شده است، آیا جادویش برطرف شود؟ گفت: (لَا) بَأْسَ بِهِ، إِنَّمَا يُرِيدُونَ بِهِ الْإِصْلَاحَ، فَأَمَّا مَا يَنْفَعُ فَلَمْ يُنْهَ عَنْهُ) ایرادی ندارد؛ قصدشان اصلاح و برطرف کردن مشکل است؛ آنچه منفعت دارد، نهی نمی‌شود.

- «طَبٌّ»: جادو، طب به معنای درمان بیماری است؛ سحر را بنا بر فال نیک و خوش‌گمانی، طب نامیده‌اند؛ همان‌طور که مارگزیده را سلیم (سالم) و شکسته را جیر (محکم و راست) می‌نامند.
- «يُؤَخِّدُ عَنِ امْرَأَتِهِ»: محبوس می‌شود و نمی‌تواند با همسرش نزدیکی کند؛ این گونه‌ای سحر است.

دلیل چهارم:

از حسن روایت شده است: جادو را فقط جادوگر برطرف می‌کند.
ابن قیم می‌گوید: (نُشْرَة: برطرف کردن و درمان سحر؛ دو گونه است:
نوع اول: درمان با سحری مانند خودش است؛ این نوع، از کارهای شیطان می‌باشد؛ سخن حسن به
همین نوع اشاره دارد؛ درمان‌کننده و جادوشده، با انجام کاری که شیطان می‌پسندد، به او تقرّب
می‌جویند. پس کارش را از شخص مسحور باطل می‌کند و جادو را برطرف می‌سازد.
نوع دوم: درمان سحر با رقیه، تعویذ، دعا و داروهای مباح؛ این نوع درمان، جایز است.

پاسخ به شبهه‌ی: سحر فقط با سحر نابود می‌شود:

۱. درمان سحر با سحر، خلاف قرآن، سنت، روش صحابه و سلف ث است.
۲. چنین کاری سبب تضعیف و سهل‌انگاری در درمان با قرآن و دعاهای مسنون است.
۳. سبب تقویت و جای گرفتن سحر و ساحر در میان مردم می‌شود.
۴. سبب تزلزل در اعتقاد به آیای و ادعیه‌ای می‌شود که برای درمان مورد استفاده قرار می‌گیرد.
۵. برای درمان سحر، ناشر (درمانگر) و منتشر (جادوشده) باید کارهایی را برای نزدیک شدن به شیطان انجام دهند؛ سپس او نیز سحر را باطل می‌کند و منتشر درمان می‌شود.
۶. بنا بر فرموده‌ی پیامبر ﷺ، اگر شخص مسحور صبر و بردباری پیشه کند، اجر و پاداش دارد.
۷. درمان سحر با سحر، بر جادوی شخص مسحور می‌افزاید و به‌طور کامل از آن پاک نمی‌شود.
۸. وقتی پیامبر ﷺ جادو شد، با رقیه‌ی شرعی درمان گردید نه با جادو.

مسائل:

یکم: پیامبر از نُشْرَة (نابود کردن سحر با سحر) نهی فرموده است.
دوم: درمان جادو دوراه دارد؛ یکی شرعی و مجاز و دیگری باطل و نهی شده.
درمان سحر با رقیه شرعی، تعویذ مشروع، داروها و دعاهای مسنون، جایز است؛ اما
از درمان سحر با سحر، منع شده است؛ والله أعلم.

[۲۸] تَطْيِيرُ و فال بد زدن

- تَطْيِيرُ و بدشگونی، با توحید در تضاد است: [۱] زیرا کسی که فال بد می زند، بر غیر الله توکل و اعتماد دارد نه بر الله تعالی. [۲] به امری پایبند شده که حقیقت ندارد؛ بلکه فقط خیال و وهم است؛ اما توحید، عبادت و کمک خواستن حقیقی از الله می باشد.
- «تَطْيِيرُ و فال بد زدن» از دیدگاه شرع: فال بد زدن به:
 ۱. امری دیدنی: دیدن پرنده‌ای سیاه و فال بد زدن به آن.
 ۲. امری شنیدنی: کسی گفتگوی دو نفر را می شنود که می گویند: حیف شد؛ چه زیبایی؛ پس کارش را شوم می بیند.
 ۳. زمان و مکان مشخص: شوم دانستن برخی زمان‌ها یا مکان‌ها.

دلیل اول و دوم:

الله تعالی می فرماید: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَلَيْتُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ بدیمنی و بدبختی آن‌ها، نزد الله است ولی بیشترشان نمی دانند.
و نیز می فرماید: ﴿قَالُوا طَلَيْتُكُمْ مَعَكُمْ﴾ گفتند: شوم بودنتان، با خودتان است.

- «طَلَيْتُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ»: به هر مشکلی که دچار می شوند، از جانب الله است؛ اوست که آن مشکل را برایشان حکم نمود و به موسی غ و قومش ارتباطی ندارد؛ بلکه آن زمان، آن‌ها مایه‌ی خیر و برکت بودند.
- ﴿طَلَيْتُكُمْ مَعَكُمْ﴾ بدشگونی شما، همراه خودتان و از اعمال شماست؛ خودتان علت شوم بودنتان هستید.
- میان دو آیه، منافاتی وجود ندارد؛ آیه‌ی نخست بدین معناست که این وضعیت، بنا بر حکم و تقدیر الله می باشد؛ آیه‌ی دوم بیان می کند که عامل این حکم، خودشان هستند؛ در حقیقت، بدشگونی و وضعیت بدشان، همراه و با خودشان است.

دلیل سوم و چهارم:

ابوهریره رحمه الله نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا عَدْوَى، وَلَا طَيْرَةَ، وَلَا هَامَةَ، وَلَا صَفَرَ» نه بیماری (بدون خواست الله) منتقل می شود، نه چیز نحسی وجود دارد، نه پرنده‌ای از روح مردگان حقیقت دارد و نه مار در شکم که سبب بیماری شود. بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و مسلم در ادامه می افزاید: «وَلَا نَوْءَ، وَلَا عُولَ» و نه ستاره‌ی شوم وجود دارد و نه غول.

انس می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لَا عَدْوَى، وَلَا طَيْرَةَ، وَيُعْجِبُنِي الْقَالَ» نه انتقال بیماری حقیقت دارد و نه هیچ چیز نحسی؛ و از فال خرسند شدم. پرسیدند: فال چیست؟ فرمود: «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ» سخن پاک.

- «لَا عُدْوَى»: آزاد آن بیطل اعتقاد الجاهلیة فی أَنَّ المرض هو المؤثر بذاته، أوالمعنى: لا عدوی مؤثرة بذاتها؛ بل هي سبب لانتقال المرض بإذن الله.
- «وَلَا هَمَامَةَ»: پرندهای شبیه به جغد که برخی آن را همان جغد می دانند و گمان می کنند شوم است.
- «وَلَا صَفْرَ»: به سه معناست:
 ۱. ماه صفر: اعراب این ماه را شوم و نحس می دانستند؛ به ویژه برای ازدواج.
 ۲. نوعی بیماری در شکم شتر که دیگر شترها سرایت می یابد.
 ۳. به معنای «نسیء»؛ حرمت ماه را تا صفر به تأخیر می انداختند تا در ماه محرم، نبرد کنند.
- «وَلَا نَوَاءً»: منازل و حالات ماه؛ هر ستاره، جایگاهی در آسمان دارد؛ اعراب برخی از این ستارگان را نحس و شوم می دانستند و می گفتند: فلان ستاره نحس است و فلان ستاره، خیر و خوش یمن است.
- «وَلَا غَوْلَ»: در جاهلیت وقتی عرب به سفر می رفت، شیاطین در دلش ترس می انداختند و او از رفتن به جایی که می خواست، احساس اندوه و ترس داشت.
- الَّذِي نَفَاهُ الرَّسُولُ ﷺ هو تأثيرها، وليس المقصود بالنفي نفي الوجود، فالعبد ينطلق إلى ما يريد بانسراح صدره وتيسير واعتقاد على الله، ولا نسيء الظن بالله.
- میان نصوص بیان شده و این فرمایش رسول الله ﷺ تعارضی وجود ندارد: «إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ...» (اگر نحس بودن در چیزی باشد...) زیرا:
 ۱. زیرا این حدیث، از متون مشابه است و آنچه درباره ی فال بد و شرک بیان شد، از نصوص محکم می باشد.
 ۲. فال بد زدن و بدشگونی، به هر سکی که باشد، ناپسند و نکوهیده است؛ کسب سود و دفع ضرر، فقط در اختیار الله متعال می باشد.
 ۳. مشروع است که بنده با کمک اسباب و عوامل، از یک قدر و حکم الله به قدر و حکم دیگرش پناه ببرد؛ اما فال بد زدن، مشروع نیست.
 ۴. شوم و نحس که در حدیث آمد، برای کسی است که فال بد می زند نه کسی که بر الله توکل کند.
 ۵. ابن قیم رحمه الله می گوید: کسی که از چیزی غیر از الله بترسد، همان چیز بر او مسلط می شود. وقتی بنده، کسی غیر از الله را دوست بدارد، بدان اذیت و مجازات می شود؛ کسی که به غیر الله امید داشت، با آن حقیر و رسوا می گردد.

دلیل پنجم:

ابو داود با سند صحیح، از عُقَبَةَ بن عامر روایت می کند: درباره ی فال بد زدن، نزد رسول الله ﷺ سخن به میان آمد؛ فرمود: «أَحْسَنُهَا: الْقَالُ، وَلَا تَرُدُّ مُسْلِمًا، فَإِذَا رَأَى أَحَدَكُمْ مَا يَكْرَهُ؛ فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ» بهترین نوع فال زدن، سخن پاک و درست است و هیچ مسلمانی را دچار تردید نمی نماید؛ اگر چیز ناپسندی را دیدید، بگویید: یا الله! فقط تو هستی که خوبی ها را عطا می ندایی؛ و فقط تو هستی که بدی ها را دور می فرمایی؛ هر قدرت و توانی، از آنِ توست.

تفاوت فال و تطير	
تطير (نحس دانستن)	فال
شوم دانستن مکان، زمان، سخن یا صحنه‌ای	هر آنچه انسان را بر چیزی پسندیده، اعم از سخن یا کاری یا صدایی، برانگیزد.
سبب تزلزل و ضعف توکل بر الله می‌شود.	توکل انسان بر الله را زیاد می‌کند.
<ul style="list-style-type: none"> • اگر آنرا سبب بداند، شرک اصغر است. • اگر خود آنرا مؤثر بداند، شرک اکبر است. 	مستحب است.
سبب بدگمانی به الله تعالی می‌شود.	سبب خوش‌گمانی به الله تعالی می‌شود.
عملکرد و سلوک منافق و کافر است.	عملکرد موحد است که حقیقت توحید را عملی می‌نماید.
با قصد و عمد انجام می‌شود؛ مثل عیافه.	بدون قصد و تلاش، روی می‌دهد.
تکیه بر شنیده‌ها و دیده‌ها، سبب لزوم انجام یا برگشتن است؛ پس در تصمیم، مؤثر می‌باشد.	محدودیتی برای رفتن یا برگشت ندارد؛ به آنچه بشنود یا ببیند، اتکا نمی‌کند و فقط بر تلاش و سرور می‌افزاید.
پیوند با الله کم می‌شود و تعلق به فال‌گیری بیشتر.	سبب تعلق به الله می‌گردد.

- مثال ۱: شخصی قصد ازدواج دارد؛ وقتی نام دختر را می‌پرسند، اگر نامی باشد که آنرا پسندد، ازدواج می‌کند و اگر نپسندد، برمی‌گردد؛ پس نحس دانستن، عامل اصلی تصمیم‌گیری است.
- مثال ۲: فردی تصمیم قاطع برای ازدواج با دختری دارد؛ نامش را می‌پرسد و می‌پسندد؛ این از باب فال خوب زدن است؛ یعنی فرد تصمیم ازدواج داشت و نام دختر هر چه باشد، وی قصد ازدواج دارد.
- برخی مردم برای فال گرفتن، قرآن را به طور تصادفی باز می‌کنند؛ اگر آیه‌ی عذاب را دیدند، آن کار را سوم و بد می‌دانند و اگر آیه‌ی رحمت دیدند، می‌گویند: نشانه‌ی خوبی است؛ این کار مانند رفتار مردم دوران جاهلیت است که با چوب‌ها، قرعه‌کشی می‌کردند و فال می‌زدند.
- «عُقَبَةُ بَنِ عَامِرٍ»: عروة بن عامر درست است.
- «وَلَا تَرُدُّ مُسْلِمًا»: وقتی فال بد زدن و شوم دانستن چیزی، انسان را از انجام کارش باز دارد، پس او مسلمان نیست.
- «وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِالْكَ»: حرف باء (بِک) در این جا به چند معناست: [۱] در [۲] برای کمک گرفتن [۳] بیان علت و سبب بودن چیزی.

دیدگاه مردم در خصوص فال گرفتن:

<p>کارش را با نگرانی و اندوه انجام می‌دهد و ترس آن دارد که فال بدش، محقق شود؛ این فرد، گناهکار است.</p>	<p>به فال بدش اعتقاد دارد و دست از کار می‌کشد: اگر معتقد باشد که این فال، سبب است، مرتکب شرک اصغر می‌ود؛ اگر معتقد ایت که خود فال مؤثر است، به شرک اکبر گرفتار می‌باشد.</p>	<p>فرد را از انجام کارش باز نمی‌دارد و با توکل بر الله، کارش را انجام می‌دهد؛ این عملکرد که مبنای دین است، عملکرد موحد می‌باشد.</p>
---	---	---

دلیل هشتم:
در روایت مرفوعی از ابن مسعود آمده است: «الطَّيْرَةُ شُرْكٌ، الطَّيْرَةُ شُرْكٌ، وَمَا مِنَّا إِلَّا؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُدْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ» فال بد زدن، شرک است؛ ففال بد زدن، شرک است؛ چنین کسی، از ما مسلمانان نیست؛ الله، آنرا با توکل از میان برده است. (روایت ابو داود و ترمذی که آن را صحیح می‌داند).

- «وَمَا مِنَّا إِلَّا»: کسی که فال بد بزند، از ما نیست؛ این واژه را بیان نفرمود زیرا گفتنش زشت بود و می‌خواست از گفتن سخنان مربوط به شرک، دوری کند و فقط توحید را بر زبان آورد و عملی سازد؛ هر چند بیانکننده‌ی کفر، کافر نیست.
- توکل به معنای باور کامل به اعتماد بر الله در کسب سود و دفع زیان است و بهره بردن از عواملی که الله تعالی قرار می‌دهد.

دلایل هفتم و هشتم:
احمد این حدیث را از ابن عمر و نقل می‌کند: «مَنْ رَدَّتْهُ الطَّيْرَةُ عَنْ حَاجَتِهِ؛ فَقَدْ أَشْرَكَ» کسی که فال بد، او را از کارش باز دارد، شرک ورزیده است؛ گفتند: کفارهاش چیست؟ فرمود: «أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ، وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ» بگوید: ای الله! هیچ خیری نیست، مگر خیر تو؛ هیچ فال خوبی نیست مگر از سوی تو و هیچ معبودی جز تو وجود ندارد. وی در حدیث فضل بن عباس رحه الله می‌آورد: «إِنَّمَا الطَّيْرَةُ مَا أَمْضَاكَ أَوْ رَدَّكَ».

- راه درمان تطییر و فال بد زدن
۱. عملی نمودن و تحقیق توحید؛ زیرا الله تعالی، با اصل توکل، تطییر و بدگمانی‌را از میان می‌برد و بر تحمل و بردباری فرد می‌افزاید.
 ۲. گفتن دعایی که رسول الله ﷺ به امتش آموخت: «اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ...».
 ۳. فال خوب زدن و خوش گمانی؛ مسلمان نباید فال بد و شوم بودن چیزی را به دل راه دهد.
 ۴. مؤمن باید برای انجام کاری که مصلحت می‌داند، تلاش نماید و با سختی‌ها و شکست‌های آنی، رنجور نشود و آن قدر سعی کند تا الله تعالی راه گشایشی برایش قرار دهد.

قسم دادن تیر	قرعه
گناه کبیره و نوعی شرط بندی است	جایز است
با هدف مشروع انجام نمی شود	با هدف شرعی انجام می شود
برای تعیین خوب از بد و شبیه ادعای غیب با اتکا به شانس است	برای تعیین حق میان دو طرف است
کار مشرکان	کردار موحدان
کسب خیر و برکت با انداختن سنگ های معدنی	قرعه برای صف اول نماز و اذان
به کسی تعلق می گیرد که حقی در آن ندارد و شاید قسمت شود	به صاحب حق اختصاص دارد و تقسیمش ممکن نیست

مسائل:

یکم: آیهی ﴿لَا إِنَّمَا طَلَبْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ با آیهی ﴿طَلَبْتُمْ مَعَكُمْ﴾ تعارضی ندارد.

دوم: نفی سرایت بیماری؛ یعنی خود بیماری انتقال نمی یابد؛ بلکه عامل انتقال است.

سوم: نفی فال بد زدن؛ این کار وجود دارد، ولی تأثیری ندارد...

چهارم: نادرست بودن اعتقاد به شوم بودن جغد یا پرندهای شبیه به آن.

پنجم: رد اعتقاد به نحس بودن ماه صفر برای انجام برخی کارها؛ زمان، تأثیری در کارها ندارد و این بنا بر تقدیر و

حکم الله می باشد؛ ماه صفر هم مانند دیگر زمانها، رخدادهای خوب و بدی را به همراه دارد. اما برخی مردم که

کاری را در ماه صفر پایان می دهند، آنرا مناسب قرار می دهند و می گویند: در ماه صفر پرخیر و برکت، انجام

شد؛ چنین اعتقادی، بدعت گزارى است و بر ناآگاهی می افزاید؛ ماه صفر، نه خوب است و نه بد.

ششم: فال نیک زدن، امری مستحب است.

هفتم: توضیح فال: هر آنچه انسان را به امری پسندیده مشتاق کند و روانه سازد.

هشتم: اگر با نیک اندیشی، امری ناپسند به دل راه یافت، آسویی نمی رساند؛ بلکه الله آنرا با توکل از میان می برد.

نهم: کسی که فال بد می زند و چیزی را نحس می شمارد، برای کفاره اش باید این دعا را بگوید: **اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا**

خَيْرٌكَ...

دهم: نحس دانستن و فال بد زدن، شرک است؛ اگر خود آن چیز را مؤثر بداند، اگر است و اگر آنرا سبب به شمار

آورد، اصغر می باشد.

یازدهم: فال بد و نحس دانستن، آن است که انسان را از انجام کار باز دارد.

[۲۹] ستاره‌شناسی

- مؤلف بیان نکرده که ستاره‌شناسی نوعی شرک است؛ زیرا دو گونه‌ی تأثیری و محاسباتی می‌باشد.

دلایل اول تا سوم:

[۱] بخاری در صحیحش از قتاده نقل می‌کند: (خَلَقَ اللَّهُ هَذِهِ النُّجُومَ لِثَلَاثٍ: زِينَةً لِلسَّمَاءِ، وَرُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ، وَعَلَامَاتٍ يُهْتَدَى بِهَا، فَمَنْ تَأَوَّلَ فِيهَا غَيْرَ ذَلِكَ أَخْطَأَ، وَأَضَاعَ نَصِيْبَهُ، وَتَكَلَّفَ مَا لَا عِلْمَ لَهُ بِهِ) الله، ستارگان را به سه دلیل آفرید: زیبایی آسمان، سنگ زدن به شیاطین و نشانه‌هایی برای راهنمایی؛ کسی که تعبیر و تفسیری غیر از این کند، دچار اشتباه شده و پاداشش را از میان برده است و در آن چه بدان علم و آگاهی نداشته، به مشقت افتاده است.

[۲] حرب نقل می‌کند که قتاده، آموزش حالات و منازل ماه را ناپسندیده می‌داد و ابن عیینة این کار را اجازه نمی‌داد.

[۳] احمد و اسحاق، یادگیری منازل و حالات ماه را مجاز دانسته‌اند.

- آن دسته از علمای سلف که آموزش ستاره‌شناسی را حرام می‌دانند، منظورشان حالتی است که ستاره‌ها را در رخدادهای دنیا مؤثر می‌دانند.
- علمایی که ستاره‌شناسی را مجاز دانسته‌اند، منظورشان کاربرد گاه‌شماری و محاسبات این علم است.

دلیل چهارم:

ابو موسی نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مُدْمِنُ الْخَمْرِ، وَقَاطِعُ الرَّحِمِ، وَمُصَدِّقُ بِالسَّحْرِ» سه نفر وارد بهشت نمی‌شوند: شراب‌خوار، قطع‌کننده‌ی پیوند خویشاوندی و تأیید کننده‌ی سحر. (روایت احمد و ابن جبان در صحیحش)

- «لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»: از جمله احادیث هشداردهنده است که با نصوص مژده، نسخ نمی‌شود؛ چنین حالتی، هشدار را شدیدتر می‌نماید.
- «مُدْمِنُ الْخَمْرِ»: کسی که شراب بسیار می‌نوشد؛ شراب چیزی است که به خاطر ایجاد لذت و سرخوشی، قدرت تشخیص و تفکر را از بین می‌برد.
- «وَقَاطِعُ الرَّحِمِ»: الرَّحِم به معنای خویشاوندی؛ چگونگی صله‌ی رحم در شرع مشخص نشده و به عرف هر منطقه بازمی‌گردد؛ البته مشروط به این که با قوانین شرع در تضاد نباشد.
- «وَمُصَدِّقُ بِالسَّحْرِ»: بنا بر این شاهد حدیث، ستاره‌شناسی با دیدگاه تأثیر ستاره بر رویدادها و سرنوشت انسان، نوعی سحر است.

بیر امون کبیره

- تعریف کبیره: شیخ الإسلام \$ می گوید: «گناه کبیره، یعنی هر چیزی که مجازات مشخصی برایش تعیین شده است» مثل لعنت، خشم، راندن از خود و یا بی گناه دانستن فرد مرتکب، کافر یا مشرک دانستن مرتکب، مؤمن ندانستن فرد مرتکب به کبیره، تشبیه کردنش به زشت ترین حیوانات...
- حکم مرتکب کبیره: بنا بر ایمانش، مؤمن است و چون مرتکب کبیره شده، فاسق است. و بنا بر خواست الله، یا مجازات می شود و یا آمرزیده.
- آیا گناهان کبیره تعریف شده و دارای تعداد مشخصی هستند؟ تعریف شده اند ولی تعداد مشخصی ندارد.
- کبیره بزرگتر است یا شرک اصغر؟ ترتیب معصیت و گناه بدین شکل است:
- صغیره، کبیره، شرک اصغر و در نهایت شرک اکبر؛ زیرا: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا ذُنِبَ لَهُ لَمَنْ يَشَاءُ﴾ ابن مسعود رحمه الله می گوید: «لأن أحلف بالله كاذباً خيراً من أن أحلف بغيره صادقاً» اگر به دروغ، به الله سوگند بخورم، بهتر از آن است که به غیر الله، سوگند حقیقی بخورم. سوگند دروغ به الله، گناه کبیره است و سوگند به غیر الله، هر چند حقیقت باشد، شرک اصغر است.
- آیا کبیره، پاداش کار خوب را از میان می برد یا باید از آن توبه نمود؟ باید توبه کرد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «النَّاحِيَةُ إِنْ لَمْ تَسُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا...» و «... إِذَا اجْتَنَبْتَ الْكِبَائِرَ...».
- آیا توبه از برخی گناهان، درست است؟ بله؛ البته بهتر است توبه از تمام گناهان صورت گیرد.
- آیا مرتکب کبیره، مورد محبت و لطف الله قرار می گیرد یا مورد خشم او؟ به اندازه ای ایمانش، مورد لطف و محبت و به اندازه ای گناهانش، مورد خشم قرار می گیرد و هنگام ارتکابش، ملاک نیست.
- آیا کبائر با هم تفاوت دارند؟ بله؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟».
- مرتکب کبیره، چه نامیده می شود؟ بنا بر ایمانش، مؤمن است و بنا بر کبیره اش، فاسق؛ نه مانند مرجئه که می گویند: ایمانش کامل است؛ و نه مانند خوارج که می گویند: کافر است.

مسائل:

- یکم: حکمت و دلیل آفرینش ستارگان: زیبایی آسمان، دور کردن شیاطین و نشانه هایی برای محاسبه و مسیریابی است.
- دوم: پاسخ به کسانی که ستاره را در رویدادها و سرنوشت انسان، مؤثر می دانند.
- سوم: بیان دیدگاه های مختلف در خصوص آموزش حالات و منازل ماه.
- چهارم: هشدار و وعید به کسی که می داند سحر، باطل است و آن را تأیید و باور می کند.

[۳۰] باران خواستن از ستارگان

۱. شرک اکبر: باران را از طبیعت می‌خواهد و خود ستارگان را در برآوردن نیازهایش، مؤثر می‌داند.
۲. شرک اصغر: معتقد است که ستارگان، سبب هستند و الله، خالق و فاعل است.

دلیل اول و دوم:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ﴾ به جای شکرگزاری نعمت و روزی‌تان، شما تکذیب می‌کنید. ابو مالک اشعری رحمه الله نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَرْكُومُنَّ: الْفَخْرُ بِالْأَحْسَابِ، وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ، وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ، وَالنِّيَاحَةُ» چهار خصلت در امتم وجود دارد که از جاهیت است و آنرا کنار نمی‌گذارند: افتخار به نژاد و اصل، دشنام به نسب و خویشاوندان، خواستن باران از ستارگان و نوحه و زاری. همچنین فرمود: «النَّيِّحَةُ إِذَا لَمْ تَنْبُ قَبْلَ مَوْتِهَا؛ تَقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطْرَانٍ، وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ» اگر نوحه کننده پیش از مرگش توبه نکند، در روز رستاخیز، در حالی ایستاده می‌شود که لباسی از قیر یا مس گذاخته بر تن دارد و بدنش را بیماری پوستی، پوشانده است. (روایت مسلم).

- «وَتَجْعَلُونَ»: تکذیب می‌کنید که نعمت، از جانب الله است و آنرا به غیر او نسبت می‌دهید.
- «أَرْبَعٌ»: بیان این مقدار، به معنای انحصار نیست؛ زیرا کارهای دیگری هم در همین طراز قرار می‌گیرند؛ هدف پیامبر ﷺ تقسیم‌بندی و بیان تعدادی از این امور بود تا قابل فهم و حفظ باشد.
- «الْجَاهِلِيَّةِ»: دوران پیش از بعثت: منظور، بیان انزجار و ناخرسندی از آن است؛ دورانی که سرتاسر جهل و زشتی بود.
- «لَا يَرْكُومُنَّ»: منظور، خبر دادن از حال امت و هشدار است و به معنای تأکید و اقرار نیست.
- «الْفَخْرُ بِالْأَحْسَابِ»: فخر فروشیدر باره‌ی شرف و سروری و مقام است؛ افتخار باید به تقوای الله باشد تا انسان را از فخر فروشی و تکبر باز دارد؛ هر قدر نعمت‌های الهی در حق انسان زیاد شود، تواضع و فروتنی او باید نسبه به خالق و مخلوق زیاد گردد.
- «وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ»: تمسخر و عیب گرفتن به اصل و نسب فرد.
- «وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ»: نسبت دادن ریزش باران، به ستاره.
- «وَالنِّيَاحَةُ»: شیون و زاری بلند بر مردگان برای نوحه‌سرایي.
- «تَقَامُ» از قبرش برخیزد؛ «سِرْبَالٌ» لباس گشاد و پهن، «قَطْرَانٍ» قیر یا مس گذاخته، «جَرَبٍ» بیماری پوستی، این بیماری، تمام بدن او را می‌گیرد؛ وقتی قیر یا مس گذاخته با بیماری پوستی جمع شود، شدت عذاب بیشتر است؛ حکم عذاب این است که وقتی فرد، بر مصیبتش که او را فرا گرفته صبر نکند، به چنین مجازات فراگیری دچار گردد.

دلیل نامگذاری رستاخیز به «قیامة»:

<p>قیام و برپا کردن توازوی اعمال: (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَسِطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ)</p>	<p>قیام و ایستادن شاهدان: (وَيَوْمَ يَفُومُ الْأَشْهُدُ)</p>	<p>ثیام و استادن مردم: (يَوْمَ يَفُومُ النَّاسُ رَبَّ الْعَالَمِينَ)</p>
--	--	--

دلیل سوم و چهارم:

مسلم و بخاری از زید بن خالد رحمه الله روایت می کنند: رسول الله نماز صبح را در حدیبه بر ایمن امامت نمود؛ هنوز هوا کمی تاریک بود؛ نماز که تمام شد، رو به مردم فرمود: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» می دانید پادشاه و مالکتان چه فرمود؟ گفتند: الله و فرستاده اش بهتر می داند. فرمود: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِتَوْعَةٍ كَذَا وَكَذَا؛ فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ». برخی بندگانم، به من ایمان دارند و کافر هستند؛ کسی که بگوید: باران با فضل و رحمت الله بر ما بارید، پس به من ایمان آورده و به ستاره کفر ورزیده است و کسی که بگوید: به خاطر فلان ستاره، باران بر ما بارید، به من کفر ورزیده و به ستاره ایمن آورده است.

بخاری و امسلم، همین حدیث را از ابن عباس هم روایت می کنند که در ضمن آن آمده است: برخی گفتند: لَقَدْ صَدَقَ نَوْءُ كَذَا وَكَذَا؛ فلان ستاره درست است. پس الله تعالی، آیات ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْقِعِ الْجُورِ﴾ راتا عبارت ﴿تَكْذِبُونَ﴾ را نازل نمود.

- «فَلَا»: لا برای آگاه نمودن و خبر دادن است؛ بدین معنا: آگاه باش؛ سوگند به جایگاه ستارگان.
- چرا الله تعالی که حقیقت گوی مطلق است و به سوگند نیازی ندارد، باز هم سوگند می خورد؟ زیرا:
 ۱. از اسلوب های بیان عربی برای تأکید بر امری، سوگند خوردن است.
 ۲. ایمان و یقین مؤمن را افزایش می دهد؛ استفاده از عبارات تأکیدی بیشتر برای زیاد نمودن ایمان بنده، مانعی ندارد.
 ۳. الله تعالی به امور بزرگی سوگند می خورد که دلیل بر کمال قدرت و علم و عظمت ذات اوست.
 ۴. بیان بزرگی چیزی که بدان سوگند می خورد؛ زیرا تنها به امور عظیم و بزرگ سوگند می خورد.
 ۵. توجه به مخاطب؛ زیرا مخاطبش نیاز به توجه و اثبات و تأکید دارد.
- «کَرِيمٌ»: بدین معناست: [۱] پسندیده و بی نظیر؛ چیزی بهتر و پسندیده تر از قرآن نیست. [۲] بسیار بخشنده؛ اهل خویش را از برکت ها و خوبی های دینی، دنیوی، جسمی و قلبی، برخوردار می نماید.

- « فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ »: لوح محفوظ یا برگه‌هایی که در دستان فرشتگان است.
- « لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ »: منظور فرشتگان است؛ البته بدین اصل اشاره دارد که هر کس قلبش عاری و پاک از گناه و معصیت شود، قرآن را درک می‌نماید.
- « تَنْزِيلٌ »:
- [۱] قرآن برای تمام آفریدگان نازل شده است و پیام و رسالتش عمومی می‌باشد.
- [۲] از طرف ربّ و پادشاهشان نازل شده است؛ پس هم حکم است و هم حاکم.
- [۳] نزول قرآن، بر کمال ربوبیت الله دلالت دارد و رحمتی برای بندگان است.
- [۴] قرآن، کلام الله است و مخلوق به‌شمار نمی‌رود.
- «مُدْهُونٌ»: می‌ترسید؛ شایسته‌ی شما نیست که بترسید؛ کسی که قرآن همراه اوست، باید با شجاعت اظهار نماید.
- «وَيَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ»: به‌جای شکرگزاری، تکذیب می‌کنید و دروغ می‌شمارید و این از نادانی شماست.

مسائل:

یکم: تفسیر این آیه از سوره‌ی واقعه: ﴿وَيَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ﴾

دوم: بیان چهار خصلت مردم عصر جاهلیت: افتخار به حسب و مال، طعنه و دشنام به نسب و اجداد، درخواست باران از ستارگان، نوحه‌سرایی.

سوم: برخی از رفتارهای جاهلیت، کفرآمیز بود؛ باران خواستن از ستاره، دشنام به نام و نسب و نوحه‌سرایی. چهارم: برخی رفتارهای کفرآمیز، سبب خروج از اسلام نیست؛ هر گونه درخواست باران از ستاره، کفر است؛ اما در تمامی موارد، سبب خروج از امت نیست. پنجم: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ» برخی از بندگانم، هم به من ایمان دارند و هم کفر می‌ورزند؛ این حالت، زمان برخورداری از نعمت روی می‌دهد. انسان که نعمتی برایش فراهم می‌شود، نباید آنرا مطلقاً به اسباب و عوامل نسبت دهد.

ششم: آگاهی در چنین موقعیت‌هایی که برگرفته از ایمان است؛ یعنی باران را به فضل و رحمت الاهی نسبت دهد.

هفتم: اطلاع از این که نسبت دادن باران به ستاره، سبب کفر می‌گردد.

هشتم: آگاهی از این سخن: «فلان ستاره، درست است».

نهم: از شیوه‌های یاددهی و یادگیری، طرح پرسش برای یادگیرنده است؛ مانند این سخن رسول الله ﷺ: «اتَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» (آیا می‌دانید پروردگارتان چه فرمود؟) این روش، سبب حضور قلب و توجه مخاطب می‌گردد و از نشانه‌های آموزش صحیح رسول الله ﷺ است.

دهم: هشدار به نوحه‌گران؛ آنان در رستاخیز، لباسی از قیر یا مس گذاخته بر تن دارند و تمام بدنشان را پستی فرا گرفته است.

آزمون بخش ششم (۷ باب)

سوال اول: میان فال و تطیّر چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟

تَطَيَّرُ

فال

.....
.....
.....
قسم دادن تیر	قرعه
.....
.....

سوال دوم: پاسخ درست را با مشخص کنید:

- ۱- نشانه‌های جادوگر عبارتند از: ۱- ۲- ۳- ۴- ۵-
- ۲- عمر واژه‌ی طاغوت را بنا بر مثال و الگو، به شیطان تفسیر نمود. درست نادرست
- ۳- ﴿أَشْرَدُهُ﴾ یعنی:، ﴿مِرَّتْ خَلْقِي﴾ یعنی:
- ۴- «اجتنبوا» واژه‌ای بلیغ‌تر و رساتر از «اتركوا» می‌باشد؛ زیرا اجتناب، یعنی رها کردن و دور شدن. درست نادرست
- ۵- عبارت «السَّبْعُ الْمُؤَبَّاتِ» به معنای انحصار هست نیست.
- ۶- آیا در متون شرعی، عدد دارای مفهوم است؟
- ۷- دلیل آوردن عدد چیست؟
- ۸- کسانی که کشتنشان حرام می‌باشد، نفرند: ۳ ۴ ۵
- ۹- حرام است: فقط رباخواری رباخواری و مواردی دیگر
- ۱۰- یتیم، پسر یا دختری است که (پدرش مادرش) را (پیش پیش یا پس) از سن بلوغ، از دست داده باشد.
- ۱۱- محصنات یعنی زنانی که: آزاد هستند از زنا پاک و مبرا هستند
- ۱۲- حاکم شرع باید ساحر را بکشد: بدون درخواست توبه بعد از درخواست توبه
- ۱۳- جبت یعنی: سحر هر چیزی که در آن، خیر و خوبی نباشد؛ مانند سحر و ...

- ۱۴ - طاغوت یعنی: شیطان هر چیزی که بنده، پا از حدودش فراتر گذارد؛ اعم از معبود و امام و فرمانروا
- ۱۵ - عیافه من انواع فال بد زدن و تطیّر است. درست نادرست
- ۱۶ - کسی که ستاره‌شناسی را یاد بگیرد، سحر را یاد گرفته است. درست نادرست
- ۱۷ - حالات و تغییرات اجرام آسمانی، به اتفاقاتی که در زمین می‌افتد، ارتباط ندارد دارد.
- ۱۸ - گنجاندن بحث سخن چینی در بحث سحر، اشتباه ناسخان است برای برقراری پیوند میان آنهاست.
- ۱۹ - عبارت «إِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَسِحْرًا» چه مفهوم دارد: برای مدح است برای نکوهش است واضعیتی را بیان می‌نماید و سپس تأثیرش را مد نظر قرار می‌دهد
- ۲۰ - «عَرَّافٌ» یعنی: افلگیر اسم عام برای هر شخصی که ادّعی غیب‌گویی دارد
- ۲۱ - باب «رَمَالٌ وَفَالْغِيرُ» برای بیان آمده است: معرفی آنان چگونگی رفتن نزد آنان حکم آنان همهی موارد
- ۲۲ - از دیدگاه ابن عباس ش، یادگیری ابجد، به نوع تقسیم می‌شود. دو یک.
- ۲۳ - کسی که فالگیر و پیشگو را تأیید کند و در عین حال، اعتراف دارد که فقط الله از غیب باخبر است، کفرش از نوع اکبر اصغر است.
- ۲۴ - وقتی یک زن به دیگری بگوید: من برایشوهرت جادویی تهیه می‌کنم و این‌گونه بر تو گناهی نیست: هر دو در گناه جادو شریکند گناهی بر فرد دوم نیست
- ۲۵ - رَجُلٌ لَهُ طَبٌّ یعنی: جادو از باب فال نیک زدن درمان بیماری
- ۲۶ - نصوص و اقوال سلف بدین نکته اشاره دارد که جادو با جادو، رفع می‌شود نمی‌شود.
- ۲۷ - جادو به کدام مورد برطرف می‌گردد: حجامت خواندن آیه الکرسی دعایی مانند: «رَبِّ النَّاسِ أَذْهَبِ الْبُأْسَ...» همهی موارد
- ۲۸ - تطیّر و نحس دانستن، با توحید در تضاد است؛ زیرا تطیّر: مانع توکل بر الله و به معنای توکل نمودن بر غیر الله است وابستگی به امری وهمی و خیالی است هر دو مورد
- ۲۹ - الله متعال فال بد آل فرعون را با کدام آیه باطل اعلام نمود: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَّرْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ ﴿طَبَّرْتُمْ مَعَكُمْ﴾
- ۳۰ - این عبارت، گفتار کیست ﴿طَبَّرْتُمْ مَعَكُمْ﴾: مردم پیامبران
- ۳۱ - سرایت بیماری به فرمان الله، در کدام نوع از بیماری‌هاست؟ حسّی معنوی و اخلاقی هر دو
- ۳۲ - عبارت «لَا عُدْوَى وَلَا طَيْرَةَ وَلَا هَامَةَ وَلَا صَفَرَ» به معنای نفی موارد مذکور در آن می‌باشد:

- وجود □ تأثیر
- ۳۳- گفتن عبارت: ماه صفر، ماه پر خیر و برکت است»: □ جایز است □ فال خوب زدن است □ تقویت یک بدعت، با بدعت دیگر است.
- ۳۴- هنگام شنیدن صدای سگ یا الاغ، گفتن: «خیر است إن شاء الله» جایز: □ است □ نیست
- ۳۵- گفتن عبارت «این ستاره، مایه‌ی سعادت و خوش وقتی است» جایز: □ است □ نیست
- ۳۶- فال یعنی: □ عبارت پاک و درستی که فقط برای سخن گفتن است □ هر آن چه انسان را به انجام کار پسندیده تشویق کند؛ اعم از یک سخن، کار، منظره‌ای که بیند یا صدایی که بشنود
- ۳۷- کسی که چیزی را نحس بداند و از ترس تأثیرش، آن را با نگرانی و ناراحتی انجام دهد، (□) اشکالی ندارد □ مرتکب شرک اصغر شده □ گناهکار است) و اگر از ترس، آن کار را انجام ندهد، مرتکب □ شرک اصغر □ گناه کبیره شده است.
- ۳۸- فال نکوهیده، بدین معناست که فال پسندیده نیز وجود دارد. □ درست □ نادرست
- ۳۹- تنفر از برخی اعداد، مکان‌ها با راه‌ها، است: □ مباح □ فال بد زدن
- ۴۰- کسی که برای تصمیم ازدواجش، گلبرگ‌های گلی را با انجام ازدواج یا انصراف از آن بچیند، این کار: □ فال نیک گرفتن است □ فال بد گرفتن و تطیر است
- ۴۱- شخصی که برای سفرش تردید دارد و برای استخاره، قرآن را تصادفی می‌گشاید و با دیدن آیه‌ی رحمت، سفرش را آغاز می‌کند: □ فال خوب زدن است □ فال بد زدن است
- ۴۲- شخصی تصمیم سفر دارد؛ در میانه‌ی راه، کسی می‌گوید: الله به تو توفیق دهد؛ وی با این سخن، به سفرش تشویق می‌شود، این از باب است: □ فال خوب □ فال بد
- ۴۳- در دلش احساس بدی دارد اما نه نگران می‌شود و نه منصرف می‌شود: □ گناه کار است □ گناهی بر او نیست
- ۴۴- الله تعالی، برخی بیماری‌ها را مسری قرار داده است: □ درست □ نادرست
- ۴۵- انسان از هر چیزی غیر از الله بترسد، آن چیز بر وی مسلط می‌شود و به سراغش می‌آید؛ این حالت، مجازات کسی است که برخی امور را نحس می‌داند. □ درست □ نادرست
- ۴۶- کسی زیاد می‌خندد و سپس می‌گوید: «الله یکفینا شرَّ الضَّحک» (الله تعالی ما را از شر این همه خندیدن، در امان نگاه دارد) چنین سخنی: □ جایز است □ جایز نیست
- ۴۷- کسی برای انجام کاری، استخاره می‌نماید و در خواب، وحشت می‌کند، پس آن کار را انجام نمی‌دهد: □ تطیر و فال بد زده است □ نتیجه‌ی استخاره است
- ۴۸- کسی که میان انجام دو کار، تردید دارد: □ دعا می‌کند □ مشورت می‌نماید □ استخاره می‌گیرد □ میان آن دو کار، قرعه می‌اندازد □ مورد اول و دوم و اگر تردید داشت، نماز

- استخاره بخواند همه‌ی موارد
- ۴۹- کسی برای سفرش استخاره می‌نماید و در حین سفر، پراهنش پاره می‌شود و از مسافرتش منصرف می‌گردد: تطیّر و فال بد زده است نتیجه‌ی استخاره‌ی اوست
- ۵۰- استخاره پس از تصمیم برای انجام یک کار است؛ زیرا: «فِي هَذَا الْأَمْرِ»: درست نادرست
- ۵۱- اعتقاد به این که ستاره دلیل باران است و الله، فاعل و انجام دهنده می‌باشد: درست است شرک اصغر است
- ۵۲- دیدگاه‌های متفاوت علما درباره‌ی یادگیری منازل و حالات ماه، قابل جمع نمودن است؛ مانند اختلاف در علاج سحر با سحر: درست نادرست
- ۵۳- رَحِمَ یعنی: خویشاوندی خویشاوندان زن و شوهر
- ۵۴- سحر، در ذات و وجود اشیاء تأثیر دارد؛ مثلاً چوب را به طلا تبدیل می‌کند. درست نادرست
- ۵۵- بیان عدد و تعداد در نصوص شرعی، برای بیان تعداد و تقسیم‌بندی است؛ زیرا قابل درک بوده و در حافظه ماندگار می‌باشد. درست نادرست
- ۵۶- نسبت دادن برخی اعمال به دوره‌ی جاهلیت، برای ... است: بیان انزجار و نکوهش آن دوران بیان جهل و حماقت آن زمان هر دو
- ۵۷- گناهان کبیره، با اعمال صالح از بین نمی‌رود و باید توبه صورت گیرد. درست نادرست
- ۵۸- صفت کریم برای قرآن، به چه معناست: عطا و بخشش فراوان بی نظیر و پسندیده هر دو
- ۵۹- منظور از «المُطَهَّرُونَ» کدام است؟ فرشتگان قرآن را فقط فرد پاک لمس می‌نماید

سؤال سوم: عدد هر واژه از ستون (أ) را در کنار توضیح مناسبش از ستون (ب) بنویسید:

ب	أ	
<input type="checkbox"/> میان ما و او، امان‌نامه‌ای برای تجارت یا شناخت اسلام است.	هم‌پیمان	۱
<input type="checkbox"/> برای جادو و فالگیری، بر ماسه می‌زنند.	ذمی	۲
<input type="checkbox"/> میان ما و او، معاهده‌ی صلح است.	جیت	۳
<input type="checkbox"/> در برابر جزیه‌ای که می‌چردازد، متعهد هستیم.	پناه‌جو	۴
<input type="checkbox"/> القِطْعُ وَالتَّفْرِيقُ.	طیره	۵
<input type="checkbox"/> فصاحت کامل که عقل را می‌رباید و فکر را تغییر می‌دهد.	عضه	۶
<input type="checkbox"/> اسمی که بر فالگیر و رمّال و ... گذاشته می‌شود.	گناه کبیره	۷

<input type="checkbox"/> هر چیزی که مجازات خاصی برایش تعیین شده است.	بیان	۸
<input type="checkbox"/> زجر الطیر للتشاؤم أو التَّفائل، من التَّطیُّر بالفعل.	طَرَق	۹
<input type="checkbox"/> شوم دانستن یم صحنع، سخن، زمان یا مکان.	غیب‌گو	۱۰
<input type="checkbox"/> هر چیزی که هیچ‌خیر و خوبی در آن نباشد؛ اعم از جادو و	عیافه	۱۱

هفتم: اعمال و کارهای قلبی (۹ باب)

[۳۱] باب ﴿ وَمِرَّةَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ﴾

و برخی از مردم، شریکانی را به جای الله بر می گزینند که آنها را همانند دوست داشتن الله، دوست دارند.

انواع محبت:



دلیل دوم:

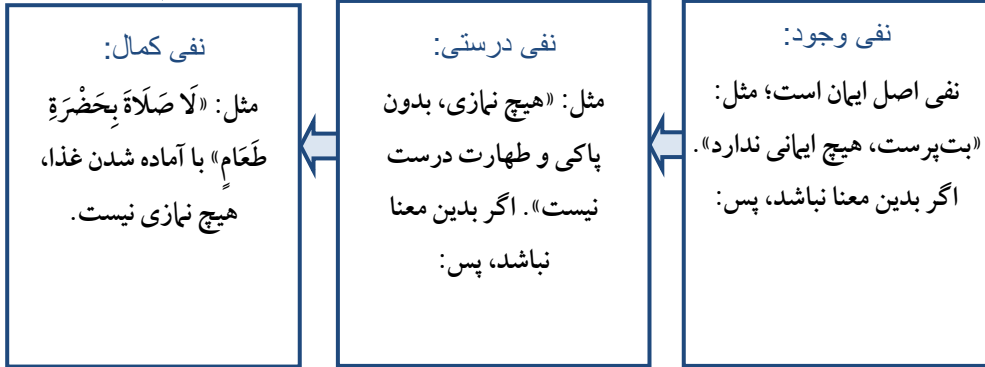
﴿ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ ﴿۱﴾ تَا ﴿۲﴾ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴾

دلیل سوم:

انس می گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»
کسی از شما ایمان نمی آورد مگر این که در نزد او، محبوبتر از فرزندش و پدرش و از تمام مردم باشم.

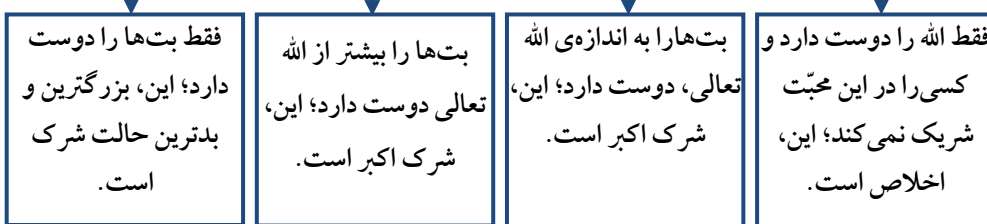
دوست داشتن و علاقه باید برای عبادت الله باشد؛ اگر این محبت ها بر محبت و دوستی الله برتری و ارجحیت دارد، سبب مجازات الهی می گردد.

حالات های نفی و رد یک چیز:



- «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ»: در این جا کمال ایمان واجب، نفی شده است؛ مگر این که بدون وجود محبت باشد.
 - ظاهر حدیث، متناسب و مرتبط می باشد؛ زیرا محبت داشتن به رسول الله ﷺ برگرفته از محبت الله تعالی می باشد؛ رسول الله ﷺ را دوست داریم؛ زیرا:
- ۱- فرستاده ی الله است؛ اگر الله در نزد مؤمن، محبوب ترین ذات است، پس فرستاده ی او نیز باید محبوب ترین بنده در نزدش باشد.
 - ۲- الله را عبادت می نمود و رسالت و پیام الهی را می رساند.
 - ۳- الله تعالی، سجایا و ارزش های اخلاقی و کارهای شایسته ای به وی عطا نموده بود.
 - ۴- عامل و سبب هدایت و یادگیری دین الهی و گام نهادن در مسیر درست گشت.
 - ۵- برای رساندن پیام الهی، بسیار آزار دید و اذیت شد.
 - ۶- مال و جان خویش را برای اعلا ی کلمة الله و رساندن دین، فدا نمود.
- محبت به رسول الله ﷺ بعد از وفات ایشان، چگونه است؟
- یادگیری سنت و علم به آن، دعوت مردم به رعایت سنت و دفاع از آن، ارجحیت فرمایش رسول الله ﷺ بر سخن مردم و تمسک جستن به هدایت و راهنمایی وی.

انواع مردم از نظر محبت به غیر الله در کنار محبت به الله:



دلایل چهارم تا ششم:

[۴] بخاری و مسلم آورده‌اند که رسول الله ﷺ فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ مِنْ حَلَاوَةِ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ؛ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَدَّفَ فِي النَّارِ» سه فرد هستند که لذت ایمان در آن‌ها یافت می‌شود: آن‌که الله و فرستاده‌اش در نزد او، بیش از دیگران محبوب باشند، دیگران را فقز به‌خاطر الله دوست بدارد، ناپسند بداند که وقتی الله او را از کفر نجات داده، دوباره به آن باز گردد. و در روایتی آمده است: «لَا يُجِدُ أَحَدٌ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى...» کسی لذت ایمان را درک نمی‌کند مگر این که

[۵] ابن جریر از ابن عباس شروایت می‌کند: «مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ، وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ، وَوَلَّى فِي اللَّهِ، وَعَادَى فِي اللَّهِ؛ فَإِنَّمَا تَنَالُ وَلايَةَ اللَّهِ بِذَلِكَ، وَلَنْ يَجِدَ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ - وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصَوْمُهُ - حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ، وَقَدْ صَارَتْ عَامَّةُ مُؤَاخَاةِ النَّاسِ عَلَى أَمْرِ الدُّنْيَا، وَذَلِكَ لَا يُجِدِي عَلَى أَهْلِهِ شَيْئًا» کسی که به خاطر الله دوست بدارد و به خاطر الله خشم بگیرد، به خاطر الله دوستی کند و به خاطر الله دشمنی کند، با این کار، ولایت الله به او می‌رسد و هیچ بنده‌ای، هر چند نماز و روزه‌اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی‌یابد مگر این که چنین عمل کند.

[۶] ابن عباس در تفسیر آیهی ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ می‌گوید: «منظور، مودت و دوستی است».

محبت به اعتبار عبادت:

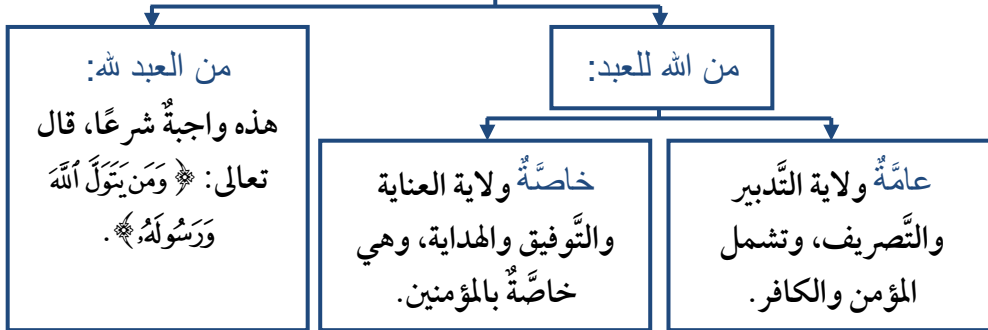
در ذات خود، عبادت نیست:

- محبت به خاطر الله و برای الله: محبت ورزیدن به پیامبران و
- محبت از روی دلسوزی و مهربانی: محبت به فرزندان و کودکان.
- محبت از روی بزرگداشت: محبت به فرزند و استاد.
- محبت طبیعی: علاقه به غذا و نوشیدنی.

در ذات خود عبادت است: محبت عبادی، تنها برای الله است که باید با فرمانبرداری از دستورات و تعظیم الله باشد.

- بهترین نوع محبت، وع اولان است و بقیه، مباح هستند؛ مگر زمانی که دستور شرعی و امر عبادی با آن همراه گردد که در این صورت، عبادت محسوب می‌شوند.
- «حَلَاوَةُ الْإِيمَانِ»: شیرینی و لذت ایمان؛ منظور آرامش، امنیت و گشایشی که در روح و قلب احساس می‌شود.
- «مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ»: هر کس را که الله دوست دارد، او نیز دوست داشته باشد و کسی را که الله از او خشمگین باشد، او نیز از وی خشمگین باشد.
- «وَتَقَطَّعَتْ»: تمام عواملی که مشرکان در پی آن هستند و به دوتی و مودت بت‌ها می‌رسند، از میان برود.

ولایت:



مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره ی بقره: ﴿ وَمِنْ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا ﴾

دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره ی براءت ﴿ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ ﴾

سوم: باید رسول الله ﷺ را بیش و پیش از خود و خانواده و دارایی مان دوست بداریم.

چهارم: نفی ایمان، همیشه به معنای خروج اسلام نیست؛ مگر زمانی که قلب از محبت رسول الله ﷺ کاملاً تهی گردد؛

که در این صورت، بدون شک اصل ایمان نفی می شود.

پنجم: ایمان، شیرینی و لذتی دارد که انسان گاهی آن را درک می کنیم.

ششم: کارهای قلب چهار مورد است که تنها با داشتن آن‌ها ولایت الاهی به دست می آید و بدون آن‌ها، لذت ایمان

درک نمی گردد: (أَحَبَّ فِي اللَّهِ، وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ، وَوَلِيَ فِي اللَّهِ، وَعَادَى فِي اللَّهِ).

هفتم: اصحاب چنین درک کردند که برادری عمومی، در آن زمان به خاطر دنیا بود؛ در زمان ما چگونه است؟

هشتم: بیان تفسیر ﴿ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴾ منظور، مودت و دوستی و دیگر اسباب و عوامل است.

نهم: برخی از مشرکان، الله را بسیار دوست داشتند و محبت مؤمنان به الله بیش از محبت مشرکان به بت‌هایشان بود.

دهم: هشدار و مجازات برای کسی است که عوامل رسیدن به دنیا را بیش از دینش دوست بدارد.

یازدهم: کسی که برای الله تعالی شریک بیاورد و او را همانند الله دوست بدارد، مرتکب شرک اکبر شده است.

[۳۲] باب ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿﴾

شیطان فقط دوستانش را می ترساند؛ پس از آنان نترسید و اگر مؤمن هستید، از من بترسید.

مؤلف رحمه الله باب خوف و ترس را پس از باب محبت می آورد؛ زیرا عبادت الله بر دو امر استوار است: محبت با الله؛ سبب فرمانبرداری از دستورات اوست؛ ترس از الله؛ سبب دوری از هشدارهای اوست.

انواع ترس:

<p>ترس طبیعی و غریزی (مباح است): (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ)؛ اگر این ترس منجر به ترک عمل واجب یا انجام کار حرام باشد، حرام است.</p>	<p>ترس برای عبادت و فرمانبرداری و تعظیم و فروتنی: این ترس اگر از غیر الله باشد، شرک اکبر است؛ مردم در این باره، سه رفتار دارند: زیاده روی، سهل انگاری و میانه روی.</p>
--	--

- «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»: شیطان، هر کسی را که بخواهد وظایف شرعی خویش را انجام دهد، می ترساند.
- «فَلَا تَخَافُوهُمْ»: از آنان نترسید؛ بلکه هر آنچه به شما دستور دادم، انجام دهید و به جهاد که بر شما واجب کردم، همت گمارید؛ الله با هر کس باشد، هیچ کسی نمی تواند بر او چیره شود.

دلیل دوم:

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ فقط کسی مساجد الله را آباد می کند که به الله و روز آخرت ایمان دارد و نماز می خواند و زکات می دهد و فقط از الله می ترسد

- «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»: هر کس به الله ایمان آورد؛ الله تعالی، در بسیاری از موارد، ایمان به ذات خویش را در کنار ایمان به آخرت متذکر می شود؛ زیرا ایمان به الله، بر پایه امید است و ایمان به آخرت، بر پایه ترس.
- «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ»: نماز را درست و بدون نقص ادا نماید؛ اقامه ی نماز، دو گونه است:
 ۱. واجب: منحصر به نمازهای واجب است که با شرایط و ارکان واجباتش ادا می شود.
 ۲. مستحب: علاوه بر نمازهای واجب است و هم شامل مستحب است و هم واجب.
- «وَلَمْ يَخْشَ»: خشیت، خوف و ترس بر پایه آگاهی از عظمت و قدرت مطلق می باشد.

تفاوت خشیت و خوف:

۱. خشیت با علم و آگاهی از شخص مورد ترس می باشد؛ اما خوف، از روی عدم آگاهی می باشد.
 ۲. خشیت، به خاطر عظمت شخص مورد ترس است و خوف، به خاطر ضعف ترسو.
- «فَعَسَىٰ»: امید است که...؛ ابن عباس می گوید: کاربرد «عسی» درباره ی الله، واجب است؛ این عبارت، با اسلوب امید و ترجی می آید تا انسان به خود مغرور نشود که بدان چه در آیه آمده، دست یافته است.

آباد یا خراب کردن مساجد: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا﴾: چه کسی ستمکار از آن کسی است که مانع می شود تا نام الله در مساجد باد شود و در تخریب آن ها می کوشد.

معنوی: ادای نماز و ذکر و تلاوت قرآن؛ یا انجام کارهای شرک آمیز و بدعت در آن.

حسّی: ساختن، ترمیم، فرش کردن و پاکیزگی مسجد و یا ناپاکی و تخریب آن.

دلیل سوم:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾: برخی از مردم، کسانی هستند که می گویند: به الله ایمان آوردیم؛ پس وقتی به خاطر الله اذیت می شوند، مجازات مردم را همانند عذاب الله قرار می دهند.

- پُرر واضح است که گاهی انسان، به خاطر ترس از عذاب الله تعالی، دستوراتش را انجام می دهد. برخی از مردم، آزار و اذیت مردم را همانند عذاب الاهی می پندارند؛ پس به خاطر در امان بودن از آزارشان، با آنان همراه می شوند و از خواسته هایشان پیروی می کنند؛ گویا ترسشان از مردم، همانند ترسشان از الله است.
- آیه ی مذکور، انسان را هشدار می دهد که چیزی بر خلاف نیت و قصد قلبی خویش نگوید.

دلیل چهارم:

در حدیثی مرفوع، از ابو سعید رحمه الله روایت است: «إِنَّ مِنْ ضَعْفِ الْيَقِينِ أَنْ تُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَأَنْ تَحْمَدَهُمْ عَلَى رِزْقِ اللَّهِ، وَأَنْ تَدْمَهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ، إِنَّ رِزْقَ اللَّهِ لَا يَجْرُهُ حِرْصُ حَرِيصٍ، وَلَا يَرُدُّهُ كَرَاهِيَةُ كَارِهِ». این به خاطر ضعف و سستی در ایمان است که مردم را با ناراحت کردن الله، خوشنود کنی و به خاطر نعمتی که الله عطا نموده، از آن ها سپاسگزار باشی و به خاطر آن چه الله به تو نداده، آنان را نکوهش کنی؛ حرص هیچ شخص حریصی، سبب جلب روزی الله نیست و ناخرسندی هیچ فرد ناخشنودی، مانع نعمت الاهی نمی گردد

- «أَنْ تُرَضِيَ النَّاسَ»: چون ترسش از مردم، بیش از ترس از الله است و خير خواه آنان نيست.
- «وَأَنْ تُحَمَّدَهُمْ»: حمد و سپاسش را فقط براي مردم انجام مي دهد و عامل و مسبب نعمت را كه الله مي باشد، از ياد مي برد.
- «وَأَنْ تُدَّهَمَّهُمْ»: زيرا اگر الله آنرا مقدر نهايد، اسباب و عوامل هم فراهم مي شود؛ پس در هر صورت بايد راضي و خشنود باشيم.

دليل پنجم:

ابن حبان در صحيحش از مادرمان عايشه ف روايت مي كند كه رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ التَّمَسَّ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ؛ وَأَرْضَى عَنْهُ النَّاسَ، وَمَنْ التَّمَسَّ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ؛ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَسَخَطَ عَلَيْهِ النَّاسَ». كسي كه خشنودي الله را با ناراحتي مردم كسب كند، الله تعالى از وي خشنود مي شود و مردم را نيز از او خشنود مي گرداند و كسي كه با ناراحت كردن الله، به خشنودي مردم برسد، الله متعال از وي خشمگين شده و مردم را نيز از او ناراحت مي گرداند.

- «مَنْ التَّمَسَّ»: به خاطر ترس از مردم، الله را ناراحت و خشمگين مي كند تا مردم را راضي گرداند؛ ترس از مردم را بر ترس از الله ارجح مي داند.
- نكات برگرفته از حديث:
۱. مؤمن بايد در بي جلب خشنودي الله باشد؛ هر چند سبب ناراحتي مردم گردد؛ زيرا فقط الله است كه پاداش مي دهد و مجازات مي كند.
 ۲. جايز نيست كه مؤمن براي خشنودي مردم، كاري را انجام دهد كه خشم الله را برانگيزد.
 ۳. خشنودي و خشم الله، متفاوت با آنچه براي آفريدگان قابل تصور است، حقيقت دارد.

مسائل:

- يكم: بيان تفسير اين آيه از سوره ي آل عمران ﴿إِنَّمَاذِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾
- دوم: بيان تفسير اين آيه از سوره ي براءت ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾
- سوم: بيان تفسير اين آيه از سوره ي عنكبوت ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ﴾
- چهارم: ايمان و قين، گاه ضعيف مي گردد و گاه قوي مي شود.
- پنجم: ضعف ايمان، داراي نشانه هاي است؛ از آن جمله: خشنود كردن مردم، هر چند با ناراحت كردن الله باشد، تعريف و تمجيد از مردم به خاطر نعمتي كه الله داده است، نكوهش مردم به خاطر آنچه الله تعالى عطا فرموده است.
- ششم: فرض است و بايد، مؤمن فقط از الله تعالى بترسد.
- هفتم: كسي كه الله را خشنود كند، هر چند مردم از او ناخشنود باشند، پاداش دارد؛ الله متعال از او خشنود مي شود و مردم را نيز از او خشنود مي نمايد.
- هشتم: كسي كه به خاطر خشنودي مردم، الله را خشمگين كند، مجازات مي شود؛ الله تعالى از وي ناراضي گشته و مردم را نيز از او ناراحت و خشمگين مي نمايد.

[۳۳] باب ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

- مؤلف \$ پس از بیان دو مقوله‌ی محبت با الله و ترس از الله، اظهار می‌دارد که رسیدن به مطلوب و نابودی مکروه، تنها با توکل ممکن می‌شود؛ تحقق و عملی نمودن عبادت نیز تنها با توکل انجام می‌گردد؛ توکل، والاترین جایگاه را دارد و انسان باید در همه‌ی کارها، با توکل همراه باشد.
- «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا»: عبارت «علی الله» که باید در پایان جمله می‌آید، در سرآغاز آمده است؛ این کار به معنای انحصار توکل بر الله می‌باشد و نیز کسی که توکل نداشته باشد، تبی از ایمان است؛ و چنانچه اعتماد و توکل بر غیر الله باشد، شرک اکبر محسوب می‌شود.

توکل: اعتماد راستین به الله تعالی و به کارگیری اسباب و عوامل مشروع؛ مؤمن باید به الله تعالی اعتماد راسخ و راستین داشته و برای رسیدن به اهدافش، از اسباب و عوامل مشروع بهره بگیرد؛ انواع توکل:

<p>وکالت: گفتن این عبارات درست نیست: بر فلانی توکل کردم، بر الله و فلانی توکل کردم؛ بلکه باید گفت: فلانی را وکیل قرار دادم و کار را به او سپردم؛ پیامبر ﷺ کارهای خصوصی و عمومی خویش را به دیگران می‌سپرد.</p>	<p>اعتماد بر فرد زنده با وجود احساس نیاز؛ این عملکرد، شرک اصغر است؛ مانند کسی که برای رزق و روزی خویش، بر کسی دیگر تکیه دارد و به او نیازمند است.</p>	<p>واگذار نمودن تمامی کارها به الله تعالی با اعتقاد بر این اصل که کسب سود و خوشی و نیز در امان بودن از آسیب و زیان، فقط در قدرت الله متعال است چنین اعتقادی در خصوص غیر الله، شرک اکبر است.</p>
---	---	---

دلیل نوم و سوم:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢٠﴾﴾

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيَمَارُتُهَا بِمَنْفَعَتِهِمْ يُفْقَهُونَ ﴿٢١﴾ مؤمنان همان کسانی‌اند که وقتی الله یاد شود، دلباشان برسد و چون آیاتش بر آنها خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر مالک خود توکل می‌کنند* همان‌ها که نیاز را ادا می‌کنند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢﴾﴾ ای پیامبر! الله برای تو و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، کافی است.

- ایمان در این جا کامل است؛ فرد بدون این ویژگی‌ها نیز مؤمن می‌باشد؛ اما با داشتن آن، مؤمن مطلق است.
- فقط الله برای تو و مؤمنان همراهت کافی است؛ پس همگی بر او توکل و اعتماد نمایید.

الله تعالی در این آیه و و بعد از آن، پنج ویژگی برای ایمان کامل برمی شمارد:

<p>به خاطر تعظیم و بزرگداشت الله، از او می ترسند؛ ترس از الله هنگام یاد کردن او، نشانه‌ی ایمان است.</p>	<p>﴿إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾</p>
<p>تأیید و فرمانبرداری آن‌ها بیشتر می شود؛ گاه انسان با قرائت برخی متون، بیشتر سود می برد.</p>	<p>﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾</p>
<p>فقط بر الله اعتماد و توکل می نمایند و از اسباب و عوامل هم استفاده می کنند.</p>	<p>﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾</p>
<p>نماز را کامل و راستین، ادا می نمایند؛ نماز در این آیه، تمام انواع را اعم از فرض و نفل شامل می شود.</p>	<p>﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾</p>
<p>يشمل الثناء من أنفق البعض ومن أنفق الكل، ومن أنفق الكل يدخل في الثناء إذا توكل على الله.</p>	<p>﴿وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ﴾</p>

دلیل چهارم:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾. هر کس بر الله توکل نماید، او برایش کافی است.

- الله تعالی برای مسائل مهمّش کافی است و کارش را به آسانی پیش می برد؛ اگر هم در انجام کارهایش اذیت و آزاری ببیند، قطعاً الله برایش بس است. پیامبر ﷺ سرور آنان است که بر الله توکل می نمایند؛ با این وجود، اذیت شد و آزار دید و باز هم به او زبانی نرسید.

دلیل پنجم:

ابن عباس رضي الله عنهما گفت: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛ سخن ابراهیم ﷺ است که می خواست در آتش بیفتد؛ برخی به رسول الله ﷺ گفتند: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَعَلُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَرَاذَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾» پس وی همین سخن ابراهیم ﷺ را فرمود. (روایت بخاری)

هذه القصة في نص القرآن، ابو سفیان که از احد بازگشت، تصمیم گرفت تا دوباره به پیامبر ﷺ و سارانش حمله کرده و به خیال خود نابودشان کند؛ پس به کاروانی را رسید؛ پرسید: کجا می‌روید؟ گفتند: به مدینه. گفت: به محمد و یارانش بگویند که قطعاً به سراغشان می‌آییم و نابودشان می‌کنیم. کاروان که به مدینه رسید، همین پیغام را رسانید. پیامبر ﷺ و یارانش گفتند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ سپس با حدود هفتاد سواره روانه شدند تا به حمراء الأسد رسیدند؛ اما ابوسفیان از نظرش برگشت و به مکه رفت؛ این حادثه، بدین معناست که الله برای پیامبر ﷺ و مؤمنان، کافی می‌باشد؛ چرا که بر ذات یگانه‌اش توکل و اعتماد نمود.

نکته:

کون ابن عباس رضي الله عنهما ممن يروي عن بني إسرائيل هو قول مشهور عند علماء المصطلح، لكن فيه نظر؛ فإن ابن عباس ممن ينكر الأخذ عن بني إسرائيل.

آیا اخبار و اطلاعات منقول از بنی اسرائیل را تأیید کنیم؟

۱. آن دسته از اخباری را که در دین تأیید شده بار و تأیید می‌کنیم.
۲. اطلاعاتی را که در دین جزو دروغ‌ها و اخبار ساختگی به شمار می‌روند، رد و تکذیب می‌کنیم.
۳. درباره‌ی اطلاعات و ماجراهایی که در دین، تأیید یا تکذیب نشده‌اند، سکوت می‌کنیم.

مسائل:

یکم: توکل و اعتماد بر الله، فرض است؛ زیرا الله تعالی، ایمان را منوط به آن قرار داد.

دوم: توکل و اعتماد، از شروط ایمان است.

سوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی انفال: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾

چهارم: بیان تفسیر این آیه: ﴿يَتَأْتِيَهَا النَّيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ﴾

پنجم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی طلاق: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

ششم: بیان عظمت و ارزش والای این عبارت که ابراهیم ﷺ و محمد ﷺ در هنگام مشکلات می‌گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

(انسان به هنگام سختی‌ها باید بر الله توکل نماید و اسباب و عوامل کارش را بجوید؛ پیروی از سنت پیامبر ﷺ به همراه ایمان، سبب می‌شود تا الله برای بنده‌اش کافی باشد).

[۳۴] باب: ﴿أَفَأَمْنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمُرُ اللَّهُ إِلَّا الْقَوْمَ الْخَيْرُونَ﴾

- این باب، شامل دو مقوله است: احساس امنیت از تدبیر الله و ناامیدی از رحمت الله؛ این دو نقیض یکدیگرند تا رهبویان راه الله را به دو خُلق ایمانی، آراسته نمایند؛ یکی خوف و دیگری رجا؛ از آیه چنین بر می آید:
- ۱. باید هوشیار باشیم که کردارمان چنان نباشد که نعمت‌های الاهی، عامل استدرج و فرورفتن در گناهان و عذاب الاهی گردد.
- ۲. بنده نباید از تدبیر و فتنه‌ی الله، احساس امنیت کند.

دلیل دوم:

﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ گفت: و چه کسی جز گمراهان، از رحمت صاحبش ناامید می‌شود.

- فقط کسی از رحمت الله ناامید می‌شود که در مسیر هدایت نباشد و حقوق الله را نداند؛ در حالی که الله سبحانه و زدیکترین است و ناامیدی، به معنای بدگمانی به الله می‌باشد؛ زیرا:
- ۱. توهین به قدرت اوست؛ چون هر کس یقین دارد که الله تعالی بر هر چیزی تواناست، انجام هیچ کاری را از او بعید نمی‌داند.
- ۲. توهین به رحمت اوست؛ چون هر کس یقین دارد که الله، رحیم است، برخورداری از رحمتش را بعید نمی‌داند.

دلیل سوم و چهارم:

ابن عباس رضی الله عنهما؛ نقل می‌کند که درباره‌ی کبائر، از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند؛ فرمود: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالْيَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ، وَالْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ» شرک به الله، ناامیدی از رحمت الله، احساس امنیت از مکر و تدبیر الله. از ابن مسعود چنین روایت است: «بزرگترین گناه کبیره: شرک ورزیدن به الله، احساس امنیت از تدبیر الله، ناامیدی از رحمت الله، نوامیدی از لطف الله» (روایت عبد الرزاق).

- «الشِّرْكُ بِاللَّهِ»: منظور هر دو شرک اکبر و اصغر است؛ شرک اصغر، از گناهان کبیره، بدتر و شدیدتر می‌باشد.
- «وَالْيَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ»: احساس امنیت از فتنه و مکر الله، بدین معناست که بنده از نعمت‌های الاهی برخوردار شود و رفته رفته در گناه فرو رود تا مجازاتش بیشتر گردد.
- «وَالْقَنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»: ناامیدی از رحمت الله، بدین معناست که بنده، رحمت الاهی را از خود و رسیدن به هدفش، دور و بعید بداند.
- «وَالْيَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ»: بدین معناست که بنده، رفع سختی‌ها و مشکلات را بعید بداند.

چکیده:

کسی که در راه الله گام می‌نهد، دو چیز بر او چیره می‌شود و از صاحب و مالکش دور می‌گرداند؛ یکی احساس امنیت از تدبیر الله و دیگری ناامیدی از رحمت الله. اگر بنده‌ای دچار مشکل شود یا چیزی دوست‌داشتنی و مهم را از دست بدهد، اگر الله لطف و نعمتش را به او عطا نفرماید، ناامیدی بر او چیره می‌شود و رهایی و حل مشکلش را بعید می‌داند و دست از تلاش می‌کشد. کسی که خود را از تدبیر و مکر الاهی در امان می‌داند، با وجود برخورداری از نعمت، سرکشی و گناه می‌کند؛ خودش می‌پندارد که در مسیر درست است؛ در حالی که به کار باطل و نادرستش ادامه می‌دهد. بی‌تردید، استدراج و فرو رفتن در عذاب الاهی، همین است.

مسائل:

اول: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی اعراف: ﴿ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ ﴾
 دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره حجرات ﴿ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴾
 سوم: کسی که خود را از تدبیر و مکر الاهی در امان بدانند، مرتکب گناه کبیره شده و هشدار شدیدی در پیش دارد.
 چهارم: الله متعال، نسبت به ناامیدی، هشدار سختی داده است.

[۳۵] باب: صبر بر آنچه الله مقدر نموده، از سر ایمان به الله است

انواع صبر:

صبر بر سختی‌هایی که الله مقدر نموده است: مانند مرگ عزیزان.	صبر و بردباری از انجام گناه: مانند دوری از شرک و کارهای حرام.	صبر در انجام دستورات الله: مانند نماز و روزه.
--	---	---

«صبر بر انجام دستور الله» پیش از دیگر انواع صبر بیان شد؛ زیرا بنده باید به آن پایبند باشد و دستوری را انجام دهد؛ سپس «صبر از انجام گناه» که بنده باید دست از انجام گناهان بکشد؛ بعد از آن، «صبر بر مقدرات الهی» که بنده در آن نقشی ندارد. گاهی «صبر از انجام گناه» سخت‌تر از «صبر بر انجام فرمان الله» می‌باشد.

عملکرد مردم در سختی‌ها:

متسخط (گناه کبیره؛ به کفر می‌انجامد) بالقلب (یغضب) واللسان (الدعاء بالویل والشبور) والجوارح (اللطم والشق والتف).	صبر (بنا بر اجماع، واجب است) صبر با قلب، زبان و جوارح. گرچه سخت و سنگین است، اما تحمل می‌نماید و صبر می‌کند.	خشنودی (مستحب) بنده در هنگام آسانی و سختی، از الله خشنود است؛ زیرا هر رویدادی را از حکم و حمت صاحبش می‌داند.	شکر (بالاترین مرتبه) مؤمن چنین معتقد است که این سختی‌ها، برای زدودن گناهان و افزایش پاداش و ایمان است و مشکلات بیشتر از این هم وجود دارد.
--	--	--	---

دلیل اول:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ «هر کس به الله ایمان دارد، (الله) قلبش را هدایت می‌نماید.» علقمه می‌گفت: منظور بنده‌ای است که مصیبت و سختی را از جانب الله می‌داند؛ پس خشنود است و آرام می‌گیرد.

• «يَهْدِ قَلْبَهُ»: آرامش نصیب او می‌نماید؛ قلب که آرام گیرد، جوارح نیز آرام و قرار دارند.

دلیل دوم:

مسلم از ابو هريره رحمه الله روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اِنَّتَنَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ، وَالنِّيَاحَةُ عَلَيَّ الْمَيِّتِ» دو رفتار در میان مردم وجود دارد که کفرآمیز است: دشنام و توهین به نسب و نوحه سرایی بر مرده.

- «الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ»: یعنی عیب گرفتن به نسب یا نفی کردن صفت خوب از آن که رفتاری کفرآمیز است.
- «وَالنِّيَاحَةُ عَلَيَّ الْمَيِّتِ»: نوحه سرایی به دلیل نارضایتی و خشم از مصیبت است.

دلیل سوم و چهارم:

بخاری و مسلم، این حدیث مرفوع را از ابن مسعود نقل می کنند: «لَيْسَ مَيِّتًا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَسَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ» کسی که بر صورت بزند، گریبان پاره کند یا مانند عصر جاهلیت رفتار کند، از ما نیست. انس رحمه الله روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ؛ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا، وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ؛ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى يُؤَاقِبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اگر بخواهد الله به بنده اش خیر برساند، مجازاتش را در دنیا انجام می دهد؛ و اگر بخواهد به بنده اش شر و بدی برساند، دست از مجازاتش می کشد تا روز قیامت، او را به سزای کار بدش برساند.

- «بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»: هر سخن یا رفتاری که از دوران جاهلیت باشد؛ مانند خراب کردن خانه، شکستن ظرف، ریختن غذا یا هر کاری که فرد هنگام نصیبت انجام دهد.
- «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ»: شر و بدی ذاتاً از الله نیست؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ» بلکه شر و بدی که الله نصیب انسان می کند، بنا بر حکمت اوست که نوعی خیر محسوب می شود.
- منظور حدیث، آرام نمودن شخص مصیبت دیده است تا بی تابی نکند؛ کصیبت، گاهی مایه ی خیر است؛ عذاب دنیا، از مجازات آخرت آسان تر می باشد؛ پس بنده باید الله را حمد و ستایش کند که عذابش را به آخرت موکول نفرموده است.

دلیل پنجم:

پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ؛ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا، وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السُّخْطُ» پاداش بزرگ، با امتحان و بلاى بزرگ همراه است؛ الله هر قومى را که دوست دارد، آنان را آزمایش می‌نماید و به بلاىی دچار می‌کند؛ آن‌گه خشنود باشد، خوشنودى و بهشت الله را در پیش دارد و هر که خشم گیرد و نارضاىتی کند، خشم الله را در پیش دارد. (ترمذى: حسن است).

• از این حدیث چنین برمی‌آید که:

۱. هر چه بلا و مصیبت سخت‌تر باشد و انسان صبر پیشه کند، پاداش او نیز بیشتر است.
۲. اگر الله گروهی را دوست بدارد، آنان را با آزمایش‌هایی در دین و دنیا، می‌آزماید.
۳. صفات محبت، خشم و خشنودی، برای الله اثبات گردید؛ این ویژگی‌ها همانند آنچه در میان انسان‌ها سراغ داریم، نیست و چگونگی آن بر ما پوشیده است.

مسائل:

اول: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی تغابن ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾
 دوم: صبر کردن بر آنچه الله مقدر می‌نماید، به خاطر ایمان به الله است.
 سوم: توهین به نسب و نفی ویژگی‌های خوب از آن که کفر اصغر محسوب می‌شود.
 چهارم: کسی که بر چورتش بزند، گریانش پاره کند یا همچون عهد جاهلیت رفتار کند، هشدارسختی در پیش دارد؛ زیرا پیامبر ﷺ از چنین کسی اعلام برائت نموده است.

پنجم: وقتی الله متعال مجازات بنده‌ای را در دنیا نصیبش کند، از خیرخواهی اوست.
 ششم: اگر الله تعالی مجازات بنده‌ای را در رستاخیز نصیبش کند، از خشم اوست.
 هفتم: الله تعالی، از روی دوستی و محبت، بنده‌اش را به مصیبتی دچار می‌نماید.
 الثامنة: اعلام نارضاىتی و خشم از حکمو آزمایش الاهی، حرام است.
 نهم: کسی که از مصیبت‌های الاهی خشنود باشد، الله از او خشنود می‌گردد.

[۳۶] ریا و دورویی

دلایل اول تا سوم:

[۱] الله تعالى می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ بگو: من فقط انسانی مانند شما هستم که به من وحی می شود که معبودتان، فقط یکی است.

[۲] از ابو هریره روایت است: «الله تعالى فرمود: أَنَا أَعْتَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ مَعِيَ فِيهِ غَيْرِي تَرَكْنَهُ وَشِرْكَهُ» من بی نیازترین ذاتی هستم که به شریک نیازی ندارم؛ کسی که کاری انجام دهد و غیر مراد آن با من شریک کند، او را با شرکش تنها می گذارم. (روایت مسلم).

[۳] از ابو سعید روایت است: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ؟» آیا شما را از چیزی باخبر کنم که بیش از مسیح دجال درباره‌ی آن هراس دارم؟ گفت: آری ای رسول الله؛ فرمود: «الشُّرْكَ الْخَفِيُّ؛ يَقُومُ الرَّجُلُ فَيُصَلِّي فَيُزِينُ صَلَاتَهُ؛ لِيَأْتِيَ مِنْ نَظَرِ رَجُلٍ» شرک پنهان است؛ مردی به نماز می ایستد و نمازش را به زیبایی ادای می کند تا در نگاه فردی، دیده شود (روایت احمد).

- «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ»: به پیامبر ﷺ دستور داده شد تا به مردم اعلام نماید که او نیز یک انسان است؛ عبارت «مِثْلُكُمْ» نیز تأکیدی بر این اعلام است؛ تنها تفاوتش با سایر مردم این است که بر او وحی می شود؛ پس باید از او اطاعت کنیم اما عبادت کردنش حرام است.
- «لِقَاءَ رَبِّهِ»: دیدار الله همراه با برخورداری از خشنودی و نعمت‌های او، تنها برای مؤمنان است.
- «عَمَلًا صَالِحًا»: کار شایسته‌ای که با اخلاص و درست باشد و از قوانین دین پیروی کند.
- «أَنَا أَعْتَى» من بی نیازترین هستم، دو معنا دارد:
 ۱. ریا حرام می باشد و کاری که از روی ریا انجام شود، باطل و نادرست است.
 ۲. الله بی نیاز می باشد و بزرگترین حق او بر بندگان، این است که چیزی را با او شریک نکنند.
- «الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»: فردی بسیار دروغ گو است و چشم راست ندارد.

پیامبر پیامبر ﷺ بیش از هراس از مسیح دجال، از ریا هراس داشت؟

۱. زیرا فتنه‌ی دجال، رویدادی آشکار است؛ اما ریا، امری پنهان می باشد. رهایی و در امان بودن از ریا، بسیار دشوار است.
۲. زیرا فتنه‌ی دجال در آخر الزمان روی می دهد؛ اما ریا در هر زمانی وجود دارد.
 ۱. خفیی و پنهان: در قلب صورت می گیرد؛ مانند ریا؛ شرک سرائر هم نامیده می شود.
 ۲. جلی و آشکار: با گفتار و کردار صورت می گیرد؛ مانند سوگند خوردن به غیر الله؛ با کردار رخ می دهد مانند خم شدن برای غیر الله.

ریا: کاری را برای شهرت یا دیده شدن انجام شود؛ ریا، رفتار منافقان است



علاج و راه خلاصی از ریا چیست؟

۱. تعظیم و بزرگداشت الله با یادگیری توحید و عمل به آن؛ زیرا انسانی که الله را بزرگ بدانند، به هیچ کسی توجه نمی کند.
۲. انجام ندادن آن کار به خاطر ترس از دچار شدن به ریا؛ زیرا شیطان، انسان را گرفتار ریا می کند یا از غیر الله می ترساند. ۳. دعا. ۴. انجام دادن کار به طور پنهانی.
۵. زیارت قبور؛ زیرا یادآور آخرت است؛ اما ریا به خاطر علاقه‌ی انسان به دنیا می باشد.

مسائل:

اول: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی کهف ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾
دوم: اگر امری غیر الاهی در کارهای انسان وارد شود، آن کار باطل می گردد.
سوم: از دلایل بطلان کاری که با ریا باشد، بی نیازی مطلق الله است.
چهارم: از جمله دلایل بطلان شرک، این است که الله، بی نیازترین ذات از شریک است.
پنجم: پیامبر ﷺ درباره‌ی یارانش از ریا هراس داشت؛ چه رسد به نسل های بعد از آنان.
ششم: پیامبر، ریا را چنین توضیح می دهد: مردی به نیاز می ایستد، نیازش را به درستی و زیبایی ادا می کند؛ اما با این هدف که دیگران او را ببینند.

[۳۷] انجام کار صالحی که به قصد دنیا باشد، نوعی شرک است

- این باب درباره‌ی کسی است که با انجام کار عبادی، نه در پی مدح و تمجید است و نه ریا می‌کند؛ بلکه الله را خالصانه عبادت می‌ناید؛ اما به قصد مال و مقام و سلامتی و ... در دنیاست؛ وی از آخرت غافل است و در پی سود دنیوی می‌باشد.
- مانعی ندارد که انسان در نماز، از الله تعالی درخواست دنیوی داشته باشد؛ اما نمازش نباید به این قصد باشد. زیرا چنین کاری، بسیار سخیف و نادرست است که کار اخروی را با هدف دنیوی انجام دهد.
- نکته: گاه برخی مرد که درباره‌ی فواید عبادت سخن می‌گویند، فواید دنیوی را بیان می‌کنند؛ اما فواید دنیوی نباید در عبادت، اصل قرار گیرد؛ بلکه اصل عبادت، رضایت الله و کسب ثواب اخروی می‌باشد.
- این باب، از ریا خطرناک‌تر و مهم‌تر است؛ زیرا ریا ممکن است فقط در نماز صورت گیرد؛ اما دنیاطلبی ممکن است در تمام امور عبادی رخ دهد.

عملکرد مردم درباره‌ی دنیاخواهی در امور عبادی:

جایز است؛ مانند تجارت برای هرید خانه.	انجام کار دنیوی برای دنیا:
مستحب است؛ مانند کشاورزی برای صدقه	انجام کار دنیوی برای آخرت:
بالاترین مرتبه را دارد و بهشت گوارای او باد.	انجام کار اخروی برای آخرت
اگر اصل با آخرت باشد، درست است: ﴿رَبَّنَا ءَاٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآٰخِرَةِ حَسَنَةً﴾.	انجام کار اخروی، برای دنیا و آخرت:
شرک اصغر است؛ مانند نماز خواندن برای مال و مقام.	انجام کار اخروی برای دنیا:

- هدف از انجام کار، چگونه درک می‌شود؟ کسی که در پی دنیا باشد، «إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ» اگر به مقصودش رسید، خوشحال است و اگر نرسید، خشمگین و ناخرسند.
- نکته: برخی مردم، تنها در هنگام نیاز و سختی به عبادت مشغول می‌شوند و همین که کارشان به نتیجه رسید، عبادت را رها می‌کنند.

دلیل اول:

الله تعالی فرمود: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا﴾

هر کس زندگی دنیا و زیبایی آن را بخواهد، کارهایشان را در آن به انجام می‌رسانیم.

این عبارات، مخصوص اسراء می‌باشد: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ، فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا) ای: امر، مشروط به خواست الله و در حق کس، است که الله بخواهد.

دلیل دوم:

ز ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تَعَسَّ عَبْدُ الدَّيَّانِ، تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهِمِ، تَعَسَّ عَبْدُ الْحَمِيصَةِ، تَعَسَّ عَبْدُ الْحَمِيَلَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رِضِي، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخَطٌ، تَعَسَّ وَأَنْتَكَسَ، وَإِذَا شَبِكَ فَلَا أَنْتَقَشَ، طَوْبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ قَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَشَعَّتْ رَأْسُهُ، مُعْبَرَةً قَدَمَاهُ، إِنْ كَانَ فِي الْحَرَّاسَةِ كَانَ فِي الْحَرَّاسَةِ، وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ، إِنْ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنَ لَهُ، وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ»

بندهی دینار زیان کرد، بندهی درهم زیان کرد، بندهی ظاهر زیان کرد، بندهی ائاث و وسایل، زیان کرد؛ اگر خواسته‌اش داده شود، خرسند است و اگر داده نشود، خشمگین و ناخشنود؛ زیان می‌کند و به سختی می‌افتد؛ اگر خاری در پایش فرو رود، توان بیرون آوردن ندارد؛ پاداش بهشت برای بنده‌ای است که افسار اسپش را در راه الله گرفته است، سرش غبار گرفته و پاهایش غبار آلود است؛ اگر در حال نگهبانی باشد، به درستی نگهبانی می‌کند؛ اگر در انتهایلشکر باشد، وظیفه‌اش را انجام می‌دهد؛ اگر شفاعت کند، شفاعتش را نمی‌پذیرند.

- «تَعَسَّ»: زیان کرد. دینار: پول طلا؛ دلیل نامگذاری به «عبدالدينار»: زیرا مانند برده‌ای که به اربابش وابسته است، به دینار و طلا وابسته می‌باشد. هم و تلاش چنین شخصی، طلا و دارایی اوست و آنرا بر فرمانبرداری از الله متعال، ترجیح می‌دهد.
- «الدَّرْهِمِ»: پول نقره.
- «الْحَمِيصَةِ»، «الْحَمِيَلَةِ»: کسی که به ظاهر و وسایلش توجه می‌کند.
- «إِنْ أُعْطِيَ رِضِي»: خوشحالی و خشم او، فقط به خاطر مال می‌باشد و چنین کسی، برده‌ی مال است.
- «وَأَنْتَكَسَ»: کارها خلاف چیزی که انتظار دارد، روی می‌دهد و شرایط برایش دشوار می‌گردد.
- «وَإِذَا شَبِكَ فَلَا أَنْتَقَشَ»: اگر حتی یک خار در پایش فرو رود، نمی‌تواند آنرا بیرون آورد.
- سه جمله ممکن است خبر باشند یا معنای دعا از آنها برداشت شود.
- «طَوْبَى»: بهترین حالت انسان؛ گفته شده که نام درختی در بهشت است؛ اما دیدگاه نخست، جامع‌تر است و بیشتر رواج دارد.

- «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: با این شرط که جهاد برای اعتلای کلمه الله و توحید باشد نه از روی حس و وطن دوستی و تعصب قومی.
- «أَشَعَّتْ رَأْسَهُ»: غبار راه الله، بر سرش نشست؛ هر چه در طاعت الله باشد، به حال و بدنش توجهی ندارد؛ پایش از رفتن در راه الله، غبارآلود است و آثار عبادت در آن پیداست؛ اگر با رنج و تکلف نباشد، پاداش می یابد. رسول الله ﷺ در همین مفهوم فرمود: «لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ» بوی دهان روزه دار، دگرگون می شود.
- «السَّاقَةِ»: قسمت آخر لشکر؛ معانی برگرفته از حدیث عبارتند از:
 ۱. به موقعیتش اهمیت نمی دهد؛ مقامی بالاتر از آن، مثلاً پیشاپیش لشکر، رانمی خواهد.
 ۲. اگر در حال نگهبانی یا در آخر لشکر باشد، حق را ادا کرده و وظیفه اش را انجام می دهد.
- «إِنْ اسْتَأْذَنَ»: در نزد مردم، مقام و شرافتی ندارد؛ اما در نزد الله از مقام و مرتبه برخوردار است.
- بنا بر حدیث، برخی از مردم، دنیا را عبادت می کنند و خشم و خرسندی آنان، به خاطر دنیاست؛ در این حدیث، مردم به دو گروه تقسیم می شوند:
 ۱. کسی که تنها در پی دنیا و مال اندوزی و خوشگذرانی است؛ دنیا و زیروش، قلب این فرد را در اختیار گرفته و آن را از یاد و عبادت الله، غافل کرده است؛ پس دنیا بر او مسلط می گردد و از کوچک ترین آسیب و اذیتی، خلاص نمی گردد.
 ۲. کسی که تمام تلاشش برای آخرت است؛ جهاد در راه الله، همین است. با این وجود، وظایفش را به طور کامل انجام می دهد و به کار خیر و درست، اهمیت می دهد و برای مردم شفاعت می کند.

مسائل:

- یکم: برخی انسان ها، برای رسیدن به دنیا، از اعمال اخروی استفاده می کنند.
- دوم: تفسیر این آیه از سوره ی هود: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا﴾ سوم: گاه برخی مسلمانان، عَبْدَ الدِّيَارِ وَالذَّرْهَمِ وَالْحَمِيصَةَ نام می گیرند چهارم: فردی که در پی دنیا باشد، اگر به خواسته اش برسد، خرسند می شود و اگر نرسد، خشمگین و ناسپاس می گردد.
- پنجم: عبارت «تَعَسَّ وَأَتَكَسَّ» می تواند به معنای نفرین یا فقط یک خبر باشد.
- ششم: «وَإِذَا شِئِكَ فَلَا أَنْتَقَشُ»: یا خبر است یا دعا و نفرین.
- هفتم: بیان ویژگی های مجاهد؛ این فرد، شایسته ی تعریف و ستایش است نه بندگان پول و مقام و قدرت.

[۳۸] باب: کسی که در حلال کردن حرام الله و حرام کردن حلال الله، از امیران و علما اطاعت کند؛ آنان را به جای الله، ارباب خود برگزیده است

انواع فرمانبرداری از علما و امیران در سرپیچی از فرمان الله:

<p>از روی نشاالگاهی از آنان پیروی می کند و می پندارد که حکم الله است.</p> <p>۱- اگر خودش توان تشخیص حق را داشت، پس سستی و کوتاهی کرده و گناهکار است.</p> <p>۲- نمی داند و نمی تواند بداند؛ از آنان تقلید می کند و می پندارد که حقیقت همین است؛ پس گناهی بر او نیست و معذور است.</p>	<p>کفر اصغر (پرتگاه افتادن در کفر اکبر)</p> <p>از آنان پیروی می کند؛ اما به حکم الله رضایت دارد و می داند که حکم الله برای بندگان، بهتر و برتر است؛ اما از هوا و هوس، حکم غیر الله را انتخاب می کند؛ کآن یزید و وظیفه، اگر حق مسلمانی را بگیرد، ظالم است.</p>	<p>کفر اکبر</p> <p>با خشنودی و رضایت، از آنان پیروی می کند، آنان را بر الله ترجیح می دهد، از حکم الله، ناخرسند و ناراحت است. هر گس وحی الله را ناپسند بداند، حکم غیر الله را همانند حکم الله و بهتر بداند، کفر ورزیده است.</p>
---	---	--

دلایل اول و دوم:

ابن عباس می گوید: «يُوشِكُ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْكُمْ حِجَارَةٌ مِنَ السَّمَاءِ». (نزدیک است که سنگی از آسمان، بر شما فرود آید). سخن رسول الله ﷺ است؛ اما دیگران می گویند: سخن ابوبکر و عمر است!.

احمد بن حنبل اظهار می نماید: «در گشفتن از کسانی که اسناد و درستی آن را می دانند؛ دیدگاه سفیان بر می گزینند. الله تعالی می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ پس کسانی که از فرمان او سرپیچی می کنند، بترسند که مبادا بلایی به آنان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند. آیا می دانید منظور از فتنه و بلا چیست؟ شرک است؛ اگر با سخن الله مخالفت ورزد و اندکی کینه در دلش جای گیرد، هلاک می شود».

- «سخن ابوبکر و عمر است!»: ثابت نشده که ابوبکر و عمر، با بیان دیدگاه خود، با شرع مخالفت کنند.
- «يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»: از دستورش روی می گردانند و بدان بی توجه هستند.

دیدگاه علما در خصوص تقلید:

واجب است زیرا با مرگ امامان چهارگانه، باب اجتناد، بسته شده است.	حرام است زیرا از سخنی بی دلیل و بی اساس پیروی می کنند.	جایز است (دیدگاه ارجح) وقت ضرورت و عدم توان تشخیص حکم، می توان از کسی که به دین و علمش اطمینان داریم، پیروی کنیم و در تمام مسائل، از دیدگاهش بهره ببریم.
--	---	---

دلیل سوم:

از عدی بن حاتم روایت است که این آیه را از پیامبر ﷺ شنید: ﴿ اَتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ رِبَاكَآبًا مِّن دُونِ اللَّهِ ﴾ وی می گوید: به پیامبر گفتم: ما آن‌ها را عبادت نمی کردیم؛ فرمود: «الْبَيْسَ يُحْرَمُونَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فُتْحَرِّمُونَهُ، وَيُحْلُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَتَحْلُونَهُ؟» آیا آن‌ها چیزی را که الله حلال نمود، حرام نکردند و چیزی را که الله حرام نمود، حلال ندانستند؟ گفتم: آری؛ فرمود: «فَيْلِكَ عِبَادَتُهُمْ» این کار، عبادتشان است. (روایت احمد و ترمذی که آنرا حسن دانسته است).

- «أَحْبَارَهُمْ»: عالم بسیار دانا «وَرُهَبَانَهُمْ»: عابد زاهد.
- «إِنَّا لَسَنَّا نَعْبُدُهُمْ»: نه برایشان سجده می کنیم، نه رکوع، نه قربانی و نه نذر. پیامبر ﷺ بیان نمود که اطاعت و فرمانبرداری، نوعی عبادت مقدر است.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی نور: ﴿ فَلَیَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ ﴾
دوم: تفسیر این آیه از سوره‌ی براءت: ﴿ اَتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ رِبَاكَآبًا ﴾
سوم: از معانی عبادت، اطاعت و فرمانبرداری است که عدی آنرا انکار می کرد.
چهارم: مثال ابن عباس از ابوبکر و عمرو مثال احمد از سفیان.
پنجم: اوضاع عوض می شود؛ تا جایی که بسیاری از مردم، عبادت راهبان را بهترین کار می دانند و آنرا ولایت نام می گذارند و عبادت عالمان را علم و فقه می شمارند. پس از مدتی، وضعیت چنان می گردد که افراد ناشایست و نادان، عبادت می شوند؛ پس باید از چنین اعمال برحذر باشیم و بدانیم که دین الله، باید حمایت و حفاظت گردد و از کسی که حلال الله را حرام می کند و حرام الله را حلال می داند، نباید اطاعت و پیروی کرد.

[۳۹] باب: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَرْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ وَمَا أَنزَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾﴾

ترجمه: آیا نگاه نمی کنی به کسانی که به گمان خود به آن چه بر تو و پیش از تو فرستاده شده، ایمان آورده اند؟ می خواهند قضاوت را نزد طاغوت ببرند در صورتی که دستور دارند که به طاغوت کافر شوند! و شیطان می خواهد که آنان را بسیار گمراه کند * و وقتی به آنها گفتند که به حکم الله و رسول باز گردید، منافقان را می بینی که بسیار از تو باز می دارند.

این باب، با مطالب پیشین مرتبط است؛ در مبحث قبل، حکم اطاعت از افرادی مطرح شد که حلال و حرام را به خواست خود تعیین می کردند و به فرمان الله توحهی نداشتند؛ در این باب، نادرستی عمل کسانی مطرح می شود که برای داوری، نزد غیر الله می روند.

﴿أَلَمْ تَرَ﴾: الله متعال، پیامبر ﷺ را با این سوال خطاب نمود تا امری را تأکید نماید یا شگفتی وی را از امری برانگیزد.

﴿يَرْعُمُونَ﴾: الله نفرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا»؛ زیرا آن ها ایمان نیاوردند؛ بلکه به خیال خود، می پنداشتند که ایمان آورده اند؛ اما در واقع تکذیب کردند.

﴿يُرِيدُ الشَّيْطَانُ﴾: منظور از شیطان، هر شیطان انسان یا جن می باشد.

﴿أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾: آنها را رفته رفته، به گمراهی دور و درازی می کشاند و از حق بسیار دور می کند.

﴿رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ﴾ به جای استفاده از ضمیر، نامشان را آورد؛ زیرا:

۱. این ها که می پندارند ایمان آورده اند، منافق هستند.

۲. از ویژگی های مؤمن واقعی این است که بدون ممانعت و بی توجهی، فرمانبرداری می کند؛ اما منافق چنین نیست.

۳. می خواهد توجه و تمرکز مخاطب را جلب نماید؛ زیرا یکنواختی در کلام، سبب غفلت و بی توجهی می شود.

• شیخ الإسلام ابن تیمیه \$ می گوید: این آیات، با رویکرد و رفتار کسانی که صفات الله را تأویل و تحریف می کنند، کاملاً منطبق می باشد؛ زیرا ادعا می کنند که به الله و فرستاده اش ایمان دارند؛ اما وقتی به آنان گفته می شود: به آنچه الله و فرستاده اش گفتند، رجوع کنید؛ انکار و سرکشی می کنند و می گویند: از فلائی و فلائی پیروی می کنیم. اگر کسی با آنان مخالفت کند، می گویند: در پی خوبی کردن و جلب توفیق هستیم و میان شنیده ها و دلایل عقلی، جمع بندی می کنیم.

دلایل نوم، سوم و چهارم:

الله متعال فرمود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ و وقتی به آنها گفته شد: در زمین

فساد و خرابکاری نکنید؛ گفتند: ما فقط اصلاحگر هستیم.

و می فرماید: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ و بعد از اصلاح زمین، در آن خرابکاری و فساد نکنید.

و نیز می فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَهْلِ يَبْغُونَ﴾ آیا قضاوت جاهلیت را می خواهند؟

- «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» : فساد و خرابکاری در زمین، دو گونه است:
 ۱. مادی و ملموس: مثل تخریب خانه‌ها و راه‌ها.
 ۲. معنوی: سرکشی و گناه؛ این، بدترین نوع فساد و خرابکاری در زمین است.
- «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» : این ادعای کسانی است که دعوت به الله را باطل و نادرست می‌خوانند؛ الله متعال در برابر ادعای مفسدان که فقط خود را اصلاح‌گر می‌دانند، فقط آنان را مفسد برمی‌شمارد نه دیگران را.
- «بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» : بعد از این که اصلاح‌گران، آن را اصلاح نمودند و سامان دادند؛ خرابکاری بعد از این اصلاح، مانند این است که در برابر دعوت علما، سلف صالح و حکام دیندار، بایستند.
- «أَفَحُكْمَ الْجَهْلِیَّةِ یَعُونَ» : این پرسش، برای سرزنش و توبیخ است؛ بدین معنا: فقط داوری و حکم دوره‌ی جاهلیت را می‌خواهند؟ جاهلیت دو معنا دارد: دوران پیش از اسلام، هر آنچه بر مبنای ناآگاهی باشد.
- «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا» : حکم و قضاوت هیچ کس، بهتر از حکم الله نیست؛ این عبارت، بهمعنای مبارزه‌طلبی و بطلان ادعای قضاوت غیر الله است.

دلیل پنجم:

از عبدالله بن عمرو روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ» زمانی ایمان می‌آوردید که خواست و میل شما، پیرو وحی باشد که برایتان آورده‌ام. نووی می‌گوید: حدیث صحیح است و در «کِتَابِ الْحُجَّةِ» آورده‌ایم.

دلیل ششم:

شعبی می‌گوید: میان یک منافق و یک یهودی، جدال شد؛ یهودی گفت: برای قضاوت، نزد محمد می‌رویم؛ وی می‌دانست که ایشان، رشوه نمی‌گیرد. منافق گفت: نزد یهودیان برویم؛ چون می‌دانست که آنان رشوه می‌گیرند؛ پس توافق کردند که نزد کاهنی در جُهینه بروند و شکایت نزد او ببرند؛ پس چنین نازل شد: ﴿الَّذِينَ يَرْمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنزَلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾.

گفته شده که این آیه، درباره‌ی دو مردی نازل شد که با یکدیگر اختلاف داشتند؛ یکی گفت: نزد پیامبر ﷺ برویم؛ دیگری گفت: نزد کعب بن اشرف برویم؛ در نهایت، نزد عمر رفتند و ماجرا را برایش بازگو کردند؛ وی به کسی که قضاوت رسول الله ﷺ را نمی‌پسندید، گفت: چنین بود؟ او گفت: بله؛ پس عمر او را کشت.

- «لَا يُؤْمِنُ»: منظور، ایمان کامل است؛ زمانی که به طور کامل، میل و رغبت نداشته باشد.
- برخی از علماء، این حدیث را ضعیف دانسته‌اند؛ اما مفهومش درست است.
- «مَنْ الْمُنَافِقِينَ»: کسانی که در ظاهر مسلمان و در باطن، کافر هستند.
- «الْيَهُودِ»: کسانی که پایبند دین موسی غ هستند؛ دلیل نامگذاری آن‌ها به «یهود»:
- ۱. چون گفتند: «إِنَّا هَدْنَا إِلَيْكَ» ما نزد تو باز گشتیم.
- ۲. چون به پدرشان یهود منتسب بودند.
- «إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ»: وی لفظ رسول را برای پیامبر ﷺ به کار نبرد؛ زیرا به رسالتش ایمان نداشت.
- «الرَّشْوَةَ»: مال یا چیزی که برای رسیدن به مقصودی، پرداخت شود.

مسائل:

- یکم: بیان تفسیر بخشی از سوره‌ی نساء که به درک مفهوم طاغوت کمک می‌نماید: ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ ﴾
- دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی بقره: ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ ﴾ در این آیه بیان شد که مفاق، سبب فساد در زمین است؛ این عملکرد منافقان است و شامل هر گونه سرکشی می‌شود.
- سوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی اعراف: ﴿ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ﴾
- چهارم: بیان تفسیر ﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ﴾ منظور از جاهلیت، هر رفتار و تفکری غیر از دین است که از جهت زشتی و بطلان، جاهلیت نامیده می‌شود و اساس آن، ناآگاهی و گمراهی است.
- پنجم: آشنایی با دیدگاه شعبی درباره‌ی شأن نزول آیه‌ی مذکور.
- ششم: توضیح ایمان راستین و دروغین؛ ایمان صادقانه و راستین، مشروط است به پذیرش کامل و تسلیم شدن در برابر حکم الله و رسول الله ﷺ؛ ایمان دروغین، مخالف این رفتار است.
- هفتم: بیان ماجرای عمر و فرد منافق.
- هشتم: ایمان زمانی کامل می‌شود که میل و خواست انسان، پیرو رفتار و سخنان رسول الله ﷺ باشد.

آزمون بخش هفتم (۹ باب)

سؤال پنجم: گزینه‌ی درست را با مشخص نمایید:

- ۱- باب نخست از بخش هفتم، پیرامون محبت است: درست نادرست
- ۲- برخی مردم، بعضی از اولیا و قبرها را همانند و یا بیشتر از الله دوست دارند و بزرگ می‌شمارند: درست نادرست
- ۳- اگر قلب کاملاً از محبت رسول الله ﷺ خالی شود، ... است. نقص در ایمان نفی اصل ایمان
- ۴- محبت به پیامبر ﷺ باید از محبت به پدر و فرزند و تمامی مردم، بیشتر باشد: درست نادرست
- ۵- از دلایل وجود لذت و شیرینی ایمان، محبت به خاطر الله خویشاوندی است.
- ۶- کسی که بعد از بعثت پیامبر ﷺ معتقد باشد که دین یهود و نصارا در نزد الله پذیرفته و مایه‌ی خرسندی است، وی از اسلام خارج شده و قرآن را دروغ شمرده است: درست نادرست
- ۷- مسلمان نسبت به کافر، بی‌توجه نیست و او را نصیحت می‌کند و برایش روشن می‌سازد که در مسیر گمراهی و برخلاف آیین موسی و عیسی می‌باشد: درست نادرست
- ۸- بغض و دشمنی با دشمنان الله به معنای نقض پیمان آن‌ها نیست: درست نادرست
- ۹- این سخن کیست: وقتی یک نصرانی را می‌دیدم، چشم به زمین می‌دوختم؛ چون دوست نداشتم دشمن الله را ببینم: امام احمد شیخ الاسلام ابن تیمیه
- ۱۰- این سخن کیست: فرد مؤمن باتقوا، دوست الله است: ابن قیم ابن قیّم
- ۱۱- ولایت عامّ الله بر بندگان، شامل مؤمن، کافر و تمام آفریدگان می‌شود: درست نادرست
- ۱۲- اگر فردی نماز بخواند و روزه بگیرد اما با دشمنان الله دوستی کند، به ولایت الله نمی‌رسد: درست نادرست
- ۱۳- مؤلف، باب محبت را پس از باب خوف آورد؛ زیرا عبادت، بر این دو متمرکز است: درست نادرست
- ۱۴- مردم در ترس از الله، به سه گروه افراطی، بی‌توجه و میانه‌رو تقسیم می‌شوند: درست نادرست
- ۱۵- ترس متعادل، انسان را فقط از انجام محرمات باز می‌دارد؛ اما اگر زیاد شود، انسان را از رحمت و مهر الله متعال ناامید می‌گرداند: درست نادرست
- ۱۶- آن کسی که به نشر و گسترش فحشا و منکرات کمک می‌رساند، از دوستان شیطان است:

- درست نادرست
- ۱۷- کسی که از الله بترسد، همه چیز از او می ترسند؛ و کسی که از الله پروا کند، همه چیز از او پروا می کنند؛ اما کسی که از غیر الله بترسد، از همه چیز هراس دارد: درست نادرست
- ۱۸- آباد کردن مسجد از نوع: حسنی معنوی هر دو مورد است.
- ۱۹- الله متعال در بسیاری از موارد، ایمان به ذات خود را در کنار ایمان به آخرت بیان نموده است زیرا مفهوم فرمانبرداری را دارد و مستلزم آن است: درست نادرست
- ۲۰- منظور از «أقام الصلوة» اقامه و خواندن نماز: واجب مستحب هر دو مورد است.
- ۲۱- توکل، نصف دین است: درست نادرست
- ۲۲- کدام عبارت درست است: بر تو توکل کردم تو را وکیل و کارساز قرار دادم بر الله و سپس بر تو، توکل کردم گزینه دوم و سوم
- ۲۳- توکل نوع است. ۳ ۴ ۵
- ۲۴- اعتقاد و توکل بر صالحانی که مرده یا غایب هستند، شرک است: اکبر اصغر
- ۲۵- اعتقاد و توکل بر کسی برای کسب رزق و روزی، اعتقاد از روی نیاز می باشد؛ این کار درست شرک اصغر، است
- ۲۶- پیامبر ﷺ سرور توکل کنندگان بود؛ با این وجود گاه دچار مشکل می شد دچار مشکل نمی شد و زیان می دید نمی دید؛ زیرا الله برایش کافی بود.
- ۲۷- ابن عباس^۳ از کسانی بود که از بنی اسرائیل روایت می کرد منکر روایت از بنی اسرائیل بود.
- ۲۸- کسی که از رحمت الله ناامید شود: گراه است هدایت نشده است سرگردان است و وظیفه اش در قبال الله را نمی داند همه موارد
- ۲۹- احساس امنیت از تدبیر الله، پرتگاهی بر لبه ی (بیم از عذاب الاهی امید به رحمت الاهی) است و ناامیدی از رحمت الله، پرتگاهی بر لبه ی (بیم از الله امید به الله) است.
- ۳۰- گناهان کبیره (معدوده محدودۀ) و در یک سطح قرار (دارند ندارند)، شرک اصغر، از این گناهان بزرگتر (است نیست)، مرتکب کبیره (مؤمن است ولی با ایمان ناقص به خاطر ایمانش مؤمن است و به خاطر گنااهش، فاسق مؤمن است کافر است گزینه یک و دو)، مرتکب کبیره (محبوب است مورد خشم است به اندازه ی ایمانش محبوب و به اندازه ی گنااهش مورد خشم است)، گناه کبیره با انجام کار خوب، از بین (می رود نمی رود)، همنشینی با مرتکب گناه کبیره که در حال ارتکاب به آن می باشد (جایز است ناجایز است)، آیا از برخی گناهان کبیره، می توان توبه کرد؟ (بله خیر).

- ۳۱- صبر چند نوع است ۳ ۴ ۵.
- ۳۲- بالاترین نوع صبر، خویشتن‌داری و صبر از نافرمانی الله است: درست نادرست
- ۳۳- ثمره و نتیجه‌ی حفظ باب صبر، خواندن آن در هنگام مصیبت و برای مصیبت‌دیده است: درست نادرست
- ۳۴- اگر دو ویژگی افراد کافر، در فرد مؤمن دیده شود، لزوماً کافر است: درست نادرست
- ۳۵- کافری که دو ویژگی افراد مؤمن را دارد، لزوماً مؤمن نیست: درست نادرست
- ۳۶- آمدن واژه‌ی «کفر» به صورت نکره، به معنای خروج از اسلام است نیست.
- ۳۷- مردم در هنگام مصیبت، چند مرتبه دارند: ۳ ۴ ۵
- ۳۸- گاهی نارضایتی و ناخشنودی، به کفر می‌انجامد: درست نادرست
- ۳۹- نارضایتی با صورت می‌گیرد: قلب، زبان و جوارح زبان و جوارح
- ۴۰- تفاوت یان صبر و رضایت، در حکم و سختی مصیبت است: درست نادرست
- ۴۱- گاهی ایبان انسان، با مصیبت‌ها زیاد می‌شود: درست نادرست
- ۴۲- الله متعال، شر را بنا بر حکمت خویش اراده می‌نماید و در این حالت، خیر محسوب می‌شود: درست نادرست
- ۴۳- روز رستاخیز را «قیامت» نام نهادند؛ به‌خاطر قیام: و برخاستن مردم از قبرهایشان و ایستادن شاهدان و برپایی عدل همه‌ی موارد
- ۴۴- مجازات شدن در دنیا، بهتر از مجازات آخرت است: درست نادرست
- ۴۵- جزای خاری که فرو رود، همانند شکست است: درست نادرست
- ۴۶- در هر صفت الله متعال، واجب است: اثبات دوری از بیان مثال و کیفیت همه‌ی موارد
- ۴۷- طعنه و توهین به نسب، است: عیب گرفتن به آن نفی آن هر دو مورد
- ۴۸- نشانه‌ی محبت الله به بنده‌اش، آزمایش اوست: درست نادرست
- ۴۹- حکم شرک برای ریا، از نوع است: اصغر اصغر که گاه به اکبر نیز می‌رسد
- ۵۰- ریا یعنی کسی کاری را انجام می‌دهد تا مردم او را ببینند؛ اما کسی که کاری را انجام دهد تا به گوش مردم برسد، ریا نکرده است. درست نادرست
- ۵۱- از راه‌های مبارزه با ریا و علاج آن، یاد کردن از مرگ و سختی‌های آن است: درست نادرست
- ۵۲- فردی می‌فهمد که مردم از عبادتش باخبر شده‌اند، پس شادمان می‌شود؛ این کار، ریا محسوب می‌شود: درست نادرست

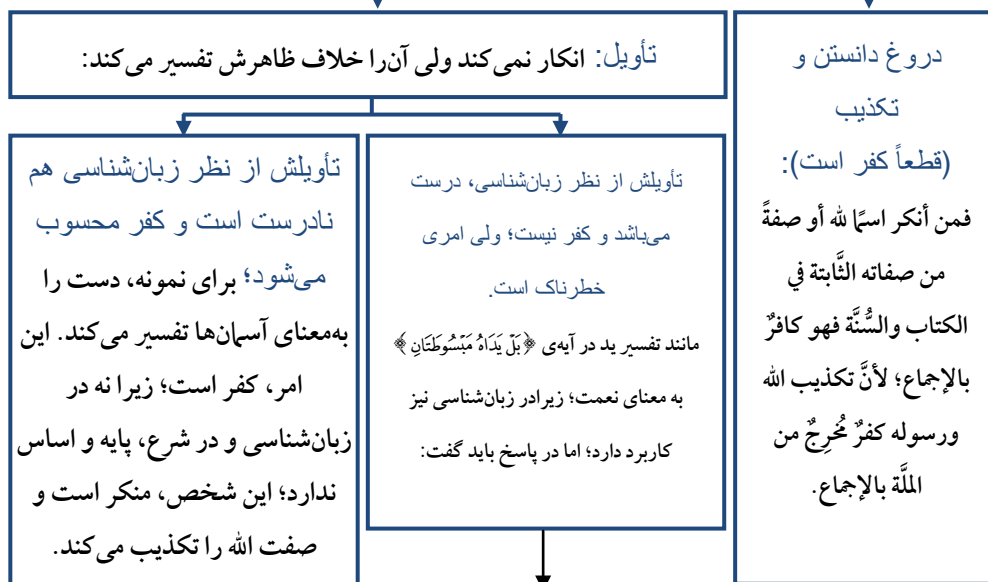
- ۵۳- خوشحالی انسان از طاعت و فرمانبرداری از الله، ریا است: درست نادرست
- ۵۴- فردی به خاطر خشنودی الله، صدقه می دهد و الله متعال نیز محبت و تمجید او را در قلب مؤمنان جای می دهد؛ چنین فردی: ریاکار است مخلص است
- ۵۵- به خاطر زیاد شدن اموالش، در راه الله صدقه می دهد: با کار اخروی، دنیا را می خواهد با انجام کار اخروی، در پی آخرت است
- ۵۶- اگر مؤمن بترسد که با انجام کار عبادی، گرفتار ریا می شود، انجام ندادن آن کار: جایز است شرک اصغر است.
- ۵۷- نامگذاری فرد به «بنده دینار» به چه معناست: دینار را عبادت می کند به خاطر دینار، به چیزی خشنود می شود یا خشم می گیرد؛ گویا آن را عبادت می کند
- ۵۸- دنیاخواهی با انجام کار اخروی، خطرناکتر از ریاست: درست نادرست
- ۵۹- آن چه را که یکی از طرفین شکایت به قاضی می دهد، محسوب می شود: هدیه ی کارکنان رشوه هر دو
- ۶۰- میان ریا در «لا إله إلا الله» و ریا در صدقه، تفاوتی نیست: درست نادرست
- ۶۱- درهم پول است: طلا نقره
- ۶۲- ثروتمندان و صاحب منصبان، شایسته ی مدح و تمجید هستند: درست نادرست
- ۶۳- کسی که با برخورداری از مال دنیا، خوشحال می شود و با فقدان مال، ناراضی و ناسپاس می گردد، دنیاخواه است: درست نادرست
- ۶۴- عالمان و امیران، به ترتیب چه وظیفه ای دارند: الزام و اجرا نمودن حکم/ راهنمایی و ارشاد راهنمایی و ارشاد/ الزام و اجرا نمودن حکم.
- ۶۵- ثابت نشده که ابوبکر و عمر، بنا بر دیدگاه خویش، با نصّ شرعی مخالفت کنند: درست نادرست
- ۶۶- تقلید کورکورانه و تعصب مذهبی، امری است: پسندیده ناپسند
- ۶۷- راهب و خَبر به ترتیب یعنی: بسیار عالم/ عبادت گزار زاهد عبادت گزار زاهد/ بسیار عالم.
- ۶۸- حدیث عدیّ رحمه الله با عبارت حرام کردن امر حلال، شروع شده است؛ زیرا بزرگتر از حلال کردن امر حرام محسوب می شود؛ البته این هر دو کار، حرام است: درست نادرست
- ۶۹- پیروی از عالمان و امیران، در چه صورت به معنای انتخاب آنان به عنوان رب و صاحب می باشد؟ مخالف شریعت الله باشد موافق شریعت الله باشد هر دو مورد.
- ۷۰- کراهت و ناپسند دانستن وحی الله، کفر است: اکبر اصغر
- ۷۱- «صدور حکم به آن چه الله نازل نفرموده، جایز است»؛ این اعتقاد، کفر می باشد: اکبر

- اصغر
- ۷۲- «حکم غیر الله مانند حکم الله یا بهتر از آن است»؛ این اعتقاد، کفر است: □ اکبر □ اصغر
- ۷۳- این توصیف کیست: اعتقاد دارد که حکم الله، بهترین است؛ اما از سر کینه‌ای که به شخص متهم دارد، حکمی می‌دهد که الله دلیلی بر آن نازل نفرموده است: □ کافر □ ظالم □ فاسق
- ۷۴- ﴿وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ﴾ منظور از شیطان، شیاطین.... است: □ انسان □ جن □ انسان و جن
- ۷۵- می‌پندارند که: □ ایمان آورده‌اند اما در واق تکذیب می‌کنند □ کردارشان خلاف گفتارشان است □ هر دو مورد
- ۷۶- مصیبت و مشکل، در امور است: □ شرعی □ دنیوی □ شرعی و دنیوی
- ۷۷- کسی که فرمانبردار الله و رسول الله ﷺ نیست و مانع اجرای دستور آنان می‌شود: □ مؤمن □ منافق
- ۷۸- بزرگترین فساد و خرابکاری در زمین، است: □ حسی و ملموس □ معنوی
- ۷۹- فساد و خرابکاری بعد از اصلاح، بزرگتر و شدیدتر از خود فساد است؛ هر چند که هدف اصلاح بعد از فساد باشد: □ درست □ نادرست
- ۸۰- جاهلیت یعنی: □ دوران پیش از بعثت □ جهل و ناآگاهی □ هر دو مورد
- ۸۱- رشوه حرام است؛ هر چند برای رسیدن به حق یا دور کردن باطل و ستم باشد: □ درست □ نادرست

هشتم:

[٤٠] باب جحد و انكار اسماء و صفات

انكار دو گونه است:



١. با ظاهر نص شرعی و اجماع سلف، در تضاد است و دلیلی ندارد.

٢. برای دست، ویژگی هایی بیان شده که نعمت و قدرت را با آن ویژگی ها توصیف نکرده است؛ مانند مثنی و جمع بودن، به هم آوردن و باز کردن.

٣. الله تعالی بر آدم منت نهاد و او را با دو دست خویش آفرید؛ اگر دست به معنای نعمت یا قدرت باشد، این آفرینش برای آدم فضیلت محسوب نمی شد و بر سایر آفریدگان، برتری نداشت.

- توحید اسماء و صفات: یگانه دانستن الله در آنچه خود را به آن نامیده یا توصیف فرموده و در قرآن یا بر زبان فرستاده اش محمد ﷺ. حی نموده است؛ به دو صورت اثبات و نفی صفات و اسم هایی که قابل تحریف، ردّ، بیان کیفیت و مثال زدن نیستند.

چرا به جای «تحریف» واژه‌ی «تاویل» را به کار نبرد؟

۱. زیرا در قرآن نیز به همین صورت بیان شده است و خلاف آن بیان نمی‌کنیم.
۲. به عدالت نزدیک‌تر است؛ زیرا کافران در تحریف هستند نه تفسیر و تاویل.
۳. تا مردم هم از آنان بیزار و دور باشند؛ تحریف‌کنندگان و کافران، از این که اهل تاویل خوانده شوند، خرسند می‌گردند.
۴. هر تاویلی، ناپسند نیست؛ اگر مستدلّ باشد، درست و مقبول است؛ اگر هم دلیلی بر آن نباشد، نادرست و مردود؛ اما هر تحریفی، ناپسند و مردود است.

چرا تمثیل و مثال زدن، مردود است؛ اما تشبیه، رد نشده است؟

۱. تمثیل و مثال آوردن، بنا بر نصّ قرآن، کاملاً ردّ و باطل است؛ اما تشبیه چنین نیست.
۲. نفی کردن و باطل دانستن تشبیه، به طور کامل، درست نیست؛ زیرا میان موجودات، تفاوت‌ها و شباهت‌هایی وجود دارد.
۳. مردم درباره‌ی عنوان تشبیه اختلاف نظر دارند؛ برخی برای اثبات صفات، از تشبیه استفاده می‌کنند.

اسم: برگرفته از:

۱. «سُمُو» به معنای بلندی است؛ آن چه را که اسم برایش قرار می‌دهیم (سُمًا)، بر بلندی قرار دارد و ظاهر و آشکار است.
۲. «سِمة» و نشانه است؛ اسم، نشانه و علامت سُمًا می‌باشد.

تفاوت میان اسم و صفت:

- «اسم»، چیزی است که الله بدان نامیده می‌شود و «صفت» چیزی است که الله با آن توصیف می‌گردد.

چرا توحید اسماء و صفات را می‌آموزیم؟

۱. تا توحید را محقق نموده و عملی سازیم؛ فرد موحد باید الله را در انواع سه‌گانه‌ی توحید، یکتا بداند.
۲. زیرا ماهی زنده بودن قلب است و بلکه بزرگترین چیز برای حیات آن می‌باشد؛ والاترین دانش‌ها برای شناخت الله متعال می‌باشد.
۳. سبب ورود به بهشت است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱ الله، نود و نه اسم دارد؛ کسی که آن‌ها را برشمارد، وارد بهشت می‌شود.
۴. زیرا اصلی می‌باشد که سلف نیز بدان پایبند بودند.
۵. تا همانند گروه‌های گمراه، دچار اموری مانند تمثیل و تعطیل و ... نشویم.
۶. تا با آن‌ها دعا کنیم و الله را فرا بخوانیم؛ زیرا الله تعالی فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۲ الله، اسم‌های پسندیده‌ای دارد؛ او را با آن‌ها فراخوانید.

تحريف: تغيير دادن چیزی که باید برای الله اثبات گردد

<p>در لفظ: مانند تحريف لفظ جلاله‌ی «الله» (مرفوع) به «الله» (منصوب) در آیه‌ی ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْوِيمًا﴾ منکر صفت کلام برای الله هستند و می‌پندارند که این کلام، از موسی بوده است؛ در پاسخشان باید پرسید: ﴿وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ به چه معناست؟ چون پاسخی ندارند، سکوت می‌کنند و ادعایشان نادرست است.</p>	<p>در معنا: مثلاً کسی می‌گوید: دست الله، به معنای نعمت اوست.</p>
---	--

تعطیل: انکار اسم یا صفتی از الله

<p>تعطیل کلی: مانند جهمیة که تمام صفات الله تعالی را انکار می‌کنند.</p>	<p>تعطیل جزئی: مانند اشاعره که برخی از اسماء و صفات را انکار می‌کنند.</p>
---	---

تکییف: بیان کیفیت و چگونگی:

<p>با قلب: چیزی را تصور و تخیل کند.</p>	<p>با دست: چیزی را ترسیم کند.</p>	<p>تعبیر با زبان: چیزی را با زبانش توصیف کند.</p>
---	-----------------------------------	---

مفاهیم و دلالت‌های اسم بر مسمّ:

<p>التزام: به معنای چیزی خارج از مسمّای خود است.</p>	<p>تضمّن: بخشی از مسمّای خود را شامل می‌شود.</p>	<p>مطابقه: بر تمام مسمّای خود، منطبق است.</p>
--	--	---

مثال: «خالق» به طور کامل بر ذات الله منطبق است، بنا بر صفت خلق کردن و آفریدن، دلالت تضمّن دارد، چون علم و قدرت الله را می‌رساند، دلالت التزام دارد؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْطَرُ بَيْنَهُنَّ لِيُعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ الله، ذاتی است که هفت آسمان و زمین را مانند آن‌ها آفرید؛ فرمان در میانشان فرود آمد تا بدانید که الله، بر هر چیزی تواناست؛ و این که الله، بر همه چیز علم و آگاهی دارد.

اسماء و صفات را چگونه بیاموزیم؟

۱. علم، نوعی عبادت است؛ پس باید مطابق روش پیامبر ﷺ و صحابه ث باشد.
۲. هدف از آموزش، باید تعظیم و بزرگداشت الله باشد؛ وقتی درباره‌ی استواء از اما مالک \$ سوال کردند، سرش را پایین انداخت و عرق بر چهره‌اش نمایان شد؛ زیرا درباره‌ی امر عظیمی از وی پرسیدند.
۳. چیزهایی را که صحابه ث در آن کند و کاو نکردند، پرس و جو نمی‌کنیم.
۴. ابتدا استدلال و سپس اعتقاد؛ مخالفان اهل سنت، ابتدا اعتقاد خود را شکل می‌دهند و سپس به دنبال دلیل می‌روند؛ و چون دلیلی نمی‌یابند، دروغ می‌پردازند و بدعت می‌سازند.
۵. مطابق روش امام شافعی \$ عمل می‌کنیم: «أَمِنْ تَهْتِدِ» ایان بیاور، تا هدایت شوی؛ به الله و آنچه فرموده، مطابق منظور و هدف الله، ایان بیاور؛ همچنین به رسول الله و آنچه از جانب او آمده، مطابق منظور و مراد رسول الله ﷺ ایان بیاور.

برخی متعلقات اسماء و صفات:

۱. اسماء الله تعداد مشخصی ندارند: زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «أَوْ اسْتَأْذَنَتْ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ» یا آنچه در علم فیب، نزد خود برگزیدی. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا» الله، نود و نه اسم دارد؛ این فرموده به معنای انحصار تعداد اسم‌ها نیست؛ مثال: صد اسب را برای صدقه آماده کردم.
۲. اسماء الله، هم علم هستند و هم صفت: اسم‌های الله، فقط اسم و نام نیستند؛ از آن جهت که به ذات الله اشاره دارند، اسم هستند و از آن جهت که ویژگی الله را توصیف می‌کنند، صفت هستند؛ اما نام افراد، قراردادی بوده و چنین ویژگی‌ای را ندارد.
۳. اسماء الله، مترادف و مجزا هستند: چون همگی بر ذات الله اطلاق می‌شوند، مترادف هستند؛ زیرا همگی به یک مسما اشاره دارند؛ سمیع و بصیر و حکیم، همگی به الله باز می‌گردد؛ اما چون معانی آن‌ها متفاوت است، مجزا هستند.
۴. اسماء الله، بر ذات و معنا دلالت دارند: باید به اسم‌های الله ایان داشته باشیم، به ویژگی و توصیفی که آن اسم دربر می‌گیرد ایان داشته باشیم و به تأثیر و جکمی که این صفت شامل میش می‌شود، ایان داشته باشیم؛ البته در صورتی که آن اسم، متعدی بوده و اثرش بر چیزی قرار گیرد؛ برای نمونه، سمیع؛ ایان داریم که اسم الله است، ایان داریم که الله صفت شنیدن را داراست، ایان داریم که چیزی را می‌شنود؛ اما اگر اسم، متعدی نباشد و اثرش محدود به ذات باشد، مانند عظیم و حی و جلیل، فقط اسم و صفت برای الله اثبات می‌گردد و اثر و حکمی ندارد.
۵. صفات، بیشتر از اسماء هستند: زیرا هر اسمی، به معنای یک صفت است؛ اما هر صفتی، اسم نیست؛ الله متعال به دو ویژگی کلام و اراده، توصیف شده است؛ اما اسم متکلم و مرید ندارد.
۶. هر آنچه الله خود را بدان توصیف نموده، حقیقت دارد؛ اما بیان مثال و کیفیت برای آن ممکن نیست.

دلیل اول:

الله تعالی فرمود: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ آنان، به نام «الرحمن» کفر ورزیدند.

- کفار قریش، این اسم را نپذیرفتند؛ اما به مسمای آن که الله باشد، اقرار داشتند.
- از این آیه می توان استدلال نمود که انکار هر یک از اسماء الله تعالی، منجر به کفر می شود.

دلیل دوم:

در صحیح بخاری از علی روایت شده است: «حَدَّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، أَتَرِيدُونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟!» با مردم، با آنچه می دانند سخن بگوئید؛ آیا می خواهید که الله و فرستاده اش را تکذیب کنند؟

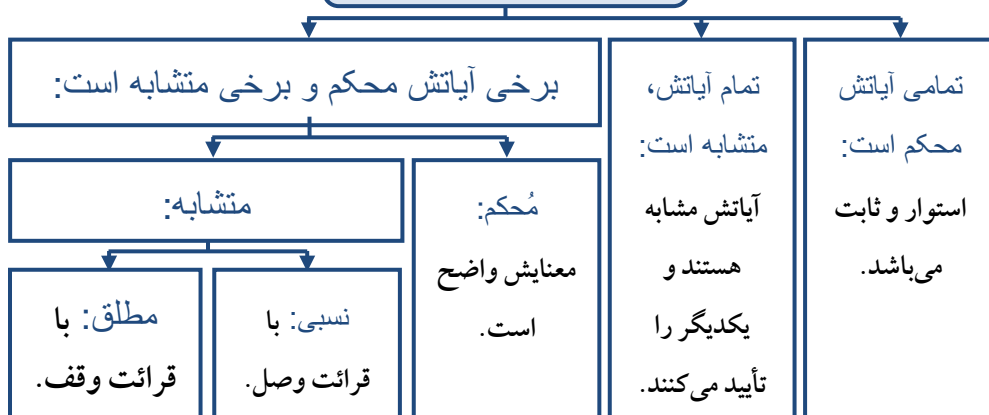
- دعوتگر باید به سطح درک مخاطبش نگاه کند و خود را هم طراز او در نظر گیرد تا بتواند متناسب با درکش سخن بگوید؛ باید دعوت را به آرامی انجام دهیم تا سخنان را با اطمینان و آرامش بپذیرند و عمل نمایند.

دلیل سوم:

عبد الرزاق از معمر از ابن طاووس از پدرش از ابن عباس روایت می کند که مردی را دید که وقتی حدیثی از پیامبر ﷺ درباره ی صفات الله شنید، از روی اعتراض، به ریشه افتاد؛ پس پرسید: «مَا فَرَّقُ هَؤُلَاءِ؟ يَجِدُونَ رِقَّةً عِنْدَ مُحْكَمِهِ، وَيَهْلِكُونَ عِنْدَ مُتَشَابِهِهِ» ترس اینها چیست؟ آیات محکم قرآن را با آرامش می پذیرند و در آیات متشابهه (با تشبیه و تأویل) نابود می شوند.

- «مَا فَرَّقُ»: ترس این بدعت گزاران گمراه، از اثبات صفاتی که برایشان تلاوت می شود، چیست؟ چرا همان طور که الله و پیامبر ﷺ، آن ها را برای ذاتش اثبات نمود، برای الله ثابت نمی دانند؟

برخی ویژگی‌های قرآن



۱. قرآن را مُحکم نامیده‌اند: یعنی در آن ایرادی نیست، در اخبارش دروغ نیست و در احکامش سستی نیست؛ الله تعالی فرمود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ سخن پروردگارت، با راستی و عدالت انجام یافت.

۲. قرآن را متشابه نامیده‌اند: یعنی اصالت و کمال آیاتش، مانند هم است؛ آیه‌ها، یکدیگر را تأیید می‌کنند و تناقضی در آن نیست. الله تعالی فرمود: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ الله، بهترین سخن را به صورت کتابی متشابه نازل فرمود.

۳. برخی آیات قرآن را محکم و برخی را متشابه نامیده‌اند؛ محکم بدین معنا که مفهومش واضح و روشن است و متشابه، معنای واضحی ندارد. متشابه بر مبنای قرائت وصل یا وقف، دو گونه است: مطلق و نسبی. ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ تأویل و تفسیرش را فقط الله می‌داند:
 ○ مطلق: فقط الله می‌داند؛ مانند کیفیت و چگونگی صفاتش و واقعیت و ماهیت بهشت.
 ○ نسبی: صاحب‌نظران از آن آگاهند و برای دیگران، متشابه است.

در قرآن، چیزی که معنایش برای همه‌ی مردم متشابه و پوشیده باشد، وجود ندارد؛ اما اشتباه در فهم و برداشت روی می‌دهد. بدین خاطر است که ابن عباس می‌گوید: «من از صاحب‌نظرانی هستم که تأویلش را می‌دانند» این سخن، به معنای مدح و خودپسندی نیست. مردم باید بدانند که در قرآن، چیزی که معنایش قابل درک نباشد، وجود ندارد؛ در این صورت، تمام امت اسلام، از رسول الله ﷺ گرفته تا آخرین مسلمان، معنای قرآن را نمی‌فهمیدند و صفات و اسماء الله را درک نمی‌کردند.

دلیل چهارم:

وقتی قریش واژه‌ی «الرحمن» را از رسول الله ﷺ شنیدند، آنرا انکار کردند؛ پس الله متعال درباره‌ی آنها چنین فرمود: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ آنان الرحمن را انکار کردند.

مسائل:

یکم: انکار هر یک از اسماء و صفات، سبب نفی ایمان می‌شود.
دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی رعد: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾.
سوم: دعوتگر باید متناسب با درک و فهم مخاطبش سخن بگوید.
چهارم: اگر سخن متناسب با درک مخاطب نباشد، به تکذیب الله و فرستاده‌اش می‌انجامد؛ هر چند انکار و تکذیب، عامدانه نباشد.
پنجم: ابن عباس بیان نمود که انکار برخی از اسماء و صفات الاهی، سبب هلاکت منکر می‌شود.

آزمون بخش هشتم (یک باب)

سؤال اول: گزینه‌ی درست را علامت بزیند و یا جای خالی را پر کنید:

- ۱- انکار اسماء و صفات، دو نوع سه نوع، می‌باشد؛ فتاوت میان اسم و صفت این است که اسم، چیزی می‌باشد که الله خود را با آن نامیده است و صفت، توصیفی می‌باشد که از خود بیان نموده است: درست نادرست.
- ۲- انکار اسم یا صفتی که در قرآن و سنت آمده، کفر است: اکبر اصغر.
- ۳- «اسم» از چه چیزی مشتق می‌شود: سُمُو و بلندی سِمَة و نشانه هر دو.
- ۴- اسماء الله ۵ هستند: عَلم صفت علم و صفت.
- ۵- نام‌های بندگان، هستند: علم صفت علم و صفت.
- ۶- انواع دلالت‌ها و مصادیق اسم، است: مطابقه تضمّن التزام همه‌ی موارد.
- ۷- اسماء الله هستند: مترادف مجزّا مترادف و مجزّا.
- ۸- تعداد اسماء الله مشخص می‌باشد: درست نادرست.
- ۹- صفات الله، بیشتر از اسماء او هستند؛ زیرا هر اسم، یک صفت است: درست نادرست.
- ۱۰- الله تعالی صفات بسیاری دارد که جزو اسماء او محسوب نمی‌شود. درست نادرست.
- ۱۱- القول بنفی التّمثیل أحسن من القول بنفی التّشبیه: صح خطأ.
- ۱۲- دلایل آموزش اسماء و صفات را بنویسید: ۱- ۲-
- ۳- ۴- ۵-
- ۱۳- آموزش اسماء و صفات چگونه است؟ ۱- ۲-
- ۳- ۴-
- ۱۴- سخنی که فراتر از درک مخاطب باشد، نباید بیان شود؛ هر چند مخاطب به آن نیاز داشته باشد. درست نادرست.
- ۱۵- ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ یعنی:
- ۱۶- صفات از نظر معنا، محکم است؛ یعنی معنایشان واضح می‌باشد؛ اما از نظر کیفیت، متشابه

- مطلق می باشد و فقط الله متعال از چگونگی و کیفیت آن‌ها باخبر است. درست نادرست.
- ۱۷- ویژگی «مُحکم» اگر به تنهایی برای قرآن به کار رود، به چه معناست: چیزی که معنایش واضح و روشن است چیزی که در آن ایراد و نقصی وجود ندارد.
- ۱۸- ویژگی «مُشابه» اگر به تنهایی برای قرآن به کار رود، یعنی آیاتش در اصالت و کمال، شبیه به یکدیگرند: درست نادرست.
- ۱۹- تشابه نبی آیات، به معنای پوشیده بودن معنا بر همه است و تشابه مطلق، به معنای پوشیده بودن معنای آیه بر برخی افراد: درست نادرست.
- ۲۰- معنای تمام آیات قرآن، قابل دسترسی می باشد: درست نادرست.
- ۲۱- دعوتگر باید به سطح درک مخاطب بنگرد و خود را در جایگاه آن‌ها قرار دهد درست نادرست.
- ۲۲- در قرآن آیه‌ای وجود ندارد که معنایش بر همه پوشیده باشد (درست نادرست) برخی حقایق که الله متعال از غیب خبر می دهد، بر برخی همه‌ی مردم، پوشیده است.
- ۲۳- چرا ابن عباس می گوید: (أنا من الراسخين في العلم الذين يعلمون تأويله)؟
.....
- ۲۴- از بدترین سخنان اهل بدعت این است که می گویند آیات صفات، قابل درک نیست؛ این سخن، پیامبر و صحابه را به ناآگاهی متهم می کند و قرآن را دروغ می شمارد و سخن‌پردازی فلاسفه است: درست نادرست.
- ۲۵- از نشانه‌های اهل باطل ایناست که محکم را می پذیرند و متشابه را انکار می کنند: درست نادرست.
- ۲۶- سه مورد از قواعد بحث اسماء و صفات را بنویسید:
۱-
۲-
۳-

سؤال دوم: واژه‌های ستون أ را به توضیح مناسبش از ستون ب ارتباط دهید:

ب	أ
به معنای انکار است؛ دو نوع می باشد: تکذیب و أوایل.	۱ تحریف
بیان با زبان، ترسیم با دست و تصوّر با قلب.	۲ تأویل

در اصالت و کمال به هم شباهت دارند و یکدیگر را تأیید می کنند.	تعطیل	۳
تغییر چیزی که باید برای الله اثبات گردد؛ یا لفظی است یا معنوی.	محکم	۴
انکار اسم یا صفتی که باید برای الله اثبات گردد (کلی و جزئی)	متشابه	۵
ایراد و نقص ندارد؛ نه اخبارش دروغ است و نه احکامش، ستم.	تکیف	۶
اگر با دلیل باشد، مقبول و درست است و گر نه، باطل و مردود.	جحد	۷

نهم: سخنان نهی شده و شرک‌آمیز (۲۶ باب)

- این، بزرگترین بخش کتاب است؛ زیرا روش مؤلف چنین است که ابتدا به بیان کلیات و سپس جزئیات می‌پردازد.
- در این بخش، برخی سخنانی نهی شده و شرک‌آمیز و کارهای شرک‌آمیز بیان می‌شود. محور کار مؤلف، شرک اصغر است؛ زیرا امری پنهان می‌باشد و نیز بیشتر به بحث کفران نعمت می‌پردازد؛ زیرا امصادیق بسیاری دارد.

[۴۱] بَابُ ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ تَوَكَّرُوهَا﴾
(کفران نعمت، رفتار شرک‌آمیز است)

مُجَاهِدٌ در مفهوم این آیه می‌گوید: «مثلاً فردی می‌گوید: این دارایی من است که از پدرانم به ارث برده‌ام»، عون بن عبدالله بیان می‌نماید: «برخی می‌گویند: اگر فلانی نبود، چنین و چنان نمی‌شد» ابن قتیبه اظهار می‌دارد: «کفار می‌گویند: این به خاطر شفاعت معبودان ماست».

- نعمت، آزمایش است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ و شما را با فتنه‌های خوب و بد می‌آزمایم.
- اگر نعمتی را که خالق عطا نموده به غیر او نسبت دهیم، به اصل توحید خدشه می‌زند: [۱] در توحید ربوبی: نسبت نعمت به مخلوق، بدین معناست که آن نعمت از طرف مخلوق است نه خالق. [۲] در توحید عبادی: این نسبت سبب می‌شود تا بنده، شکرگزار خالق نباشد.
- «می‌گویند: اگر فلانی نبود، چنین و چنان نمی‌شد»: اگر این سخن، بیان خبری راست و واقعی باشد، اشکالی ندارد.

نعمت، آزمایش است؛ چگونه در آن سربلند باشیم؟

پس از برخورداری از

نعمت:

باید با قلب و زبان جوارح،

شکرگزار الله باشیم.

پیش از برخورداری از نعمت:

نعمت را باید از الله بخواهیم و تنها متوجه او باشیم؛ برخی مردم

گمان می‌کنند که با معرفی شخص و الامقامی به نعمتی می‌رسند؛

پس روزی را مانند بهشت، فقط از الله می‌خواهیم.

رفتار مردم در نسبت دادن نعمت:

<p>شرك اكبر: به سبب پنهانی نسبت می دهند که هیچ تأثیری ندارد.</p>	<p>شرك اصغر: آن را به سبب واضحی نسبت می دهند؛ اما آن سبب، از نظر شرعی و حسی ثابت نشده است.</p>	<p>صحيح: آن را به سببی نسبت می دهند که از شرع و حس، ثابت و درست باشد. این کار با دو شرط جایز است:</p>
--	--	---

<p>شکرگزاری از نعمت دهنده را از یاد نبرند.</p>	<p>با این اعتقاد باشد که آن سبب، به خودی خود مؤثر نیست.</p>
--	---

دلیل دوم:

ابو العباس پس از حدیث زید بن خالد (الله تعالی فرمود: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ...»)) می گوید: «موارد بسیاری در قرآن و سنت وجود دارد که الله متعال کسی را نکوهش می نماید که نعمت را به مخلوق نسبت می دهد و به الله شرک می ورزد».

برخی از سلف گفته اند: «مانند این سخن: باد خوب و موافق بود، کشتی بان مهارت داشت؛ و چنین جملاتی که مردم به زبان می آورند».

مسائل:

یکم: شناخت نعمت و انکار آن؛ کافران، خوب می دانند که نعمت از جانب الله است؛ اما آن را به غیر الله نسبت می دهند و با این کار، انکارش می کنند.

دوم: نسبت دادن نعمت به غیر الله، در سخنان مردم زیاد است.

سوم: انکار نعمت، به معنای انکار اعطای آن از وی الله است نه انکار خود نعمت؛ زیرا نعمت وجود دارد اما عطا کننده نعمت را غیر الله می دانند.

چهارم: دو امر متضاد، در قلب جای گرفته اند؛ شناخت نعمت و انکار آن.

[٤٢] باب ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (تفسير ند)

- در عبادت الله، همتا و نظیری برایش قرار ندهید؛ در حالی که می دانید در ربوبیت و پادشاهی خود، نظیر و ماندنی ندارد. این نخستین آیه است که انسان را به توحید فرامی خواند و از شرک باز می دارد.

ابن عباس می گوید: (انداد، شرکی پنهان تر از موریانه‌ی کوچک سیاه بر سنگی سیاه در تاریکی شب است. مثلاً کسی می گوید: به الله و جانت سوگند، به جانم قسم. اگر این سگ نبود، دزدان به ما حمله می کردند، هر چه الله و تو بخواهید، اگر الله و فلانی نبودند؛ این سخنان، شرک امیز هستند. (روایت ابن ابی حاتم)

- «أَخْفَى مِنْ...»: این بلیغ ترین و رساترین بیان در توصیف پنهانی بودن شرک می باشد؛ از الله متعال خواستاریم که ما را از چنین مصیبتی پناه دهد.

دلیل دوم:

از عمر بن خطاب روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ خَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ». کسی که به غیر الله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است. (ترمذی: حسن؛ حاکم: صحیح)

دلیل سوم:

ابن مسعود می گوید: «اگر سوگند دروغ به الله یاد کنم، برایم محبوب تر است از این که سوگند راست به غیر او یاد کنم».

- «كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»: اگر معتقد باشد که آن چه بدان سوگند خورده، در عظمت همانند الله، است، کفر و شرک او اکبر است؛ در غیر این صورت، اصغر می باشد.
- ابن مسعود رحمه الله هیچ یک از آن دو حالت را دوست ندارد؛ اما مجازات شرک، بسی بزرگتر از مجازات دروغ است؛ زیرا شرک، بخشیده نمی شود.

دلیل چهارم:

از حدیفه رحمه الله روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَقُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ فُلَانٌ، وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شَاءَ فُلَانٌ» نگوید: آنچه الله و فلانی خواستند؛ بلکه بگویید: آنچه الله خواست و سپس آنچه فلانی خواست. (روایت با سند صحیح از ابو داود).

دلیل پنجم:

درباره‌ی ابراهیم نخعی گفته‌اند که وی ناراحت می‌شد کسی بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ وَبِكَ» به الله و به تو پناه می‌آورم. جایز است که بگوید: «بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ» به الله پناه می‌برم و سپس به تو. می‌گفت: مردم باید بگویند: اگر الله نبود و سپس فلانی نبودند؛ نایند بگویند: اگر الله و فلانی نبودند.

- «وَلَكِنْ قُولُوا»: وقتی دین اسلام، امری را حرام می‌ماید؛ در کنارش امر دیگری را جایز قرار می‌دهد؛ تا مردم امر حرام را به راحتی رها کنند و مقام والای دین اسلام را درک نمایند.

مسائل:

یکم: تفسیر آیه‌ی سوره‌ی بقره درباره‌ی انداد.
دوم: صحابه ثقیف در تفسیر آیه‌ی شرک اکبر، آن را شامل شرک اصغر نیز می‌دانند؛ زیرا نِد، به معنای نظیر و ماندنی است که تمام یا بخشی از یک چیز را شامل می‌شود.
سوم: سوگند به غیر الله، شرک است؛ سخنانی مانند: سوگند به جانم، سوگند به پیامبر، سوگند به شرافتم، سوگند به کعبه، اگر چنان کند، یهودی یا کافر باشد.
چهارم: سوگند راست به غیر الله، بسیار بزرگتر و شدیدتر از آن است که سوگند دروغی به الله یاد کند.

پنجم: میان «واو» و «ثُمَّ» تفاوت وجود دارد. «واو» به معنای تساوی است و شرک محسوب می‌شود؛ اما «ثُمَّ» ترتیب و سلسله مراتب را بیان می‌کند و شرک به حساب نمی‌آید. مانند: الله و تو برایم کافی است، غیر از الله و تو، کسی را ندارم، بر الله و تو توکل می‌کنم، الله را در آسمان‌ها و تو را در زمین دارم، از الله و تو، عذر می‌خواهم.

[٤٣] باب: کسی که به سوگند الله بسنده نکند، مرتکب کبیره است.

کسی که سوگند می خورد، بر بزرگی چیزی که بدان سوگند خورده، تأکید دارد؛ کسی که سوگند به الله را کافی نداند، در بزرگداشت و تعظیم الله، نقص آورده و این کار مخالف با کمال توحید است.

دلیل اول:

ابن عمر می گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ فَلْيَصِدُقْ، وَمَنْ حَلَفَ لِلَّهِ فَلْيَرِضْ، وَمَنْ لَمْ يَرْضَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ» به پدرانتان سوگند نخورید؛ کسی که به الله سوگند یاد کند، قطعاً راست می گوید؛ کسی که برایش به الله سوگند می خورند، باید راضی و قانع گردد؛ اگر راضی نشد، پس جزو (مؤمنان به) الله نیست. (روایت ابن ماجه با سند حسن)

انواع رضایت به سوگند الله:

حسی: کسی که برایش سوگند می خورند، ۵ حالت دارد:

۱. از دروغش اطمینان دارد؛ پس لزومی به تأییدش نیست.
۲. احتمال دروغش زیاد است؛ لزومی به تأییدش نیست.
۳. راست و دروغش برابر است؛ باید تأیید کند.
۴. احتمال راستش زیاد است؛ باید تأیید کند.
۵. به راست گویی وی اطمینان دارد؛ باید او را تأیید کند.

شرعی:

شاکی باید به سوگندی که بنا بر شرایط شرع، به الله یاد می شود، رضایت دهد.

مسائل:

یکم: نهی تحریمی از سوگند یاد کردن به پدران.
دوم: کسی که برایش به الله سوگند می خورند، باید به این سوگند اکتفا کند.
سوم: کسی که به سوگند الله رضایت ندارد، مورد هشدار قرار گرفته است.
چهارم: کسی که سوگند یاد می کند، باید راست بگوید؛ زیرا راستگویی بدون سوگند، واجب است و اگر با سوگند همراه گردد، قطعاً باید راست باشد.

[٤٤] باب: آنچه الله و تو بخواهید

دلیل اول:

از قتیله روایت است: فردی یهودی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: شما با گفتن این سخنان، شرک می‌ورزید: آنچه الله و تو بخواهید، سوگند به کعبه؛ پس پیامبر ﷺ دستور داد که اگر می‌خواهند سوگند یاد کنند، بگویند: سوگند به پروردگار کعبه؛ هم‌چنین بگویند: مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شِئْتُ؛ آنچه الله بخواهد و سپس آنچه تو بخواهی. (به روایت و تصحیح نسائی).

دلیل دوم:

نسائی از ابن عباس روایت می‌کند که مردی به پیامبر ﷺ گفت: آنچه الله و تو بخواهید؛ فرمود: «أَجْعَلْتَنِي لِهِنَّ نِدًّا؟! مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ» آیا مرا همانند الله قرار می‌دهی؟ فقط هر چه الله بخواهد.

- چرا قوم یهود را «یهود» نامیدند؟
- [١] زیرا میگفتند: «هَذَا إِلِيكَ» به سوی تو بازگشتیم. [٢] زیرا نام جدشان یهوذا بن یعقوب بود.
- برخی از نکات حدیث اول:
- ١. فرد یهودی با این که قصد نکوهش داشت، اما پیامبر ﷺ از آن نرنجید؛ زیرا درست می‌گفت.
- ٢. عمل به حق و کار درست، مشروع می‌باشد؛ هر چند فردی آن را توصیه کند که اهل حق نباشد.
- ٣. بهتر است وقتی قصد تغییر و اصلاح داریم، به چیزی تغییر دهیم که نزدیکتر و شبیه‌تر است.
- چرا یک فرد یهودی چنین امری را متذکر شد؟ شاید حکمتش این باشد که الله تعالی، یهود را بیازماید. آن‌ها بر مسلمانان انتقاد می‌کنند درحالی که خودشان مرتکب شرک اکبر می‌شوند و توجه نمی‌کنند.
- «مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ»: پیامبر پاسخی داد که آن مرد هرگز دچار شرک نشود و هر بهانه‌ای برای شرک ورزیدن را از او بگیرد؛ پس حَتِّ نَگفت: «مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شِئْتُ» بلکه فرمود: «مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ» این سخن، هم برای حمایت و حفاظت از توحیدشایسته‌تر است و هم در برابر الله متعال، به ادب نزدیکتر می‌باشد.

انواع خواب:



دلیل سوم:

ابن ماجه از طفیل - برادر ناتنی عائشه از مادر - روایت می کند: در خواب دیدم که نزد گروهی یهودی رفته ام و گفتم: شما همان مردمی هستید که می گوئید: عزیر پسر الله است؛ گفتند: شما همان قومی هستید که می گوئید: هر چه الله و محمد بخوانند. سپس به سراغ جمعی از نصارا رفتم و گفتم: شما مردمی هستید که می گوئید: مسیح پسر الله است؛ گفتند: شما همان گروهی هستید که می گوئید: آن چه الله و محمد بخوانند؛ هنگام صبح، اطرافیانم را از آن چه دیدم باخبر کردم؛ سپس نزد پیامبر ﷺ رفتم و برایش نقل کردم؛ فرمود: «آیا کسی را از این خواب باخبر کرده ای؟»، گفتم: آری؛ فرمود: الحمد لله؛ سپس فرمود: «أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ طُفَيْلًا رَأَى رُؤْيَا أَخْبَرَ بِهَا مَنْ أَخْبَرَ مِنْكُمْ، وَإِنَّكُمْ قُلْتُمْ كَلِمَةً كَانَتْ يَمْنَعُنِي كَذَا وَكَذَا أَنْ أَمَّاكُمْ عَنْهَا، فَلَا تَقُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ مُحَمَّدٌ، وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ» طفیل خوابی دیده و برخی از شما را از آن باخبر نموده است. سخنی گفتید که شرم و حیا، مانع من شد تا شما را از آن باز دارم؛ نگویید: هر چه الله بخواند و هر چه محمد بخواند؛ بلکه بگوئید: فقط هر چه الله بخواند.

• «يَمْنَعُنِي كَذَا وَكَذَا»: شرم و حياء مانع رسول الله ﷺ از گفتن آن شده بود؛ این ممانعت، به معنای انکار و تحریم نبود؛ بلکه نوعی نهي به شمار می رفت که الله متعال هنوز فرمانی برایش نداده بود. مانند شراب که تا پیش از نزول آیهی تحریم، از اظهار نظر خودداری فرمود و سکوت کرد.

مسائل:

یکم: یهودیان، می دانستند که شرک اصغر چیست.
دوم: انسانی که بنا بر هوس و غرضش در پی مطلبی باشد، آن را درک می کند و بدان پی می برد. مانند شخص یهودی که از روی هوای نفس و انتقاد بر اسلام، به خطای برخی مسلمانان اشاره کرد.
سوم: رسول الله ﷺ در پاسخ آن مرد فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لَهَّ نِدًّا؟!» آیا مرا همتای الله قرار می دهی؟
شاعری درباره ی پیامبر چنین سرود: «يا أكرم الخلق مالي من ألوذ به ... سواك عند حلول الحادث العمم». ای بهترین مخلوقات! آن گاه که رخداد سالیان بر سر مان آید، غیر از تو به که پناه ببرم. چنین تعبیری قطعاً کفرآمیز و غلو محسوب می شود.
چهارم: این عبارت به معنای شرک اکبر نیست: «يَمْنَعُنِي كَذَا وَكَذَا» برخی چیزها، مانع من می شود.
پنجم: رؤیای صادقه، نوعی وحی است.
ششم: خواب و رؤیای صادقه، در زمان نبوت، سبب ایجاد برخی قوانین شد.

[٤٥] دشنام به حوادث روزگار، توهین و آزار به الله است

- «فَقَدْ أَذَى اللَّهَ»: اذیت همیشه به معنای آسیب زدن نیست؛ گاه انسان با شنیدن سخن زشت، اذیت می‌شود اما آسیب نمی‌بیند. الله متعال اذیت را در قرآن اثبات نمود؛ البته نه به معنای آسیب دیدن.

انواع دشنام به روزگار:

<p>جایز: سخشن برای بیان یک خیر باشد نه توهین و دشنام؛ مثال: گرمای امروز، من را اذیت کرد؛ و: ﴿هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ﴾.</p>	<p>حرام: الله را فاعل بداند که حوادث را در بستر روزگار رقم می‌زند و بنده، روزگار را بدین خاطر دشنام دهد.</p>	<p>شرک اکبر: روزگار را فاعل بداند و دشنام دهد.</p>
---	--	--

دلایل اول و دوم:

[١] الله تعالی فرمود: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ و گفتند: فقط همین زندگی دنیا را داریم؛ می‌میریم و زنده می‌شویم و فقط روزگار است که نابودمان می‌کند.

[٢] در صحیح از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ: أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» انسان مرا اذیت می‌کند و روزگار را دشنام می‌دهد؛ در خالی که من، روزگار هستم و شب و روز را می‌گردانم. و در روایت دیگر: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ» روزگار را دشنام ندهید که الله، همان روزگار است.

- ﴿حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾: زندگی، فقط در همین دنیاست و آخرتی وجود ندارد.
- ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾: به خاطر دستور و اجل معین از سوی الله نابود نمی‌شویم؛ بلکه به خاطر سنّ بالا، بیماری و دیگر حوادث می‌میریم.
- «يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ»: مرا اذیت می‌کند؛ اذیت برای الله تعالی ثابت شده است و بلکه الله آنرا اثبات نموده است؛ اما نباید آنرا با اذیت معمول در دنیا مقایسه کنیم؛ زیرا کیفیتشرا نمی‌دانیم.
- «يَسُبُّ الدَّهْرَ»: روزگار را دشنام می‌دهد و سرزنشی کند؛ منظور از آن، زمان و وقت است.
- «وَأَنَا الدَّهْرُ»: من کسی هستم که روزگار و حوادث آنرا اداره می‌کنم.

آیا دهر، یکی از اسماء الله است؟

دهر از اسم‌های الله نیست؛ زیرا:

۱. سیاق آیه، این ادعا را رد می‌نماید؛ اگر چنین بود، پس اعتقاد مردم جاهلیت درست بوده است.
۲. سیاق حدیث هم این ادعا را رد می‌کند.
۳. کسی که دهر و روزگار را الله بداند، پس مخلوق را همان خالق قرار می‌دهد.
۴. اسماء الله و معانیشان، همگی حسنی و در کمال حُسن و خوبی هستند؛ اما روزگار چنان خوبی و حسنی ندارد.
۵. تمامی اسماء الله مشتق هستند؛ اما دهر، جامد است.
۶. نهی از دشنام دادن حیوانات، باد و تب نیز در متون شرعی آمده است.

مسائل:

یکم: نهی کردن از دشنام به روزگار؛ مانند: لعنت به روزگار، چه زمانه‌ی بد و فریبکاری.

الثَّانِيَّةُ: اثبات آزار به الله تعالی.

الثَّالِثَةُ: توضیح این عبارت: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ» الله کسی است که روزگار و رخدادهایش را اداره می‌نماید.

چهارم: برخی افراد، با زان دشنام می‌دهد و با قلب، چنان قصدی ندارند.

پنجم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی جاثیه: ﴿وَمَا يَكْفُرُ إِلَّا الدَّهْرُ﴾.

[٤٦] باب: نهی از نامیدن افراد به القابی مانند قاضی القضاة و ...

- ممکن است خود شخص این لقب را برگزیند یا کسی آنرا برایش انتخاب کند و خودش بدان خوشنود باشد.
- حکم نامیدن افراد به قاضی القضاة چیست؟
- اگر فقط قصد نام نهادن باشد، گناه کبیره است.
- اگر با این اعتقاد باشد که فرد، از تمام قاضیان، حتی از الله برتر است، شرک اکبر محسوب می شود.
- اگر آنرا به گروهی از افراد یا به دوره‌ی زمانی خاصی یا سرزمینی محدود کنیم، جایز و بلکه بهتر است.

دلیل اول:

بخاری از ابوهریره رحمه الله روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ أَخْنَعَ اسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ: رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الْأَمْلَاقِ، لَا مَالِكَ إِلَّا اللَّهُ» در روز قیامت، پست‌ترین فرد در نزد الله، کسی است که خود را ملک الأملاک می نامد؛ هیچ مالک و پادشاهی غیر الله وجود ندارد. سفیان می گوید: شاهنشاه به همین معناست. روایت دیگر: «أَعْيَظُ رَجُلٍ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَخْبَثُهُ» در روز قیامت، مغضوب‌ترین و بدترین فرد در نزد الله ...

- «أَخْنَعَ»: وی خود را بهترین فرد نام گذاشت ولی با صفت متضاد آن (یعنی بدترین) مجازات می شود. نامیدن خود با هر یک از ویژگی‌های الله، مانند جبروت و قدرت و عظمت، همین مجازات را در پی دارد.
- «أَعْيَظُ»: این واژه، خشم و غیظ را برای الله اثبات می کند؛ البته غیظ از غضب شدیدتر است.

مسائل:

یکم: نهی از نامیدن افراد به ملک الملوک و شاهنشاه.

دوم: استفاده از هر نام و لقبی که بدین معنا باشد، نهی شده است؛ مانند اسن القاب که سفیان بیان نموده است: قاضی القضاة، حاکم الحکام و سلطان السلاطین.

سوم: درک سخت‌گیری در چنین القاب و صفت‌ها؛ با اطمینان به این که قلب، نیت چنان معنایی را ندارد.

چهارم: پی بردن به این اصل که چنین اسم‌ها و صفاتی، فقط مخصوص الله سبحانه و تعالی می باشد.

[٤٧] باب: احترام به أسماء الله و تغيير اسم به خاطر اين احترام

انواع اسماء الله:

<p>غير مختص: برای نامیدن غير الله نیز استفاده می شود؛ مثل: الرَّحِيم، السَّمِيع، البصير. اگر صفت برگرفته از آن اسم، در فرد باشد، نباید این نام برایش انتخاب شود؛ اما اگر چنان توصیفی در او نبود، نامیدنش با آن اسم، جایز است.</p>	<p>مختص: مخصوص الله است و برای غير او استفاده نمی شود؛ اگر استفاده شد، واجب است تغییر کند؛ مثل: الله، الرَّحْمَن، رَبُّ الْعَالَمِينَ و ...</p>
---	---

دلیل اول:

روایت است که پیامبر ﷺ به ابو شریح که کنیه‌ی ابو الحکم را داشت، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكْمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ» الله همان حکم و قاضی است و قضاوت با اوست. ابو شریح گفت: هرگاه قوم دچار اختلاف می شدند، نزد من می آمدند؛ من میانشان قضاوت می کردم و هر دو طرف اختلاف، راضی می شدند؛ فرمود: «مَا أَحْسَنَ هَذَا، فَمَا لَكَ مِنَ الْوَلَدِ؟» کار خوبی است؛ آیا پسر داری؟ گفتم: شریح، مسلم و عبد الله؛ فرمود: «فَمَنْ أَكْبَرُهُمْ؟» کدام بزرگتر است؟ گفتم: شریح. فرمود: «فَأَنْتَ أَبُو شُرَيْحٍ» پس تو ابو شریح هستی. (روایت ابوداود و دیگران).

کنیه نامی است که در آغاز آن، واژه‌های «أب، أم، أخ، عم یا خال» (پدر، مادر، برادر، عمو و دایی) بیاورند. کنیه‌ی «ابو الحکم» برای ابو شریح به خاطر ویژگی قضاوت وی برگزیده شد و با این دلیل، مطابق نام الله محسوب می شد؛ پس نام و علم ابو شریح نبود؛ بلکه این نام، بیانگر یکی از صفات الله متعال بود؛ بدین خاطر پیامبر ﷺ کنیه‌ی شایسته‌ای را برایش برگزید و به انجام دوباره‌ی عقیقه دستور نداد.

مسائل:

یکم: رعایت احترام به صفات و اسماء الله؛ هر چند با کلامی که قصد بی احترامی در آن نباشد. اعم از اسمی که مختص الله باشد یا به خاطر وجود یک صفت، انتخاب شود.
دوم: تغییر نام‌هایی که فقط شایسته‌ی الله است.
سوم: انتخاب نام فرزند بزرگ به عنوان کنیه؛ انتخاب کنیه مباح است.

[٤٨] درباره کسی که چیزی را مسخره کند که در آن مطلبی درباره‌ی الله، قرآن

و یا رسول الله باشد

- کسی که الله، آیات قرآن، آرایش یا فرستادگان او را مسخره کند، دچار کفر اکبر شده است؛ زیرا این کار، کاملاً با قرآن در تعارض است؛ کفر دو گونه می‌باشد:

کفر رویگردانی: نه وارد اسلام می‌شود و نه با آن مبارزه می‌کند.

کفر مقابله: بدترین نوع است؛ مانند کفر ابو لهب و ابو جهل.

- شخص مسخره کننده، مرتکب کفر مقابله است؛ کفرش بدتر و بزرگتر از سجده کردن برای بت می‌باشد. چه بسا یک سخن، گوینده‌اش را ندانسته به هلاکت بیندازد؛ گاهی انسان از روی بی‌توجهی و سهل‌انگاری، سخنی را بر زبان می‌آورد که سبب خشم الله می‌شود و گوینده را به دوزخ می‌اندازد.
- کسی که نماز، روزه، زکات و حج را تمسخر کند، به اجماع تمامی علما، کافر است؛ تمسخر آفرینش الاهی نیز همین گونه است؛ مثال: گرمای تابستان و سرمای زمستان، عاقلانه نیست؛ گفتن چنین سخنانی سبب خروج از اسلام می‌شود؛ زیرا تمامی کارهای الله متعال=ال، از روی حکمت است و ما گاه این حکمت را می‌فهمیم و گاه بلدان بی‌نمی‌بریم.
- علما درباره‌ی پذیرش توبه کسی که الله، رسول الله یا قرآن را تمسخر کند، دو دیدگاه دارند:

توبه‌اش پذیرفته است با این شرط که:
 ۱- صداقتش اثبات گردد. ۲- از الله تمجید نماید.
 ۳- از آن چه گفته، اعلام برائت و بیزاری کند.
 اما کسی که به پیامبر ﷺ دشنام دهد، توبه‌اش پذیرفته است؛ اما حاکم شرع باید بنا بر حق پیامبر ﷺ او را بکشد؛ غسل و کفن و نماز همانند دیگران برایش انجام می‌شود و در قبرستان مسلمانان دفن می‌گردد.

توبه‌اش پذیرفته نیست و باید توسط حاکم شرع، کشته شود:
 نماز جنازه بر او خوانده نشود، دعای رحمت برایش انجام نگیرد، جایی دور از قبرستان مسلمانان دفن شود؛ کردار این فرد چنان زشت و بد است که توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود.

دلایل اول و دوم:

[۱] الله تعالى فرمود: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾ اگر از آنان پرسى حتماً مى گویند: تفریح و بازی مى کردیم.

[۲] ابن عمر، محمد بن كعب، زید بن اسلم و قتاده، از یكدیگر نقل مى کنند: مردی در غزوه ی تبوك، برای ناسزاگویی به رسول الله ﷺ و اصحابش و تمسخر آنان گفت: مردان زاهدان را چنین حریص، دروغگو و ترسو ندیده ایم. عوف بن مالک به او گفت: تکذیب کردی؛ تو منافقی؛ این را حتماً به رسول الله ﷺ مى گویم. عوف برای خبر دادن به رسول الله ﷺ رفت؛ اما آیات قرآن پیش از او نازل شد. آن مرد نزد رسول الله ﷺ آمد و ایشان بارش را بسته و بر شتر نشسته بود. وی گفت: ای رسول الله! شوخی و مزاح مى کریم تا راهی را طی کنیم و زمان بر ما بگذرد. ابن عمر مى گفت: آن مرد را دیدم که خود را بر دوال شتر رسول الله ﷺ آویزان کرده و پایش به سنگ مى خورد. مى گفت: شوخی و مزاح مى کردیم. رسول الله ﷺ فرمود: ﴿قُلْ أَيْلَهُ وَعَآئِنَهُ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ بگو: آيا الله و آیاتش و فرستاده اش را مسخره مى کردید؟ وی به آن مرد توجه نکرد و چیزی بیشتر نگفت.

- «زاهدان ما»: منظورش پیامبر ﷺ و اصحابش بودند.
- «تو منافقی»: چنین بر مى آید که هر کس صحابه را دشنام دهد، کافر است؛ زیرا توهین به آنان، یعنی توهین به الله به دین الله و به رسول الله ﷺ.
- «دوال»: بند یا طنابی که بار را با آن مى بندند.
- بر خی برداشت ها از حدیث:
 - ۱- الله تعالى، از آنچه رخ داده و رخ خواهد داد، باخبر است.
 - ۲- پیامبر ﷺ بنا بر وحی الاهی حکم مى دهد.
 - ۳- تمسخر الله، آیات و فرستاده اش، از بدترین و بزرگترین انواع کفر است.
 - ۴- کسی که الله را مسخره مى کند، کافر است.
 - ۵- از تندى و خشونت نیز باید در جای مناسب خودش استفاده نمود.
 - ۶- قبول شدن توبه ی شخص مسخره کننده، دارای شرایط است.

چند نکته:

۱. کسی که در مجلس ناسزاگویی و تمسخر شعائر دین حاضر باشد، مانند مرتکب آن است؛ مگر این که کارشان را زشت بدانند یا از آن جا خارج شود. الله تعالی فرمود: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَعَيْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهَا حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ﴾ و در قرآن بر شما نازل کرده است که هر گاه شنیدید به آیات الله کفر می‌ورزند و مسخره می‌کنند، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن پردازند.
۲. خواندن قرآن و حدیث برای خنداندن مردم، جایز نیست و از چنین کاری باید هراس داشت.
۳. اگر در سخنی ناسزاگویی و تمسخر باشد، باید گوینده را متوجه کنیم تا توبه کند؛ در غیر این صورت، حکم مسخره‌کننده را دارد.
۴. باید از خودپسندی و غرور دوری جست؛ کار خوب، سبب ورود به بهشت است و کار نادرست، انسان را در آتش می‌اندازد. آن مرد، غرور آن داشت که با پیامبر ﷺ به تبوک رفته است و چنان نتیجه‌ای برای خود به بار آورد.

مسائل:

- یکم: - کسی که الله، یات و فرستاده‌اش را مسخره کند، کفر ورزیده است.
- دوم: آیهی مذکور، درباره‌ی کسی است که مبادی دین را مسخره کند؛ چه منافق باشد و چه مسلمان.
- سوم: میان خیرخواهی برای الله و فرستاده‌اش و میان سخن‌چینی، تفاوت است؛ هدف از خیرخواهی، احترام به شعائر الاهی می‌باشد.
- چهارم: عفو و بخشش، که برای اصلاح است، مورد پسند الله متعال می‌باشد؛ سخت‌گیری و برخورد شدید با دشمنان الله متعال نیز باید صورت گیرد؛ بهترین روش، تلفیق این دو رفتار و استفاده‌ی از آن‌ها در موقعیت مناسب می‌باشد.

[٤٩] باب: ﴿ وَلَيْنَ أَذَقْنَهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّهٗ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي ﴾

مجاهد می گوید: یعنی: این به خاطر عملکرد خودم است و من شایسته‌ی آن هستم. ابن عباس می گوید: یعنی: این از طرف خودم است.

کسی که برخوردار از نعمت را فقط از عملکرد و تلاش خودش بداند، در ربوبیت الله شرک ورزیده و کسی غیر از الله را صاحب و مالک نعمت دانسته است. اگر آن را به الله نسبت دهد و خود را شایسته‌ی آن بداند که الله متعال چنان نعمتی به او عطا فرموده؛ به گونه‌ای در عبودیت الله، برتری طلبی کرده است.

دلایل نوم و سوم:

[٢] الله متعال می فرماید: ﴿ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ﴾ گفت: این نعمت، فقط به خاطر علمی به من داده شده که نزد من است. قتاده می گوید: «علم و دانش کسب و کار» برخی می گویند: «این علم و دانش که الله می داند من شایسته‌ی آن نعمت هستم» مجاهد در همین معنا می گوید: «به خاطر شرافت و جایگاهم به من داده شده».

[٣] از ابوهریره رحمه الله روایت است که شنید رسول الله ﷺ فرمود: «سه نفر در بنی اسرائیل بودند که یکی پیسی داشت، دیگری کچل بود و سومی، نابینا؛ الله متعال خواست آنان را بیازماید؛ پس فرشته‌ای را نزدشان فرستاد؛ وی نزد کسی رفت که پیسی داشت؛ گفت: چه چیزی برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: رنگ و پوست زیبا؛ و آن چه سبب دوری مردم از من می شود، از من زدوده شود؛ فرمود: پس بر او دست کشید و آن بیماری از بین رفت و رنگ و پوست زیبایی به او داد. گفت: چه مالی برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: شتر یا گاو (اسحاق تردید داشت کدام را فرمود) پس شتر ده ماهه‌ای به او داد و گفت: الله در آن به تو برکت دهد.

فرمود: سپس نزد فردی که کچلی داشت آمد و گفت: چه چیز برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: موی زیبا و این که آن چه سبب دوری مردم از من شده، از بین برود. پس بر او دست کشید و بیماری اش از بین رفت و موی زیبا به او داد. پرسید: چه مالی برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: گاو یا شتر. پس گاو آبستنی به او داد و گفت: الله در آن به تو برکت دهد.

سپس نزد نابینا آمد و پرسید: چه چیزی برایت محبوبتر است؟ گفت: این که الله، بینایی مرا به من بازگرداند تا مردم را با آن ببینم. پس بر او دست کشید و الله، دوباره بینایی اش را به او باز گرداند. پرسید: چه مالی برایت محبوبتر است؟ پاسخ داد: گوسفند. پس گوسفند آبستنی به او داد. پس چارپایان هر سه نفر، زاییدند؛ اولی محوطه‌ای از شتر داشت، دیگری محوطه‌ای پر از گاو و سومی، محوطه‌ای پر از گوسفند.

فرمود: سپس با چهره‌ی پیسی، نزد فردی آمد که قبلاً پیسی داشت. گفت: مرد بیچاره‌ای هستم و مسافری در راه مانده؛ کوه‌ها مرا از این سفر باز داشته‌اند. امروز فقط با الله و سپس با تو، به مقصدم می‌رسم. به خاطر آن ذاتی که رنگ زیبا و پوست زیبا و دارایی به تو عطا نموده، شتری از تو می‌خواهم تا به سفرم ادامه دهم. پاسخ داد: حقوق و مخارج زیاد است. به او گفت: گویا تو را می‌شناسم؛ تو همان نبودی که پیسی داشتی و مردم از تو دور می‌شدند و فقیر بودی و الله به تو مال عطا نمود؟ پاسخ داد: این اموال را از نیاکانم به ارث برده‌ام. گفت: اگر دروغگو باشی، الله تو را به آنچه بودی برگرداند.

فرمود: سپس به شکل کچل، نزد فردی آمد که قبلاً کچل بود. سپس همان چیزهایی را که فرد اول گفت، به این نیز بازگو کرد و همان پاسخ‌ها را گرفت. پس به او گفت: اگر دروغگو باشی، الله تو را به همان شکل برگرداند. فرمود: و به شکل یک نابینا، نزد فردی آمد که قبلاً نابینا بود. گفت: مردی بیچاره و مسافری در راه مانده هستم؛ کوه‌ها مرا از این سفر باز داشته‌اند؛ امروز تنها با الله و سپس با تو، به مقصدم می‌رسم. به خاطر کسی که بینایی به تو عطا نمود، گوسفندی از تو می‌خواهم تا با آن به سفرم ادامه دهم. پاسخ داد: من نابینا بوده‌ام و الله، بینایی را به من بازگرداند؛ هر چه می‌خواهی بردار و هر چه می‌خواهی بگذار؛ به الله سوگند که امروز به خاطر الله، هر چیزی را که برداری، با تو مخالفت نکنم. وی گفت: مالت را نگه دار که فقط آزمایش می‌شدید؛ الله از تو خشنود گشت و از دویارت، ناخشنود» (بخاری و مسلم).

• از جمله فواید و پندهای این حدیث :

۱. داستان‌های موجود در قرآن و سنت، برای پند و عبرت‌آموزی است.
۲. الله متعال می‌تواند با دست کشیدن فرشته، جذامی و کچل و کور را شفا دهد.
۳. فرشتگان می‌توانند به فرمان الله تعالی، به شکل انسان نیز ظاهر شوند.
۴. فرشته، فقط روح و معنا و نیرو نیست؛ بلکه دارای جسم نیز می‌باشد.
۵. راویان بسیار تلاش می‌نمودند تا واژگان حدیث را به همان صورتی که هست، نقل نمایند.
۶. لازم نیست که انسان از بلایی که سراغش آمده راضی گردد؛ بلکه باید از حکم و قضای الله راضی باشد. میان کار الله و چیزی که الله حکم نموده، تفاوت است. آن‌چه الله حکم می‌نماید، دو گونه است؛ یا مصیبت و بلا است که الزامی برای خشنودی از آن نیست؛ یا احکام شرعی می‌باشد که مسلمان باید از آن‌ها راضی باشد.

۸. جایز است که انسان، بدون اعتراف و پذیرش اتهام، از اتهام فرد مقابلش صرف نظر کند تا درگیری پایان یابد.
۹. خیر و برکت الله، بی کران است.
۱۰. چگونگی شکرگزاری از هر نعمت، بر حسب نعمت متفاوت است.
۱۱. جایز است که انسان شکل و وضعیت واقعی خویش، به گونه‌ای دیگر نشان دهد.
۱۲. آزمایش الاهی گاهی عمّ و آشکار است؛ داستان این سه نفر نیز مشهور است.
۱۳. بیان فضیلت و ارزش زهد و پارسایی؛ چنان که فرد را به سرانجام قابل ستایشی می‌رساند؛ مانند آن فرد نابینا.
۱۴. در امت‌های پیشین هم حکم ارث وجود داشته است.
۱۵. خشنودی، خشم و اراده، جمله صفاتی می‌باشد که الله متعال برای خود، آن گونه که شایسته‌ی اوست، ثابت نموده است.
۱۶. همراهی به معنای همانندی و مشاکله است و همیشه به مفهوم مقارنه و یکی شدن نیست.
۱۷. الله متعال، مردم را با نعمت‌هایش می‌آزماید.
۱۸. یادآوری و بند، گاه با سخن و گاه با کردار و گاه با تجسّم انجام می‌شود.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه: ﴿وَلَئِنْ أَدَّكُنْتَهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ﴾
 دوم: عبارت: ﴿لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي﴾ بدین معناست: من شایسته و صاحب این حق هستم.
 سوم: بیان مفهوم این عبارت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ، عَلَيَّ عَلَيْهِ عِنْدِي﴾.
 چهارم: پندها و عبرت‌های ارزشمندی در حدیث بیان شد. دو فردی که پستی و کچلی داشتند، در برابر نعمت الله متعال، ناسپاسی کردند و آن را بیشتر متعلق به الله ندانستند، اما نابینا، به نعمت الاهی اعتراف نمود و پیش از آن، نعمت را متعلق به الله دانست، ابن قیم می‌گوید: از بیان عباراتی مانند: من، دارم و مال من است، باید بسیار دوری کنیم. ابلیس و فرعون و قارون، با چنین واژگانی آزمایش شدند: ابلیس: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾، فرعون: ﴿لِي مُلْكٌ مِصْرَ﴾ قارون: ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ، عَلَيَّ عَلَيْهِ عِنْدِي﴾. بهتر آن است که واژه‌ی «من» را بنده‌ای به کار ببرد که خطا کرده و مرتکب گناهی شده و اکنون در پی بخشش و مغفرت است. واژه‌ی «دارم» چنین به کار رود: گناه و اشتباهی دارم، نیاز و مشکلی دارم. عبارت «مال من است» نیز بهتر است چنین استفاده شود: «اغْفِرْ لِي جَدِّي وَهَزْلِي وَخَطِيئِي وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي» جدی، شوخی، اشتباه و عمد که همه از طرف من است را ببخش.

[۵۰] باب: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا﴾

وقتی به آن دو (فرزندی) شایسته داد، در آنچه به آن‌ها عطا نمود، برای او شریکانی قرار دادند.

شُرک مورد نظر در آیه:

<p>شُرک اصغر: در عبودیت و بندگی رخ می‌دهد؛ فرزند را بیش از الله دوست دارد و از عبادت و طاعت الله غافل می‌شود. در محبت، فرزند را شریک الله قرار می‌دهد.</p>	<p>شُرک اصغر: سلامتی فرزند را به پزشک و دارو نسبت می‌دهد؛ سبب را یاد می‌کند و مسبب را از یاد می‌برد.</p>	<p>شُرک اکبر: اعتقاد دارد که فرزندش را فلان ولی و امام‌زاده به او داده است؛ آفرینش را به غیر الله نسبت می‌دهد</p>
--	--	---

دلیل دوم:

ابن حزم می‌گوید: «علما اتفاق نظر دارند که نامیدن فرد با پیشوند «عبد» حرام است؛ مانند عبد الکعبه و عبد عمرو؛ به جز عبدالمطلب».

- پیشوند «عبد» برای غیر الله جایز نیست؛ سؤال این که رسول الله ﷺ فرمود: «أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» من پسر عبدالمطلب هستم؛ در پاسخ باید گفت:
 ۱. این از جمله احادیث متشابه است که با نصوص یقینی و محکم، پاسخ دارد.
 ۲. این حدیث برای بیان خبر است نه امر کردن و تأکید نمودن بر صحت چیزی.
 ۳. پیامبر ﷺ کسی را بدین پیشوند نام نگذاشت و صحابه را بدان توصیه نفرمود.
 ۴. پیامبر ﷺ با این نام مشهور بود؛ اگر می‌گفت: «ابن عبد الله» مردم او را نمی‌شناختند.
 ۵. پیامبر ﷺ درباره‌ی چیزی سخن گفت که رخ داده و گذشته بود؛ عبدالمطلب حضور نداشت و از دنیا رفته بود.
 ۶. عبدالمطلب لقب است نه اسم؛ نامش شیبیه الحمد و پدرش هاشم بود. هاشم پسر خردسالش را به مدینه نزد دایی هایش بنی نجار فرستاد تا چیزهایی بیاموزد و آموخته گردد؛ عمویش مبیلب که به مدینه آمد، شیبیه الحمد را با خود برد؛ وقتی به مکه رسیدند، رنگ چهره‌اش از سفر طولانی تغییر یافته بود؛ مردم گفتند: این برده کیست؟ گفتند: عبدالمطلب (نامیدن برده با عبد، اشکالی نداشت)

دلیل سوم:

ابن عباس درباره‌ی این آیه می‌گوید: «آدم که با همسرش همبستر شد، وی باردار گشت؛ ابلیس نزدشان آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت بیرون کردم؛ باید از من فرمانبرداری کنید و گرنه برای نوزادت دو شاخ گوزن قرار می‌دهم تا شکمت را بشکافد و بیرون بیاید؛ حتماً چنین می‌کنم؛ حتماً چنین می‌کنم؛ آن‌دو را ترساند تا نام «عبدالحارث» بر او بگذارد؛ اما آن‌دو سرپیچی کردند و فرزندشان مرده متولد شد. دوباره باردار شد و او نزدشان آمد و همان سخنان را گفت؛ آن‌دو سرپیچی کردند و دوباره مرده متولد شد؛ و باز هم باردار شد و نزدشان آمد و چنان گفت. این بار به خاطر محبت فرزندشان، نامش را «عبدالحارث» گذاشتند؛ پس الله تعالی فرمود: ﴿جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا﴾ (روایت ابن ابی حاتم).

وی با سند صحیح، این سخن را از قتاده نقل می‌کند: «منظور، شریکان در اطاعت و فرمانبرداری است نه عبادت» با سند صحیح نقل می‌کند که مجاهد درباره‌ی این آیه گفت: ﴿لَئِنْ آتَيْنَا صِلِحًا﴾ «ترسیدند که انسان نباشد» وی دیدگاه‌هایی را در همین مفهوم، از حسن، سعید و برخی دیگر نقل می‌نماید.

- «عَبْدُ الْحَارِثِ»: این نام ابلیس بود که می‌خواست بر فرزند آدم بگذارد تا عبادتش کنند.
- این ماجرا، از چند جهت نادرست است:
- ۱. در این باره، حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ وجود ندارد. ابن حزم می‌گوید: این دیدگاه، دروغ و جعلی می‌باشد.
- ۲. الله تعالی از این که خطای آدم و حواء را بیان کند، خودداری می‌نماید و توبه‌ی آن‌دو را یادآور نمی‌شود.
- ۳. بنا بر اتفاق علما، پیامبران از ارتکاب به شرک، مبرا و دو هستند.
- ۴. در روز رستاخیز، مردم نزد آدم می‌آیند؛ وی به خاطر خوردن از درخت ممنوعه که کاری اشتباه بود، پوزش و معذرت می‌خواهد؛ اگر مرتکب شرک می‌شد، شایسته و بلکه اولویت بود که به خاطر شرکش عذرخواهی کند.
- ۵. ابلیس گفت: «من همان کسی هستم که ...» کسی که قصد فریبکاری دارد، چنین نمی‌گوید.
- ۶. آن‌دو باور نداشتند که شیطان بتواند برایش دو شاخ قرار دهد؛ زیرا شرک در ربوبیت است.
- ۷. در آیه عبارت «یُشْرِكُونَ» آمده که برای جمع (بیشتر از دو نفر) استفاده می‌شود؛ اگر منظورش آدم و حوا بود، باید می‌گفت «یُشْرِكَانِ».
- ۸. تفسیر این آیه، به بنی آدم باز می‌گردد که در واقع و حقیقت دچار شرک شدند؛ برخی انسان‌ها مشرک گشتند و برخی موحد؛ اما پیامبران قطعاً موحد بودند.

مسائل:

یکم: هر نامی با پیشوند «عبد» برای غیر الله حرام است؛ حتی عبد المطلب.

دوم: بیان تفسیر: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا﴾

سوم: این شرک، تنها به خاطر نام گذاری روی می دهد نه این که آن فرد، در واقع نیز عبادت شود. به هر حال، این کار شرک محسوب می شود؛ اما از بنی آدم سر زده از آدم و حواء.

چهارم: پسر یا دختری را که الله متعال به انسان عطا می نماید، نعمت است؛ در حالی که برخی گمان می کنند پسر نعمت است و دختر مصیبت.

پنجم: سلف بیان نمودند که میان شرک در طاعت و شرک در عبادت، تفاوتی وجود دارد. آدم و حواء از شیطان اطاعت کردند و او را عبادت نکردند و این برداشت، از دلایل صحت داستان می باشد.

[۵۱] باب: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾

و الله، نام‌های زیبایی دارد؛ پس او را فراخوانید و کسانی را که نام‌هایش را انکار می‌کنند، رها کنید.

ابن ابی حاتم از ابن عباس نقل می‌کند: ﴿يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾: «شُرک می‌ورزند» و نیز می‌گوید: «نام بت‌لات را از اله و عَزَّی را از عزیز گرفتند» از اعمش نقل است: «چیزی را که حقیقت ندارد، جزو آن اسم‌ها قرار می‌دهند».

- این باب، پاسخ کسی است که ادعا دارد کتاب التَّوْحِيد فقط شامل توحید در الوهیت است.
- ﴿رَبِّهِ﴾: این عبارت از نظر قواعد باید در پایان جمله بیاید؛ قرار دادن آن در ابتدای جمله، بیانگر تأکید و انحصار می‌باشد و به معنای توحید و یگانگی الله متعال در آن امر می‌باشد.
- ﴿الْحُسْنَىٰ﴾: در بالاترین درجه‌ی حسن و خوبی قرار دارد و هیچ ایرادی در آن‌ها نیست.
- ﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾: درخواست و دعا از الله با نام‌هایش، دو معنا دارد:

<p>برای در خواست: این اسم‌ها را پیش از بیان درخواستمان، بیان می‌کنیم و با آن‌ها به الله متوسل می‌شویم؛ مثال: «فاغفر لي مغفرةً من عندك وارحمي؛ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» من را با بخششی از جانب خود، ببخشای و برن رحم کن که تو قطعاً بخشنده و مهربانی.</p>	<p>برای عبادت: الله را بنا بر مفهوم اسم‌هایش عبادت کنیم؛ مثلاً الله بصیر و بیناست؛ پس او را آن‌گونه عبادت کنیم که کرداری ناشایست از ما نبیند.</p>
---	---

الحاد: بی‌توجهی و رویگردانی از چیزی که باید بدان اعتقاد داشت:

<p>الحاد در آیات قرآن: ۱- آیات مربوط به شرع و قانون‌گذاری: مانند: قرآن مخلوق است. ۲- آیات مربوط به آفرینش: مانند: جهان را طبیعت آفریده است.</p>	<p>الحاد در اسماء و صفات الاهی: ۱- انکار همه یا برخی از اسماء الله؛ مانند جهیمیه. ۲- قبول اسم و انکار صفت؛ مانند: سمیع و شنوا، بدون داشتن صفت سمیع شنیدن. ۳- اسماء و صفات را به معنای تشبیه می‌دانند؛ مانند طائفه‌ی مَثَلَه. ۴- نام‌گذاری بت‌ها از اسماء الله. مثل عَزَّی از عزیز. ۵- نامی که در اسماء الله نیست، بر الله می‌گذارند؛ مانند: الله ثالث ثلاثة، قادر بر اختراع.</p>
---	---

مسائل:

یکم: اثبات اسمهایی برای الله؛ برخلاف اعتقاد جهمیه و معتزلان تندرو.

دوم: اسماء الله، در نهایت حسن و خوبی قرار دارند.

سوم: موحد باید برای عبادت و درخواست، به اسماء الله متوسل باشد.

الرابعة: دوری جستن از جاهلان و ملحدان؛ نه بدین معنا که آنها را دعوت ندهیم و روشنگری

نکنیم؛ بلکه به این مفهوم است که همانند آنها رفتار نکنیم؛ معنای تهدید نیز از آیه برداشت می شود.

پنجم: توضیح مفهوم الحاد.

ششم: بیان هشدار کسی که مرتکب الحاد شود.

آزمون اول بخش نهم (۱۱ باب)

سوال اول: گزینه‌ی درست را علامت بزنید یا جای خالی را تکمیل کنید:

- ۱- بخش نهم، طولانی‌ترین بخش کتاب است: درست نادرست.
- ۲- مؤلف بر شرک اصغر تمرکز نمود؛ زیرا امری پنهان است: درست نادرست.
- ۳- ﴿نِعْمَتَ اللَّهِ﴾: یک نعمت و مفرد است اما به معنای جمع یکی است.
- ۴- بر خورداری از نعمت یعنی: داشتن خواسته‌ها رفع مشکلات هر دو.
- ۵- ﴿تُكْرَهُنَّ﴾: منکر وجودش هستند منکر نسبتش به الله هستند.
- ۶- دست زدن برای خلبان برای تشکر از او: جایز است جایز نیست.
- ۷- نسبت دادن نعمت به غیر الله، کفر است: اکبر اصغر.
- ۸- شرک در قلب بنی آدم است:
 پنهان‌تر از حرکت مورچه بر سنگی سیاه در تاریکی شب واضح و آشکار.
- ۹- سوگند دروغ به الله است: شرک اصغر گناه کبیره حرام نیازمند توضیح.
- ۱۰- سوگند راست به غیر الله است: شرک اصغر گناه کبیره حرام نیازمند توضیح.
- ۱۱- الله تعالی، شرک را نمی‌بخشد؛ هر چند از نوع اصغر باشد: درست نادرست.
- ۱۲- برای ابن مسعود، سوگند دروغ به الله، بسی آسان‌تر از سوگند راست به غیر الله بود (درست نادرست) البته ابن مسعود، هیچ‌یک را دوست نداشت (درست نادرست).
- ۱۳- گفتن: «به چه سوگند یاد کنم تا باور کنی؟» است. جایز ناجایز.
- ۱۴- کسی که می‌گوید «هر چه الله و فلانی بخواهند» و معتقد باشد که فلانی، بزرگتر از خالق یا همانند اوست؛ وی مرتکب شرک (اکبر اصغر) می‌شود و اگر معتقد باشد که فلانی، کمتر و خردتر از خالق است، مرتکب شرک (اکبر اصغر) می‌گردد.
- ۱۵- گفتن: «امانتی است بر تو» یا «این امانت است» است. شرک اصغر گناه کبیره جایز.
- ۱۶- باید شرک را آموخت تا به آن دچار نشد: درست نادرست.
- ۱۷- صحابه رضی الله عنهم در تفسیر آیه پیرامون شرک اکبر، آن را شامل شرک اصغر نیز می‌دانند: درست نادرست.
- ۱۸- سوگند غموس یعنی سوگندی که با نام الله : دروغ بگوید مال مسلمان را بگیرد.

- ۱۹- حرف عطف «و» بیانگر ترتیب همانندی است پس در آیه‌ی مذکور، شرک جایز محسوب می‌شود.
- ۲۰- ار کسی که به الله سوگند می‌خورد، مورد اطمینان و راستگو نباشد (باید نباید) سوگندش را رد کرد.
- ۲۱- سوگند به پیامبر ﷺ به جان مادر، به فرزندان، به جان خود و به شرافت: بلا و فتنه می‌گستراند شرک اصغر است.
- ۲۲- «يَمْنَعُنِي كَذًّا وَكَدًّا» یعنی:
- ۲۳- چرا فرد یهودی چنین سوگندی را یادآور شد؟
- ۲۴- یهودی یعنی شخصی که منسوب به دین (عیسی غ موسی غ) است و دلیل این نامگذاری، (گفتن: ﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾ جدشان یهودا هر دو گزینه) می‌باشد.
- ۲۵- وقتی پیامبر ﷺ فرمود «أَجْعَلْتَنِي اللَّهُ نَدًّا»، با استدلال به شرک اکبر، شرک اصغر را نیز مدنظر داشت (درست نادرست) و صحابی را به (بیزاری از هر چیزی که منجر به شرک شود، و لو بسیار اندک و دور باشد، ترک شرک) سفارش نمود.
- ۲۶- اگر فردی هنگام سلام کردن، خم شود، (کارش را درست می‌دانیم اشکالی ندارد اگر مانعان، شرم و حیا باشد، ایرادی ندارد)، اگر آن را بد ندانیم، پس (طاغوت موحّد) هستیم.
- ۲۷- بزرگداشت پیامبر ﷺ با عباراتی که به معنای برابری با خالق است: شرک است به نیت فرد برمی‌گردد؛ اگر تنها قصد بزرگداشت باشد، ایرادی ندارد.
- ۲۸- یهود ایرادات و کردار ناپسند بسیاری دارند؛ اما سخن ﴿عَزَّوَجَلَّ﴾ بزرگترین و مشهورترین اعتقاد نادرستشان است: درست نادرست.
- ۲۹- «يَمْنَعُنِي كَذًّا وَكَدًّا» این و آن، مانع من می‌شود: شرم و حیا، مانع انکار باطل نهی نمودن از آن بدون فرمان الله.
- ۳۰- کدام درست می‌باشد: اول استدلال بیاوریم و سپس معتقد شویم اول اعتقاد داشته باشیم و سپس استدلال بیاوریم.
- ۳۱- شرافت و بزرگی پیامبر ﷺ به این است که می‌باشد: بنده و فرستاده‌ی الله محمد بن عبدالله.
- ۳۲- رؤیای صادقه: بر مبنای درستی و صلاح است منظم و منطقی روی می‌دهد هر دو.
- ۳۳- اگر رؤیای صادقه، منظم و قابل درک نباشد، خواب‌های پریشان است: درست نادرست.

- ۳۴- خواب‌های ناخوشایند و بد، از طرف شیطان است (□ درست □ نادرست) و سنت است که (□) برای افراد آگاه و تعبیرکننده، بیان شود □ فرد سه مرتبه به سمت چپ، رطوبت دهان بیاندازد و از شیطان به الله پناه برد).
- ۳۵- اگر رؤیا با قوانین شرع در تضاد باشد: □ معتبر و قابل استدلال است □ معتبر نیست.
- ۳۶- این سخن مرد به همسرش، چه حکمی دارد: «بدترین روزم در زندگی، ازدواج با توست»: □ جایز □ ناجایز.
- ۳۷- هر آزاری، آسیب □ نمی‌رساند □ می‌رساند.
- ۳۸- اسم‌های الله، خوب و پسندیده هستند و «دهر» اسم جامدی است که تنها معنای آن، بیانگر زمان می‌باشد: □ درست □ نادرست
- ۳۹- «وَأَنَا الدَّهْرُ» یعنی: □
- ۴۰- سخن: «روزگار و زمانه، فریبکار است»: □ حرام می‌باشد □ جایز می‌باشد؛ زیرا از جمله‌ی اخبار است.
- ۴۱- سخن: «فلانی در خشکسالی متولد شد»: □ حرام است □ جایز است اگر به معنای رساندن خبر باشد.
- ۴۲- دعای: «ای زمین! ساکنان خویش را نگاه دار.» □ درخواست از غیر الله و شرک است □ جایز است.
- ۴۳- انواع دشنام و توهین به روزگار و دهر و حکمش چیست؟
- ۱- حکم:
- ۲- حکم: ۳- حکم:
- ۴۴- سخن: «طبیعت، شگفتی‌ها و رموزی دارد»، «این کار طبیعت می‌باشد»: □ درست است □ نادرست است.
- ۴۵- قاضی میان چیزی که باید رعایت شود و میان فتوا، جمع‌بندی می‌کند: □ درست □ نادرست.
- ۴۶- عبارت: «قاضی القضاة قرن هفتم»: □ جایز است □ بهتر است گفته نشود.
- ۴۷- شیخ الاسلام یعنی: □ شیخ و بزرگ مطلق که اسلام به او برمی‌گردد □ احیاکننده و کسی که در دفاع از دین، بسیار مؤثر بوده است.
- ۴۸- (□) شایسته است □ نیازی نیست) شخصی که توصیف می‌شود، مراقب باشد که به خودپسندی و غرور دچار نگردد.
- ۴۹- محبوب‌ترین اسم در نزد الله، اسمی است که به مفهوم فروتنی و فرمانبرداری باشد؛ مانند: (□) شاهنشاه □ عبدالرحمن) حقیرترین اسم در نزد الله، آن است که به معنای (□) جبروت

- قدرت عظمت هر سه) باشد و بدین خاطر، فرد را با معنای مقابل این ویژگی‌ها مجازات می‌ناید تا خوار و حقیر شود (درست نادرست).
- ۵۰- نامیدن با مالك الاملاك وقاضى القضاة است: جایز حرام گناه کبیره.
- ۵۱- کنیه، نامی است که با پیشوند (أب، أم، أخ، عم، خال) باشد و برای است: مدح نکوهش بیان همراهی و همبستگی علم و اسم خاص همه موارد.
- ۵۲- برخی از صحابه، «حکیم و الحکم» نام داشتند و پیامبر ﷺ آن را تغییر نداد؛ زیرا به معنای علم و اسم خاص بود (درست نادرست) نام‌هایی از الله را که مبادید برای بندگان استفاده شود (نام‌هایی است که به ذات او اختصاص دارد نام‌هایی است که صفت و ویژگی او را بیان می‌کند هر دو گزینه).
- ۵۳- کنیه گذاشتن، است: مباح مستحب.
- ۵۴- در این عبارت، منظور از فرستاده «کیست؟ «کسی که چیزی را مسخره کند که در آن از الله و قرآن و فرستاده یادی شده است، ...» محمد ﷺ همه‌ی فرستادگان الهی.
- ۵۵- تضاد میان تمسخر و ایمان، بسیار است و به نظر می‌رسد که مسلمان از این تضاد، باخبر باشد: درست نادرست.
- ۵۶- شرایط توبه‌ی مسخره کننده: ۱-
۲-
۳-
- ۵۷- در دوری کردن از تمسخر، باید هوشیار بود و سهل انگاری نکرد: درست نادرست.
- ۵۸- برخی افراد از کسانی دفاع می‌نمایند که به الله توهین می‌کنند؛ اگر همان‌ها به او و یا مادرش توهین کنند، با تندی عمل می‌کند و غیرتمند می‌شود: درست نادرست.
- ۵۹- مردم باید از محتوای این باب آگاه شوند و بدانند که عدم رعایت آن، سبب کفر است و نباید منتظر باشیم تا دشنام و تمسخری روی دهد و در پی آگاهی باشیم: درست نادرست.
- ۶۰- این سخن چه حکمی دارد: از فردی که دشنام می‌دهد و مسخره می‌کند، می‌پرسیم که آیا قصدش دشنام است: باطل صحیح.
- ۶۱- از جمله حقوق خالق بر مخلوق، ایناست که فرد دشنام دهنده، اگر خشمگین باشد، معذور است؛ البته در دشنام دادن به پدر، به رئیس یا پاره کردن پول، معذور نیست. درست نادرست.
- ۶۲- کسی که الله و آیاتش را به تمسخر می‌گیرد از کسی که برای بت سجده می‌کند، بدتر است: درست نادرست.
- ۶۳- گاه می‌بینیم که یک یهودی یا نصرانی، به الله و موسی و عیسی یا دینش، دشنام نمی‌دهد؛ اما کسی را می‌بینیم که ادعای اسلام دارد و دشنام می‌دهد: درست نادرست.

- ۶۴ - مؤمن واقعی، با شنیدن آیات قرآن یا حدیث، ترسش از الله و ایمانش به او، بیشتر می‌شود؛ اما شخص منافق، به تمسخر و هرزه‌گویی می‌پردازد و مردم را می‌خنداند: درست نادرست.
- ۶۵ - فیلمی که در آن توهین یا دشنام باشد: باید شنید و پخش کرد باید حذف شود.
- ۶۶ - نگه داشتن کلیپ‌های توهین و تمسخر، روش است: سلف منافقان.
- ۶۷ - مرتد شدن با توهین و تمسخر، بسیار بزرگ و سنگین می‌باشد و برخی علما بر این عقیده‌اند که توبه از آن فایده ندارد و حاکم شرع باید او را بکشد، بر او نهاز جنازه ادا نمی‌شود، دعای رحمت نمی‌خوانند و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌شود: درست نادرست.
- ۶۸ - کسی که دشنام می‌دهد و توهین می‌کند، اگر مدعی شد که توبه کرده است و باز هم کار زشتش را تکرار کرد، دلیل بر دروغ اوست: درست نادرست.
- ۶۹ - اگر منافق توهین کند، می‌گوید: «قصده توهین نداشتم». این سخنش، تنها ظاهری بوده و از سر زبان است: درست نادرست.
- ۷۰ - از جمله دلایل صداقت توبه‌ی شخص مسخره‌کننده، این است که کارش را کفر بداند و از آن به الله پناه برد: درست نادرست.
- ۷۱ - کسی که توهین و تمسخری را بشنود و آن را بد نداند و از آن روی نگرداند، حکمش مانند شخص مسخره‌کننده است: درست نادرست
- ۷۲ - گاه شیطان مسیر حیر را فراهم می‌کند تا انسان را دچار کفر کند؛ همانند ماجرای مرد در تبوک: درست نادرست.
- ۷۳ - از حدیث تمسخر چنین برداشت می‌شود که توهین و دشنام به هر یک از صحابه، موجب کفر است (درست نادرست)؛ زیرا توهین به او، توهین به (الله پیامبر ﷺ دین همه‌ی صحابه تمام موارد) می‌باشد.
- ۷۴ - کسی که گذشت و عفوش موجب فساد شود، با این اصلاح و درست‌کاری، (گناهکار است متركب گناه نشده است).
- ۷۵ - نسبت دادن نعمت به کسب و کار، شرک در (ربوبیت عبادت) است؛ اگر نعمت را به الله نسبت داد و خود را شایسته و مستحق آن دانست، نوعی برتری طلبی و خود برتر بینی است (درست نادرست).
- ۷۶ - رضایت از حکم و دستور الله (واجب است واجب نیست) شخصی که دچار مصیبت شده، لزومی ندارد که از حکم الله خشنود و راضی باشد (درست نادرست).
- ۷۷ - میان درخواست کور و جذامی و کچل، از فرشته، تفاوتی نبود: درست نادرست.

- ۷۸- گذاشتن نام «عبدالمطلب»: جایز است جایز نیست.
- ۷۹- نام نهادن گُل به «عَبَادُ الشَّمْسِ»: جایز است جایز نیست.
- ۸۰- دور نام‌هایی که گذاشتن آن‌ها جایز نیست، دایره بکشید: (عبدالمطلب - عبدالكعبة - عبدمتناف - عبدالحسین - عبد التّبی - عبدالحارث - فرعون - خنزب - عاصیه - سلطان السّلاطین - سیّد النَّاس - غلام علی - ربّ العالمین - الرّحمن - الخالق - عبدالسّتار - عبدالتّور - پترس - جرج - سیّد السّادات - ستّ النّساء - عبدالتّاصر).
- ۸۱- غلّو روافض در میان مسلمانان رخنه کرده است؛ مثلاً فردی را «غلام علی» یعنی «عبد علی» می‌نامند؛ نامیدن غیر الله با پیشوند عبد، شرک است: درست نادرست.
- ۸۲- کسی که نمی‌تواند در مال دیگران دخل و تصرف کند، می‌گوید: من بنده‌ی دستورم؛ این سخن: جایز است جایز نیست.
- ۸۳- ماجرای بیان شده درباره‌ی آدم و حوّا، ... است: صحیح باطل و دروغ.
- ۸۴- شیطان نام «عبدالحارث» را به آدم پیشنهاد کرد: زیرا نام خودش بود این سخن درست نیست؛ زیرا نام حارث، بدون اشکال می‌باشد.
- ۸۵- نامیدن فرد به «حارث»: جایز است جایز نیست.
- ۸۶- بنا بر اتفاق نظر تمامی علما، پیامبران از ارتکاب به شرک، مبرّا و پاک بودند؛ کسی که پیرامون این موضوع، درباره‌ی پیامبران سخنی بگوید یا کند و کاو کند، ... است: منافق موحد.
- ۸۷- دعا و درخواست از الله با استفاده از اسم‌های او، دعا برای می‌باشد: عبادت درخواست عبادت و درخواست.
- ۸۸- کتاب التّوحید: انواع سه‌گانه‌ی توحید را شامل می‌شود فقط پیرامون توحید در عبادت است.
- ۸۹- الحاد در اسماء الله، چند گونه است: ۲ ۵.
- ۹۰- ﴿وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ﴾ یعنی: آن‌ها را دعوت ندهیم و روشن نسازیم از راه و روش آن‌ها دوری کنیم.
- ۹۱- انواع الحاد در اسماء و صفات کدام است: ۱-
- ۲- ۳-
- ۴- ۵-

[۵۲] باب: گفتن «السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ» حرام است

زیرا

<p>با چنین دعایی، تصور آن می‌رود که در او نقصی وجود دارد زیرا دعای سلامتی و آرامش، برای کسی است که پذیرای آرامش و امنیت باشد؛ اما الله، از هر نقصی مبرا و پاک است</p>	<p>خلاف واقعیت است؛ از الله متعال درخواست دعا صورت می‌گیرد نه این که برایش دعا و درخواست کنیم؛ او از ما بی‌نیاز است و با ویژگی‌ها و صفات بی‌نقص، توصیف می‌شود.</p>
---	--

دلیل اول:

در صحیح از ابن مسعود رحمه الله نقل است: با پیامبر ﷺ در حال نماز بودیم؛ گفتیم: **السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ**. پیامبر ﷺ فرمود: **«لَا تَقُولُوا: السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ»** نگویند سلام بر الله؛ که الله همان سلام است.

- السَّلَام: سلبی است: یعنی هر گونه نقص یا عیبی که عقل تصورش را بکند، نفی می‌نماید؛ در ذات و صفات و کارها و احکام الله، هیچ نقص و ایرادی نیست.
- ثبوتی است: یعنی این نام و صفاتی مانند سلامتی، امنیت، آرامش و ... را برایش اثبات می‌نماید.
- معانی «السَّلَام»:

السَّلَام از اسماء الله است.

دوری و پاکی از نقص و زیان؛ «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» ای پیامبر، از هر آسیب و ایرادی دوری باشی.

درود؛ مانند: به فلانی سلام و درود برسان.

مسائل:

- یکم: توضیح و تفسیر السَّلَام: یکی از اسماء الله است بدین معنا که الله، از هر نقص و ایرادی، پاک و سالم است.
- دوم: سلام، به معنای درود و خوشامدگویی است.
- سوم: گفتن السلام علی الله، درست نیست؛ پس حرام می‌باشد.
- چهارم: جملهی «سلام بر الله» حرام است؛ زیرا الله خود سلام می‌باشد.
- پنجم: آموختیم که تحیات و درود برای الله، در تشهد درست است و برای هیچ مخلوقی جایز نیست به کار رود.

[۵۳] باب: گفتن این جمله، حرام است «یا الله! اگر خواستی، مرا ببخش»

در این باب، قدرت مطلق الله و بخشش و لطفش، روشن می‌گردد؛ با گفتن چنین قیدی در دعا:

<p>گویا انسان از بخشش الله، بی‌نیاز است؛ چنین برداشتی، شایسته‌ی ذات الله نیست و دور از ادب است.</p>	<p>به نظر می‌رسد که بخشش، کار بزرگ و سنگینی برای الله است که انجامش ناتوان می‌باشد؛ و واقعیت خلاف این است.</p>	<p>چنین برداشت می‌شود که الله، تمایلی به بخشیدن ندارد؛ در حالی که چنین نیست.</p>
---	--	--

دلیل اول:

در صحیح بخاری از ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ گفت: «لَا يَقُلُ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيَعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا مُكْرَهَ لَهُ». نگویند: یا الله! اگر خواستی مرا ببخش، یا الله! اگر خواستی بر من رحم کن. بلکه باید درخواست را از مقید کردن به خواست الله، تهی کرد؛ که الله، به هیچ وجه بدان مجبور نیست. در روایت مسلم آمده است: «وَلِيُعْظَمَ الرَّغْبَةُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَتَعَاطَمُهُ شَيْءٌ أُعْطَاهُ». باید شوق خویش را بزرگ و عظیم مطرح کند؛ چراکه چیزی که الله عطا می‌نماید، برایش عظیم و سخت نیست.

اقید دعای استخاره که به اراده و خواست الله باز می‌گردد، به‌خاطر مجهول بودن نتیجه‌ی دعا برای دعاکننده است؛ او نمی‌داند که فلان کار برایش خوب است یا بد؟ مصداق این قید، این حدیث است «أَحْبَبُنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي» برابر آن زندگی و حیاتی زنده بگردان که برایم بهتر است.

مسائل:

یکم: نهی از بیان استثناء در دعا. استثناء: گفتن جملاتی مانند إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
دوم: عِلَّتْ تَحْرِيمِ اسْتِثْنَاءِ دَرِئًا، بیان شد.
سوم: عبارت: «لِيَعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ» یعنی با عزم و اراده‌ی راسخ درخواست کند نه با تردید و احتمال.
چهارم: بالا بردن رغبت و شوق در دعا؛ یعنی هر آنچه می‌خواهد، از الله درخواست کند؛ هیچ چیز برای الله، غیر ممکن و دشوار نیست.
پنجم: دلایل این امر: [۱] برای بیان برتری و مقام والای دین. [۲] برای افزایش آرامش انسان. [۳] قیاس وقتی مسأله و درخواست، در زمینه‌ی احکام باشد.

[٥٤] باب: گفتن «عَبْدِي» و «أَمْتِي» جایز نیست

حکم سخن (عبدی) یا (أمتی)



دلیل اول:

در صحیح بخاری از ابوهریره رحمه الله روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أَطْعَمُ رَبَّكَ، وَصَيُّ رَبَّكَ، وَلِيُقِيلَ: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ، وَلَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي وَأَمْتِي، وَلِيُقِيلَ: فِتْنَايَ وَفِتْنَايَ وَغَلَامِي». نگوید: رب خود را غذا بده، به رب خود کمک کن تا وضو بگیرد؛ بلکه بگوید: سید و مولا و سرور. و نگوید: عبد من و أمة من؛ باید بگوید: غلام و کنیز من.

- «لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أَطْعَمُ رَبَّكَ، وَصَيُّ رَبَّكَ»: زیرا تجاوز به حریم ربوبیت الله است.
- «وَلِيُقِيلَ: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ»: این جمله، خطاب به برده و برای ارشاد و نصیحت می‌باشد؛ پس مباح است نه واجب؛ علما می‌گویند: اگر دستوری در مقابل چیز ممنوعی صادر شد، مباح است؛ مثل: ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾.
- «وَلَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ»: این نهی، یا به معنای حرام است یا مکروه. برای این که عبودیت فقط برای الله تصور شود، به جای عبد، بگویند غلام و به جای أمة، بگویند کنیز.
- «وَلِيُقِيلَ: فِتْنَايَ وَفِتْنَايَ وَغَلَامِي»: این جمله، خطاب به صاحب برده می‌باشد و بیانگر این قاعده است که اگر چیزی در شرع حرام شد، در مقابلش امر جایزی را قرار می‌دهد. و نکته‌ی مهم این که، توحید و یگانگی الله متعال، حتی در سخن و گفتار هم باید رعایت شود.

مسائل:

- یکم: اسلم از گفتن چنین عباراتی، نهی نموده است: عَبْدِي و أُمَّتِي.
دوم: برده نگوید: رَبِّ مَنْ. گفتن این سخن نیز نادرست است: رَبِّ خُودِ رَا غِذَا بَدَه.
سوم: جایگزین کردن این عبارات: كُنِيز و غِلام مَنْ.
چهارم: جایگزین کردن این عبارات: سِرور و آقا و مولای مَنْ.
پنجم: هدف این است که توحید در هر حال، محقق و عملی شود؛ حتی در سخن.

[۵۵] باب» رد کردن کسی که با نام الله چیزی می‌خواهد، حرام یا مکروه است

انواع درخواست با نام الله:

درخواست بنا بر قوانین دین الله: درخواستی که شرع نیز آنرا مباح می‌داند؛ مانند درخواست فقیر از صدقه.

درخواست همراه با گفتن نام الله: مانند: به خاطر الله از تو می‌خواهم.

آیا جایز است کسی با نام الله درخواست کند؟

درخواست کمک، مکروه و حرام است؛ مگر در حال ضرورت. بدین خاطر پیامبر ﷺ از اصحابش قول و بیعت گرفت که چیزی از مردم نخواهند. درخواست فرد:

درخواست با نام الله: باید پذیرفته شود هر چند وی، مستحق نباشد؛ زیرا با امر عظیمی درخواست کرده و به خاطر تعظیم آن ذات بزرگ و عظیم، باید ادا شود. اگر درخواستش گناه‌آلود باشد یا به درخواست شوند آسیبی برساند، نباید ادا شود.

فقط درخواست است: مانند: ای فلانی، به من چیزی بده. اگر آن چیز در شرع مجاز باشد، به او بدهیم.

دلیل اول:

ابن عمر قمی گوید که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ اسْتَعَاذَ بِاللَّهِ فَأَعِيدُوهُ، وَمَنْ سَأَلَ بِاللَّهِ فَأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافِئُوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافِئُوهُ فَادْعُوا اللَّهَ، حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَفَّيْتُمُوهُ» اگر کسی به خاطر الله از شما پناه خواست، به او پناه دهید، کسی که با نام الله چیزی خواست، به او بدهید، کسی که شما را دعوت کرد، بپذیرید و کسی که برایتان کار خوبی انجام داد، به او پاداش دهید؛ اگر چیزی برای پاداش و مزد ندارید، برایش دعا کنید تا مطمئن شوید که حقش را ادا کرده‌اید. (به روایت ابو داود و نسائی با سند صحیح).

- «فَأَعِيدُوهُ»: مگر به خاطر امر واجبی که باید انجام دهد، به شما پناه آورد و یا این کار، همیاری در گناه و دشمنی باشد.
- آیا پذیرفتن دعوت، حقی برای الله است یا برای انسان؟ برای انسان؛ بدین خاطر جایز گناهی بر شما نیست که از دعوت کننده بخواهید از شما صرف نظر کند و او هم بپذیرد. اما رعایت دستور الله، واجب است. اما اگر از روی حیا و خجالت از شما صرف نظر کرد، ردّ دعوتش شایسته نیست.

- «فَأَجِيبُوهُ»: دعوتش را که برای اکرام و لطف کردن است، بپذیرید؛ جههور علما معتقدند که پذیرفتن دعوت، مستحب است؛ مگر دعوت به عروسی که با شش شرط واجب است:
 ۱. دعوت کننده از کسانی نباشد که باید از او دوری کنیم.
 ۲. در محل دعوت، کار خلاف شرع انجام نشود؛ اگر انجام می‌شد و فرد می‌توانست از آن جلوگیری کند، پس باید به آن مهمانی برود تا هم دعوت را پذیرفته باشد و هم مانع کار نادرست شود.
 ۳. میزبان، مسلمان باشد؛ اگر نبود، قبول کردن دعوتش واجب نیست.
 ۴. آنچه در دعوت قرار دارد، از مال حرام نباشد.
 ۵. پذیرفتن مهمانی، مانع امر واجب یا واجب‌تر از مهمانی، نباشد.
 ۶. باعث زحمت و آسیب و زیانی برای مهمان نشود؛ مثل سفر و دور شدن وی از خانواده‌اش که به حضور او نیاز دارند.
- آیا کارت دعوت، حکم دعوت شفاهی را دارد؟ اگر مطمئن باشد یا احساس کند که منظور دعوت کننده، خود اوست، حکم دعوت شفاهی را دارد.
- «فَكَافُّوهُ»: دادن پاداش و مزد در برابر انجام کار درست، دو فایده دارد:
 ۱. تشویق درستکاران به انجام کارهای شایسته.
 ۲. احساس حقارت انسان در برابر کاری که برایش انجام می‌دهند، از میان می‌رود.

مسائل:

یکم: واجب است کسی را که به خاطر الله از ما پناه می‌خواهد، پناه دهیم؛ مگر اینکه برای فرار از کار واجب یا ترس از انجام آن، پناه بخواهد که در این صورت، به او نباید پناه داد.

دوم: کسی که به خاطر الله چیزی را می‌خواهد، به او بدهیم.

سوم: قبول کردن دعوت و مهمانی.

چهارم: دادن پاداش به فردی که کار مشروع و خوبی را برایشان انجام دهد.

پنجم: کسی که توان پرداخت پاداش را ندارد، برای وی دعا کند. (زیرا پاداش و مزد محسوب می‌شود و یا آن فرد درستکار، معمولاً برای چنان کاری پاداش دریافت نمی‌کند).

ششم: «حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَّوْهُ» یعنی در دعا کردن کوتاهی نکنید؛ بلکه آن قدر دعا نمایید تا اطمینان یابید که حَقِّش را ادا کرده‌اید.

[۵۶] باب: بهشت، تنها با وجه الله درخواست می‌شود

مفهوم این باب:

با وجه الله، فقط بهشت را درخواست کنیم و نه دنیا را.

هیچیک از مخلوقات را با وجه الله درخواست نکنیم؛ هیچ آفریده‌ای نمی‌تواند بهشت را نصیبان کنند.

این باب، تعظیم و بزرگداشت وجه الله است؛ چراکه با وجه الله، فقط بهشت و هر آنچه انسان را به بهشت برساند درخواست می‌شود و نه چیز دیگری.

دلیل اول:

ابو داوود از جابر روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يُسْأَلُ بِوَجْهِ اللَّهِ إِلَّا الْجَنَّةُ». با وجه الله، فقط بهشت درخواست می‌شود.

• «بِوَجْهِ اللَّهِ»: با این عبارت، بنا بر نصّ قرآن و حدیث و اجماع، ثابت می‌شود که الله متعال، دارای وجه است؛ وجهی واقعی که شبیه وجه هیچ مخلوقی نیست.

مسائل:

یکم: تنها باید سرانجام همه‌ی خوبی‌ها را از وجه الله درخواست نمود؛ یعنی بهشت و نجات از آتش. درخواست امور دنیا از وجه الله، کاری دور از ادب است.
دوم: صفت وجه برای الله اثبات گشت.

حکم دعا و درخواست با صفت الله:

دعا کردن با استفاده از صفات الهی، جایز نیست؛ مانند: یا رحمة الله، یا وجه الله، یا عزة الله. چنین دعایی در نصوص شرعی و کردار سلف وجود ندارد و امری جدید در دین محسوب می‌شود؛ شیخ الاسلام \$ نیز این کار را کفر می‌داند.

[٥٧] باب: گفتن «اما و اگر»

انواع استفاده از «اگر» و حکم آن:

دلایل اول تا سوم:

- [۱] الله تعالى فرمود: ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَاتَلْنَا هَاهُنَا﴾ می گویند: اگر قدرتی می داشتیم، در این جا کشته نمی شدیم.
- [۲] و فرمود: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أِطَاعُوا مَا قَاتَلُوا﴾ کسانی که در خانه نشستند و به برادرانشان گفتند: اگر از ما فرمانبرداری می کردند، کشته نمی شدند.
- [۳] در صحیح بخاری از ابوهریره رحمه الله روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اِحْرَضَ عَلِيٌّ مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتَعْنَى بِاللهِ، وَلَا تَعْجَزَنَّ، وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَذَا لَكَانَ كَذَا وَكَذَلِكَ قُلْ: قَدَّرَ اللهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ» در پی چیزی باش که به تو سود برساند و از الله کمک بخواه؛ اگر دچار مشکل شدی، نگو: اگر چنان می کردم، چنین و چنان می شد؛ بلکه بگو: الله حکم فرمود و هر چه بخواهد، انجام می دهد. گفتن «اگر»، راه را برای فعالیت شیطان باز می کند...

- ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَاتَلْنَا هَاهُنَا﴾: این عبارت، اعتراض و ایراد منافقان به دین است؛ زیرا رسول الله ﷺ را سرزنش کردند که چرا بدون موافقت آنان به جهاد رفته است.
- همچنین به معنای اعتراض و ایراد به قدر و حکم الله است؛ گفتند: به جنگ نمی رفتیم که کشته شویم.
- ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أِطَاعُوا مَا قَاتَلُوا﴾: به معنای اعتراض به مؤمنان و به قضا و قدر الهی و ترس از جهاد است.
- اعتراض به قدر و حکم الهی، به معنای عدم پذیرش الله به عنوان رب و عدم تحقق توحید ربوبیت است.
- نکات مهم حدیث:
- [۱] پرداختن به امر سودمند و دوری از چیزهای مضر. [۲] کمک خواستن از الله. [۳] پیگیری و ادامه‌ی کار و سستی نکردن. [۴] اگر فرد به هدفش نرسید، بنا بر حکم الله است و کار را باید به او بسپارد.

مسائل:

- یکم: تفسیر دو آیه از سوره‌ی آل عمران که بیانگر عملکرد منافقان است؛ در آیه‌ی نخست، به دین و در آیه‌ی دوم به حکم الهی ایراد و اعتراض دارند.
- دوم: نهی صریح از گفتن «اگر» در مصیبت‌ها.
- سوم: استدلال به این که ابراز افسوس و پشیمانی، راه را برای ورود شیطان باز می کند.
- چهارم: آموزش عبارت درستی که باید در رخدادهای گوناگون بیان شود: «قَدَّرَ اللهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ»
- پنجم: مسلمان به پرداختن به امور مفید و کمک گرفتن از الله، فرمان داده شده است.
- ششم: نهی از تبلی، سستی و اظهار ناتوانی در انجام کاری که در توان انسان است.

[۵۸] باب: رضایت از قضای الاهی و نهی از دشنام دادن به باد

دلیل اول:

از ابی بن کعب رحمه الله روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ؛ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ، وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَخَيْرِ مَا أَمَرْتَ بِهِ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ، وَشَرِّ مَا فِيهَا، وَشَرِّ مَا أَمَرْتَ بِهِ» به باد دشنام ندهید؛ اگر چیزی را دیدید که برایتان ناخوشایند بود، بگویید: یا الله! ما خیر و خوبی این باد را از تو می خواهیم و خیر آن چیزی که در آن است و خیر چیزی که این باد، بدان امر شده است و از شر این باد و شر آن چه در آن استو شر آن چه بدان امر شده، به تو پناه می بریم. (ترمذی: صحیح است)

- احکام دشنام و توهین به باد، همانند توهین به روزگار است که پیشتر بیان شد؛ از آن جا که دشنام به باد، زیاد در میان مردم صورت می گیرد، مؤلف به طور خاص به بیان آن پرداخت. البته مسلمان از لعنت و دشنام نهی شده است؛ پیامبر ﷺ فرمود: «لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَلَا اللَّعَّانِ وَلَا الْفَاحِشِ وَلَا الْبِدِيءِ» مؤمن، طعنزن و لعنت کننده و بدگو و بدزبان نیست. و نیز فرمود: «لَا يَكُونُ اللَّعَّانُونَ شُفَعَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» کسانی که لعنت می کنند، در روز رستاخیز، نه شفیع می شوند و نه شاهد.
- درباره ی دشنام دادن به مسلمان، پیامبر ﷺ فرمود: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» دشنام به مسلمان، فسق است و کشتن کفر.
- پیامبر ﷺ درباره ی دشنام مردگان فرمود: «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ؛ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا».
- هم چنین درباره ی دشنام دادن به حیوانات، فرمود: «لَا تُصَاحِبُنَا نَاقَةٌ عَلَيْهَا لَعْنَةٌ» شتری که لعنت شده، همراه ما نیاید.
- درباره ی دشنام دادن به تب نیز فرمود: «لَا تَسُبُّوا الْحُمَى» تب را دشنام ندهید.

مسائل:

یکم: دشنام و توهین به باد، حرام است؛ زیرا به معنای دشنام به کسی است که آنرا آفریده و فرستاده است.
دوم: آموزش این سخن پرفایده هنگام مواجهه با امر ناخوشایند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ...»، و استفاده از اسباب و عوامل دنیای واقعی؛ مانند پناه بردن به دیوارها.
سوم: بیان این نکته که باد، تحت امر الله متعال است.
چهارم: باد گاهی به امر خوشایند و گاهی به امر ناخوشایند دستور می یابد.
نتیجه این که انسان نباید به قضا و قدر الاهی اعتراض کند و ایراد بگیرد و نباید دشنام دهد و توهین کند. بلکه باید در امور آفرینش، همانند دستورات دینی، فرمانبردار باشد؛ زیرا مخلوقات الله تعالی، بدون اجازه ی خالق خویش کاری انجام نمی دهند

[۵۹] باب: ﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ أَلَأَمْرُكَهُ بِاللَّهِ﴾
و با گمان جاهلانه، به الله گمان باطل می برند و می گویند: آیا قدرتی بر ایمان می آید؟ بگو: اداره و تدبیر همه چیز در اختیار الله است.

- ﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ﴾: منافقان نسبت به الله، گمان جاهلانه ای داشتند که در عهد جاهلیت رواج داشت؛ زمانی که فرد، نه حکم و قدر الله را می شناخت و نه عظمت و بزرگی ذاتش را؛ این گمان، باطل و بر پایه ی جهل و ناآگاهی است؛ گمان نسبت به الله، دو گونه است:
- (۱) گمان خیر و خوب نسبت به الله؛ که در دو زمینه می باشد:
 - أ. آن چه در جهان آفرینش انجام می دهد؛ در این باره باید نسبت به الله، گمان خوب و درستی داشته باشیم.
 - ب. کارهایی که با بنده اش انجام می دهد؛ در این حالت بنده باید بهترین و خوب ترین گمان را نسبت به الله داشته باشد؛ چنین گمانی، بر پایه ی اخلاص و فرمانبرداری است.
- (۲) گمان بد و شر به الله؛ همانند کسی که گمان ندادانی و ستم به ذات الله داشته باشد؛ این گمان، از بزرگترین موارد حرام و زشت ترین گناهانی است که افرادی مانند منافقان، بدان مرتکب می شوند و گمان نادرست دارند.

دلیل دوم:

﴿الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنًّا السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ آنان گمان بد به الله دارند؛ عذاب دی آنان را فرا گیرد.

- مصدق آیه، منافقان و مشرکان هستند که بدی و مصیبت، از هر سو آن ها را در خود گرفته است.

ابن قیم درباره ی آیه ی نخست می گوید: «تفاسیری که از این ظنّ و گمان ارائه شده، بدین قرار است: الله متعال فرستاده اش را یاری نمی رساند، مأموریتش شکست می خورد، هر مصیبتی که بر او می آید، بنا بر حکم و حکمت الله نیست. هیچ حکمت و قدری وجود ندارد، رسالت فرستاده ی الله به انجام نرسید، دینش بر سایر ادیان پیروز نشد؛ این گمان منافقان و مشرکان که در سوره ی فتح بدان اشاره شد، گمانی بد و نادرست است. زیرا به چیزی گمان می برند که شایسته ی ذات الله سبحانه و تعالی نیست، با حکمتش تناسبی ندارد و ستایش و حمد او، چنین گمان هایی را بر نمی تابد و وعده ی راستینش بر خلاف این گمان هاست. گمان کفرآمیز دارد کسی که گمان کند باطل را بر حق چیره کرده و حق با آن چیرگی پایدار، از میان می رود؛ یا حکم و سرنوشتی را که الله برایش معین نموده، انکار کند؛ یا منکر سرنوشتی شود که بنا بر حکمت کامل تعیین شده و شایسته ی حمد و ستایش است و بلکه می پندارد که فقط به اراده و خواست خود اوست.

پس وای بر کافران که چه جایگاه بدی در آتش دارند. بیشتر مردم درباره‌ی رخدادهای پیرامون خویش، گمان بد نسبت به الله دارند و تنها کسی از چنین گمان‌هایی نجات می‌یابد که الله و اسماء و صفاتش را بشناسد و یقین کند که همه چیز از حکمت اوست و حمد و ستایش هم فقط برای ذات یگانه‌ی اوست. بنده‌ی خردمندی که خیرخواه خویش است، باید به این امر مهم توجه نماید، به راه الله باز گردد و توبه نماید و به خاطر گمان بدی که به صاحب و ربّ خویش داشته، آمرزش بخواهد. اگر خوب بنگری، می‌بینی که همه، کم و بیش، بر قدر ایراد می‌گیرند و سرزنش می‌کنند و اظهار می‌کنند که بهتر بود چنین و چنان باشد؛ به خود بنگریم، آیا از چنین رفتارها و افکاری به دور بوده‌ایم؟ (اگر پاسخ مثبت است، از امری بس عظیم نجات یافته‌ایم).

- ابن قیم \$ این دیدگاه را در «زاد المعاد» اندکی پیش از غزوه‌ی احد و در بخش حکمت‌ها و اهداف پسندیده‌ی آن غزوه، بیان می‌کند. چکیده‌ی دیدگاهش پیرامون بدگمانی، بدین قرار است:
 ۱. گمان کند که الله، باطل را بر حق مسلط کرده و حق از میان می‌رود.
 ۲. شخص بدگمان، قضاء و قهر الاهی را انکار می‌کند و اظهار می‌کند که: چگونه ممکن است در فرمانرواییش، کاری رخ دهد که او نمی‌خواسته است.
 ۳. بدگمان، منکر اسن است که قدر الله، بنا بر حکمت والای اوست؛ حکمتی که ذات الله را شایسته‌ی حمد و ستایش می‌گرداند.
- برای مبارزه با بدگمانی:
 ۱. باید اسماء و صفات الله را آن گونه که هست بشناسیم و از تحریف و تأویل آن‌ها پرهیزیم.
 ۲. تلاش کنیم که به الله، گمان درست و حقیقی داشته باشیم نه گمان بد و جاهلانه.
 ۳. با توب کردن، از گناه و سرکشی به فرمانبرداری و درخواست بخشش، روی آوریم.
 ۴. نسبت به خود بدگمان باشیم؛ زیرا نقص و ایراد، از انسان است.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی آل عمران درباره‌ی منافقان: ﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾^ط
 دوم: بیان تفسیر این آیه از سوره‌ی فتح درباره‌ی منافقان: ﴿الظَّالِمِينَ كَيْلَ اللَّهِ ظَرَبَ السَّوْءِ﴾
 سوم: افکار و کردارهای بسیاری مصداق بدگمانی به الله هستند که در همگی آن‌ها، گمان بردن چیزهایی به الله وجود دارد که شایسته‌ی ذات پاک و والای او نیست.
 چهارم: کسی از بدگمانی به الله، دور نمانده است؛ مگر این که خود و اسماء و صفات الله را بشناسد. انسان اگر درست بنگرد، درمی‌یابد که بدی و ایراد، از خود اوست و رب و مالکش، کمال مطلق می‌باشد و هیچ نقصی، بر او وارد نیست.

[٦٠] باب: انکار قَدَر و حکم الاهی، کفر اکبر است

- **قَدَر:** به معنای راز و دلیل الله متعال در آفرینش می باشد و تنها زمانی بدان پی می بریم که رخ دهد و آشکار گردد؛ قَدَر به طور خاص به توحید ربوبی تعلق دارد و البته به توحید اسماء و صفات نیز مربوط می باشد. دیدگاه و عملکرد مردم درباره قَدَر الاهی، سه گونه است:
 - (١) جبریه: به قَدَر اعتقاد دارند؛ اما در آن غلو و زیاده روی می کنند؛ تاجایی که بنده را بی اختیار و بدون قدرت می شمارند و می گویند: انسان نه اختیار دارد و نه قدرت.
 - (٢) قدریه معتزله: بنده را صاحب اختیار و قدرت می دانند؛ اما در این اعتقاد، غلو و زیاده روی می کنند؛ تا جایی که منکر خواست و آفرینش الله متعال در کار بنده هستند.
 - (٣) اهل سنت و جماعت: دلایل را می سنجند و راه بهترین امت را برمی گزینند، به حکم و قضای الله و قَدَر او ایمان می آورند و خواست بنده را در پیوند با خواست الله می دانند.

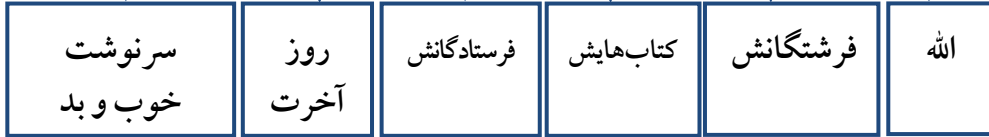
نکات حائز اهمیت در خصوص ایمان به قضا و قدر:

 - ١ - چنین ایمانی، برگرفته از توحید ربوبی است.
 - ٢ - اعتقاد به الله را در پی دارد.
 - ٣ - سبب آرامش قلب می گردد؛ باید معتقد باشیم که هر آن چه الله برایمان حکم نموده، به ما می رسد و هر آن چه برایمان معین نکرده، هرگز به ما نخواهد رسید؛ با وجود چنین اعتقادی، اگر با انجام کارهای درست، باز هم به مصیبتی دچار شویم، احساس آرامش و طمأنینه می کنیم.
 - ٤ - مانع خودپسندی فرد و غرور او نسبت به کردارش می شود؛ زیرا الله متعال، چنین لطف و ممتی بر او نهاده است.
 - ٥ - بنده از مصیبت ها و سختی ها، اندوهگین نمی شود؛ زیرا از جانب مالک و ربّ اوست؛ پس بنا بر رحمت و حکمت می باشد.
 - ٦ - انسان در پی اسباب و عوامل می رود؛ زیرا به حکمت الله متعال ایمان دارد و همه چیز را در ارتباط با اسبابشان برمی شمارد.

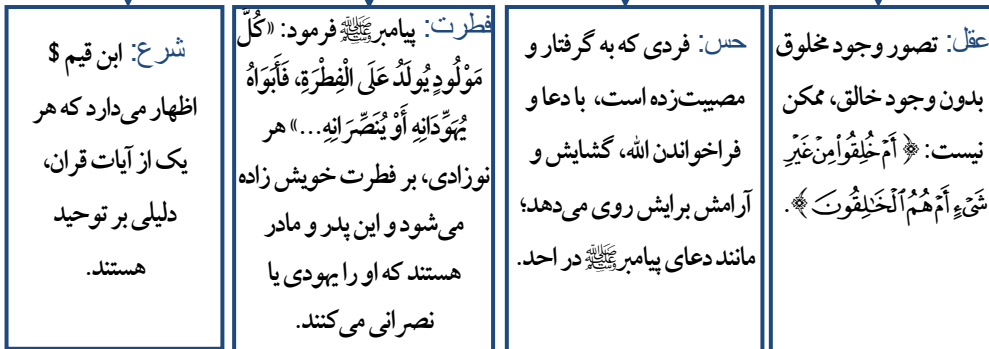
دلیل اول:

ابن عمر می گوید: سوگند به ذاتی که جان عمر به دست اوست، اگر مشرکی کوهی طلا همانند کوه احد می داشت و در راه الله انفاق می کرد، الله از او نمی پذیرفت تا به قَدَر ایمان بیاورد. وی به این سخن پیامبر ﷺ استدلال نمود: «الْإِيمَانُ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ» ایمان: یعنی این که به الله و فرشتگانش و کتاب هایش و فرستادگانش و روز آخرت ایمان آوری و نیز به قَدَر و سر نوشت خوب و بد، ایمان داشته باشی (روایت مسلم).

ایمان: گفتن با زبان، اعتقاد با قلب و عمل با جوارح؛ ارکان ایمان، با فرمانبرداری زیاد می شود و با سرکشی و معصیت، کم می گردد؛ ایمان شش رکن دارد:



«أَنْ تُوْمِنَ بِاللَّهِ»: ایمان به الله، مستلزم چهار امر است:



• «وَمَلَائِكْتِهِ»: منظور، عالم غیب است؛ الله متعال، آنان را از نور آفرید، فرمانبردار تمامی دستورات الله هستند و از او سرپیچی نمی کنند، روح هستند ﴿رُوحُ الْقُدُسِ﴾ جسم دارند ﴿جَاعِلِ الْمَلَكِ كَرَسَلًا أُولَئِكَ أَجْنَحُهُ مِثْنِ وَثَلْتِ وَرَبِيعَ بَزِيدٍ فِي الْخَلْقِ مَائِشَاءٌ﴾، عقل و قلب دارند؛ می اندیشند و احساس می کنند ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ﴾ به وجودشان ایمان داریم و اسم هایی را همچون جبرئیل و اسرافیل و میکائیل که الله متعال به ما آموخته، می پذیریم؛ صفاتشان را که در قرآن بیان شده، باور داریم: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ هر چه الله فرمانشان می دهد، سرپیچی نمی کنند و آنچه دستور می یابند، انجام می دهند؛ کارهایشان مانند حمل عرش و اخباری را که پرامونشان بیان شده، تصدیق می کنیم.

• «وَكُتُبِهِ»: باید ایمان داشته باشیم که کلام الله، یک حقیقت است و مجاز و غیر واقعی نیست؛ کلامی که از ذاتش نازل شده و مخلوق نیست، و الله با هر فرستاده اش، کتابی نازل فرمود، به اسم ها و اخبار و احکام آن کتاب ها که به طور کلی یا با بیان جزئیات بر ایمان نقل شده و منسوخ نشده اند، ایمان داریم.

ایمان داریم که قرآن، ناسخ تمامی کتاب‌های پیش از خود است؛ یعنی: تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم و موسی ن.

- «وَرُسُلِهِ»: باید باور داشته باشیم که فرستادگان الله نیز انسان بودند و هیچ ویژگی و خصوصیتی از ربوبیت را نداشتند. بندگانی که عبادت نمی‌شوند، الله متعال آنان را فرستاد و به آنها وحی نمود، آنان را با آیات و معجزاتش نیرو بخشید، آنان نیز امانت‌دار بودند و پیامش را به مردم رساندند و آنان را نصیحت نمودند، و حق جهاد در راه الله را به جای آوردند، به وجودشان، اسم‌ها، ویژگی‌ها و اخباری که الله متعال برایشان بیان نموده، ایمان داریم. تصدیق می‌کنیم کخ نخستین نبی آدم و نخستین رسول نوح و، و آخرین پیامبر و فرستاده محمد ﷺ است، باور داریم که تمامی ادیان پیشین، با شریعتی که محمد ﷺ آورد، منسوخ گشت، و پیامبران اولو العزم پنج تن هستند که دو سوره‌ی شوری و احزاب، از آنها نام برده شده است: محمد، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی.
- «وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: باور داشتن به روز آخرت، تضمینی برای ایمان به تمام آن چیزهایی است که پیامبر ﷺ درباره‌ی دنیای بعد از مرگ بیان نمود؛ مانند: سختی قبر، دمیدن در صور، برخاستن مردم از قبرها، قرار دادن ترازوها و نامه‌های اعمال، صراط، حوض، شفاعت، بهشت، دوزخ، ملاقات مؤمنان با مالک و پادشاهشان در بهشت و دیگر رخدادهای جهان غیب.
- «وَتُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ»: برای این عبارت، واژه‌ی «تُؤْمِنُ» دوباره ذکر شد؛ زیرا ایمان به قدر و سرنوشت، مهم است و چهار مرتبه دارد:

(عَلِمَ، كِتَابَةٌ مَوْلَانَا، مَشِيئَتُهُ *** وَخَلَقُهُ وَهُوَ إِجَادٌ وَتَكْوِينٌ)

<p>خلق و آفرینش: هر چیزی، مخلوق الله و در تدبیر قدرت ادارهی الله است؛ حتی کردار مخلوق، آفریده‌ی الله است: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ الله، شما و آنچه انجام می‌دهید را آفرید.</p>	<p>خواستن: ایمان به این که هر چه الله بخواهد، رخ می‌دهد و هر چه نخواهد، رخ نمی‌دهد و خواست بنده، زیر مجموعه خواست الله است: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ و چیزی نمی‌خواهید مگر این که الله آن را بخواهد.</p>	<p>نوشتنن: ایمان به این که الله مقدار هر چیز را تا روز رستاخیز، ثبت نموده است؛ زیرا: ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ هر آنچه در آسمان و زمین پنهان باشد، در کتابی آشکار وجود دارد.</p>	<p>علم: ایمان به این که الله گ همه چیز را با جزئیاتش می‌داند؛ زیرا فرمود: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ هر آنچه را که پس از آنان وجود داشته و پس از آنان وجود دارد، می‌داند.</p>
---	--	---	---

دلایل دوم تا چهارم:

[۲] از عبادۀ بن صامت روایت است که به پرسش گفت: پرسکم؛ لذت ایمان را نخواهی یافت تا وقتی به این اعتقاد برسی که هر آن چه الله برای تو مقدر نموده، به تو می رسد و هر آن چه برایت مقدر نفرموده باشد، هرگز به تو نخواهد رسید. از رسول الله ﷺ شنیدم که می گفت: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فَقَالَ: رَبِّ! وَمَاذَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ» نخستین چیزی را که الله آفرید، قلم بود؛ به او فرمود: بنویس؛ گفت: ای صاحب و مالک من! چه بنویسم؟ فرمود: اندازهی هر چیز تا روز رستاخیز را بنویس. پرسکم! شنیدم که رسول الله ﷺ می گفت: «مَنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ هَذَا فَلَيْسَ مِنِّي» کسی که با اعتقادی غیر این بمیرد، از من نیست؛ در روایتی از احمد آمده است: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْقَلَمَ، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فَجَرَى فِي تِلْكَ السَّاعَةِ بِمَا هُوَ كَاتِبٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» نخستین چیزی که الله تعالی آفرید، قلم بود؛ به او فرمود: بنویس. پس در آن زمان، هر آن چه تا زمان رستاخیز وجود خواهد داشت، عرضه گشت.

[۳] در روایتی از بان وهب آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ أَحْرَقَهُ اللَّهُ بِالنَّارِ» کسی که به قدر و سرنوشت خوب و بد ایمان نداشته باشد، الله او را با آتش می سوزاند.

[۴] در مسند و سنن، از ابن دیلمی چنین آمده است: نزد ابی بن کعب آمدم و گفتم: درونم تردیدی دربارهی قدر و سرنوشت وجود دارد؛ چیزی برایم بگو شاید الله متعال آن را از قلبم بیرون ببرد؛ پس گفت: «اگر به اندازهی کوه احد اتفاق کنی، الله تعالی آن را از تو نمی پذیرد؛ تا این که به قدر و سرنوشت ایمان آوری و معتقد باشی که هر آن چه الله برای تو مقدر نموده، به تو می رسد و هر آن چه برایت مقدر نفرموده باشد، هرگز به تو نخواهد رسید؛ اگر با اعتقادی غیر از این بمیری، از اهل آتش هستی. گفت: نزد عبدالله بن مسعود و حذیفه بن بیان و زید بن ثابت رفتم؛ آن ها نیز مانند همین را از پیامبر ﷺ برایم گفتند». (حدیث صحیح؛ حاکم در صحیحش روایت کرده است).

- «حَتَّى تَعْلَمَ»: الله تعالی نیز در کلامش، به همین مفهوم اشاره نموده است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾﴾ [حدید: ۲۲ و ۲۳].
- «يَا بُنَيَّ»: پرسکم؛ چنین خطابی، بیانگر مهر و عطوفت نسبت به فرزندان به هنگام نصیحت است؛ شایسته و بهتر است که احکام، با ادله برایشان گفته شود: [۱] تا فرزندان پیرو ادله باشند [۲] و دوستدار رسول الله ﷺ گردند.
- «فِي نَفْسِي شَيْءٌ»: تردیدی که در قلب ابن دیلمی بود، به خاطر همنشینی با اهل بدعت است که به قدر و سرنوشت شک داشتند. شبهه و تردید، با نقل از میان می رود و با عقل و استدلال دور نمی گردد و بیشتر می شود.

۱- قلم به صورت مرفوع (القلم): بدین معنا: نخستین چیزی که الله متعال آفرید، در مقایسه با مخلوقاتمانند آسمان و

زمین که می بینیم، همان قلم است؛ یعنی اولویت قلم در آفرینش، نسبی بوده است؛ ابن قیم \$ می گفت:

وَالنَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي الْقَلَمِ الَّذِي
كُتِبَ الْقَضَاءُ بِهِ مِنَ الدِّيَانِ
هَلْ كَانَ قَبْلَ الْعَرْشِ أَوْ هُوَ بَعْدَهُ
قَوْلَانِ عِنْدَ أَبِي الْعَلَاءِ هَمْدَانِي
وَالْحَقُّ أَنَّ الْعَرْشَ قَبْلَ لَأَنَّهُ
قَبْلَ الْكِتَابَةِ كَانَ ذَا أَزْكَانٍ

مردم درباره ی قلم که فضای الاهی با آن نوشته شد، چند دیدگاه دارند. جای سؤال است که آن قلم، پیش از آفرینش عرش بود یا پس از آن؟ ابو العلاء همدانی دو نظر دارد؛ دیدگاه درست این است که عرش، پیشتر وجود داشت؛ زیرا قبل از نوشتن، ارکان عرش وجود داشت.

۲- قلم بصورت منصوب (القلم): بدین معنا که الله تعالی، به قلم دستور داد تا از وقتی آفریده شد، همه چیز را بنویسد.

مسائل:

یکم: بیان این اصل که ایمان به قدر و سرنوشت، واجب است.

دوم: چگونگی ایمان به قدر این است که به مراتب چهارگانه ی آن ایمان داشته باشیم.

سوم: کسی که به قدر ایمان ندارد، پاداش کارهایش از بین می رود و مرتکب کفر اکبر شده است.

چهارم: بیان این حقیقت که تنها زمانی لذت ایمان را احساس می کنیم که به قدر ایمان داشته باشیم.

پنجم: نخستین چیزی که الله پس از عرش آفرید، قلم بود؛ البته این اولویت در آفرینش، نسبی است؛

یعنی نسبت به چیزهایی که می بینیم؛ مانند آسمان ها و زمین.

ششم: هر آن چه الله متعال مقدر نموده، تا برایی رستاخیز رخ می دهد؛ الله متعال، آفریدگان بی روح را

هم خطاب نمود؛ از آن جمله قلم که آن نیز خطاب الاهی را درک کرد و اجرا نمود.

هفتم: رسول الله ﷺ از کسانی که به قدر ایمان ندارند، اعلام برائت و بیزاری نمود؛ آنان، کافر بوده و از

دین اسلام خارج شده اند.

هشتم: سلف بر این عادت بودند که برای رفع شبهه، نزد علما می رفتند؛ رفتن به نزد چند عالم، برای

اثبات و اطمینان بوده است نه برای یافتن راه فرار از حکم شرعی.

نهم: پاسخ علما، وجوب رفع شبهه می شد؛ زیرا فقط به سخن رسول الله ﷺ استناد می کردند.

بدین صورت شبهه به طور کامل برطرف می گشت؛ استفاده از دلایل عقلی یا حسی، برای اقناع طرف

مقابل و نیز اطمینان فرد موافق، مانعی ندارد؛ علاوه بر این، چهارمین دلیل را می توان فطرت دانست.

[٦١] باب: هشدار شديد به تصویرگران

- ۱- تصویرگری و کشیدن، نوعی آفرینش و ایجاد است که فرد تصویرگر، در آفریدن با الله شریک می شود.
- ۲- نخستین شرک، در قوم نوح رخ داد و علتش، تصویر و تندیس بود.

دلایل اول تا پنجم:

- [۱] از ابوهریره رحمه الله روایت است که رسول الله ﷺ گفت: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْتَلِقُ كَخَلْقِي، فَلِيُخْلَقُوا دَرَّةً، أَوْ لِيُخْلَقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيُخْلَقُوا شَعِيرَةً» الله تعالی فرمود: کیست ستمکارتر از آن کس که می خواهد مانند آفرینش من بیافریند؛ پس باید ذره ای بیافرینند یا باید دانه ای بیافرینند یا باید یک جو بیافرینند (بخاری و مسلم).
- [۲] بخاری و مسلم از مادرمان عایشه ف روایت می کنند که رسول الله ﷺ گفت: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الَّذِينَ يُضَاهَوْنَ بِخَلْقِ اللهِ» بلترین عذاب رستاخیز، از آن مردمی است که با آفرینش الله همانندی می کنند.
- [۳] بخاری و مسلم از بن عباس چنین روایت می کنند: شنیدم که رسول الله ﷺ می گوید: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ؛ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسٌ يُعَذَّبُ بِهَا فِي جَهَنَّمَ» هر تصویرگری در آتش است؛ هر تصویری که کشیده، جان میگیرد و (تصویرگر) با آن در آتش عذاب می شود.
- [۴] بخاری و مسلم، با حدیثی مرفوع، از ابن عباس روایت می کنند: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا؛ كُفِّرَ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَيَلْسَ بِنَافِخِ» کسی که در دنیا تصویری را بکشد، موظف می شود که در آن روح بدمد؛ در حالی که او دمنده نیست.
- [۵] مسلم از ابو الهیاج چنین روایت می کند: علی به من گفت: «أَلَا أَبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ؟» «أَنْ لَا تَدْعَ صُورَةً إِلَّا طَمَسْتَهَا، وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» آیا تو را به کاری برانگیزم که رسول الله مرابسلان برانگیخت؟ او فرمود: هر تصویری دیدی، از میان ببر و هر قبری را که گرامی و برتر یافتی، برابر و همسان گردان.

- مجازات تصویرگر: [۱] سخت ترین عذاب را در پیش دارد یا از کسانی است که سخت ترین عذاب نصیبشان می شود. [۲] ملعون و دور از رحمت الاهی است.
- [۳] الله تعالی به هر چیزی که وی کشیده، جان می دهد و او را در آتش با همان تصویر مجازات می کند. [۴] قطعاً در آتش دوزخ است.
- [۵] موظف می شود که در تصویر، روح بدمد و به آن جان دهد؛ اما نمی تواند چنین کند.
- [۶] در این باب، کسی ستمکارتر از تصویرگر نیست.
- «طَمَسْتَهَا»: اگر رنگی بود، با رنگ دیگری نشانه هایش از بین برود و اگر مجسمه ای بود، سرش قطع شود. اگر کنده کاری بود، بر صورتش کنده کاری شود تا نشانه هایش از بین برود. محو کردن و تغییر عکس، به اشکال گوناگون انجام می شود. بنا بر ظاهر حدیث، فرقی نمی کند که آن تصویر به جای الله عبادت بشود یا نشود.
- «مُشْرِفًا»: بالا، والا و گرامی. «سَوَّيْتَهُ» دو معنا دارد:

[۱] آنرا مطابق دستور شریعت کند. [۲] همانند قبرهای پیرامون نماید.

نگهداری تصویر:

- ۱- به خاطر بزرگداشت تصویر گر؛ بی تردید حرام است؛ زیرا نگهداشتن تصویر صاحبان قدرت برای تعظیم و بزرگداشت آنان، خدشه به ربوبیت است؛ در باب افرادی که در عبادت و بندگی مشهورند، خدشه در الوهیت الله می‌باشد.
- ۲- برای لذت بردن از نگاه کردن به آن؛ این نیز به خاطر فتنه و بلایی که در آن است، حرام می‌باشد.
- ۳- برای یادبود و از باب مهر و عطوفت؛ مثل تصویر فرزندان؛ حرام است.
- ۴- به خاطر برخی مصلحت‌های گریزناپذیر؛ مانند تصاویر موجود در پول‌ها و کارتهای شخصی. در این حالت، گناه محسوب نمی‌شود زیرا چاره‌ای جز استفاده از آن نیست.
- ۵- لكونها تبعاً لغيرها لا رغبة فيها إطلاقاً: كالصُّور التي في الصُّحف، فهذا لا بأس به لكن إن أمكن طمسها بلا حرج ولا مشقة فهو أولى.
- ۶- أن تكون مُهانَةً مُلقاةً في المزابل أو مفترشةً أو موطوءةً فلا بأس به، ولا يلحق بذلك اللباس الذي فيه الصور.

مسائل:

یکم: سخت‌گیری و هشدار شدید به تصویرگران.

دوم: از جمله دلایل مجازات شدید برای تصویر گر، بی ادبی نسبت به الله است؛ الله تعالی می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي» چنین شخصی، با شرع و قانون الله مخالفت می‌کند و بدین خاطر از جمله ستمکارترین بندگان است.

سوم: در این بخش، قدرت الله تعالی بر آفرینش و ناتوانی بندگان از چنین کاری، روشن می‌گردد؛ می‌فرماید: «فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ شَعِيرَةً» پس باید ذره یا یک جو بیافرینند. آنان از آفرینش همین چیزهای کوچک ناتوانند؛ اما الله متعال آفریدگان عظیم‌تر این‌ها دارد.

چهارم: تصریح به این حقیقت که تصویرگران، از جمله دوزخیانی هستند که سخت‌ترین عذاب در انتظارشان است. پنجم: الله تعالی هر تصویری را جان می‌دهد و تصویر گر را با همان، در دوزخ مجازات می‌نماید.

ششم: از جمله مجازات‌های تصویر گر این است که موظف می‌شود تصویری که کشیده یا تندیس که ساخته را جان دهد.

هفتم: مسلمان دستور دارد که هر جا تصویری دید، آثارش را از میان برد تا مشابه موجود زنده نباشد. در این دستور، تصویر و تندیس و قبر یک حکم گرفته‌اند؛ زیرا همگی به شرک می‌انجامد، عذاب اخروی در پی دارد، و مجازات هر یک، از جنس عمل است. تکلیف آخرت، از توان فرد خارج است و همین مایه‌ی مجازات اوست.

[۶۲] باب: مجازات و هشدار برای سوگند زیاد به خاطر بزرگداشت الله

دلیل اول:

﴿وَأَحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ﴾ سوگندهایتان را نگاه دارید.

مراتب حفظ سوگند:

در آغاز: سوگند را بسیار به کار نبرد.	در میانه: نشکستن سوگند مگر در موارد استثناء.	در پایان: با شکستن سوگند، کفاره بپردازد.	فقط به الله سوگند یاد کند
--------------------------------------	--	--	---------------------------

دلایل دوم تا ششم:

[۲] از ابوهریره رحمه الله چنین روایت است: شنیدم که رسول الله ﷺ می گفت: «الْحَلْفُ مَنْقَعَةٌ لِلْسَّلْعَةِ، مَحَقَّةٌ لِلْكَسْبِ» سوگند، کالا را زیاد می کند و برکت را از بین می برد (بخاری و مسلم).

[۳] از سلمان روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ: أَسِيمُطُ زَانٍ، وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ، وَرَجُلٌ جَعَلَ اللَّهُ بَضَاعَتَهُ؛ لَا يَشْتَرِي إِلَّا بِيَمِينِهِ، وَلَا يَبِيعُ إِلَّا بِيَمِينِهِ» الله با سه شخص سخن نمی گوید و پاک نمی گرداند و عذاب دردناکی در پیش دارند: پیر زناکار و فقیر متکبر. کردی که الله را کالایش قرار داده؛ با سوگند به الله می خورد و با سوگند به او، می فروشد (روایت طبرانی با سند صحیح).

[۴] در بخاری از عمران بن حصین رحمه الله روایت است: رسول الله ﷺ فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُومُهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُومُهُمْ» بهترین افراد امت، مردم هم عصر من هستند، سپس کسانی که پس از آنان می آیند و سپس کسانی که پس از آنان می آیند. عمران می گوید: نمی دانم پس از عصر خود، دوبار گفت یا سه بار. ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَنْدُرُونَ وَلَا يُؤْفُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ» آن گاه پس از شما، مردمی می آیند که شهادت می دهند در حالی که شهادت و گواهی از آنان خواسته نشده، خیانت می کنند و امانت دار نیستند، پیمان می بندند و وفا نمی کنند و چاقی و فریبی در میانشان آشکار می گردد.

[۵] از ابن مسعود روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُومُهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُومُهُمْ، ثُمَّ بِيحْيَى قَوْمٌ نَسَبُوا شَهَادَةَ أَحَدِهِمْ بِمِينَتِهِ، وَبِمِينَتِهِ شَهَادَتَهُ». بهترین مردم، عصر من هستند؛ سپس کسانی که پس از آنان می آیند و سپس کسانی که بعد می آیند؛ سپس مردمی خواهند آمد که شهادتشان، پیش از سوگندشان است و سوگندشان پیش از شهادتشان انجام می شود.

[۶] ابراهیم می گوید: «كَانُوا يَضْرِبُونَنا عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْعَهْدِ وَنَحْنُ صِغَارٌ» کودک که بودیم، به خاطر شهادت و پیمان، ما را می زدند.

- «مَنْفَقَةٌ»: سبب رونق کالا، «مَحَقَّةٌ»: نابودگر برکت.
- «وَلَا يُزَكِّيهِمْ»: در رستاخیز، نه به آن‌ها اعتمادی است و نه عدالتشان پذیرفته است و نه کسی به ایمانشان شهادت می‌دهد.
- «أَشْيِطٌ»: به خاطر پیری، موهایش سفید شده و شهوتش سرد گشته است. «عَائِلٌ»: فقیر، «مُسْتَكْبِرٌ»: از حق و خلق، سرکشی می‌کند و خود را برتر می‌داند.
- «لَا يَشْتَرِي إِلَّا بِمِثْلِهِ»: آن اندازه سوگند یاد می‌کند که از ارزش و عظمت سوگند می‌کاهد و آن را بی‌ارزش و حقیر می‌کند.
- «وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ»: شهادتشان را کسی نمی‌خواهد؛ برای شهادت دادن شتاب می‌کنند و یا شهادت دروغ می‌دهند.
- «تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ بِمِثْلِهِ»: [۱] چون کمتر مورد اعتماد هستند، شهادتشان با سوگند است.
- [۲] نه به شهادت اهمیت می‌دهند و نه به سوگند.

مسائل:

- یکم: سفارش به حفظ سوگند و نشکستن آن.
- دوم: سوگند زیاد، کالا و تجارت را زیاد می‌کند و برکت را از بین می‌برد.
- سوم: هشدار و مجازات شدید برای کسی که تجارتش را فقط با سوگند انجام می‌دهد.
- چهارم: آگاهی از این که با کم بودن دعوتگران، گناه زیاد می‌شود.
- پنجم: نکوهش کسانی که سوگند می‌خورند و سوگندشان را کسی نمی‌خواهد؛ مگر در مواقع ضروری یا بنا بر مصلحت.
- ششم: پیامبر ﷺ از مردم سه زمانه، تعریف و تمجید نمود و برخی رخدادهای بعد از آنان را بیان فرمود.
- هفتم: نکوهش کسانی که شهادت می‌دهند در حالی که از آنان گواهی و شهادتی نخواستند، خیانت می‌کنند و امانت‌دار نیستند، پیمان می‌بندند و وفا نمی‌کنند، شکمشان فربه و چاق می‌گردد و از ایمان غافل می‌شوند و تهی می‌گردند.
- هشتم: سلف، کودکانشان را به خاطر گواهی دادن و پیمان، می‌زدند؛ این به معنای بزرگداشت و بیان عظمت پیمان و شهادت است؛ و بیانگر توجه سلف به تربیت فرزندانشان می‌باشد؛ در زدن کودک، شرط است که:
 ۱. کودک علت زدن را بداند و درک کند.
 ۲. ادب کردن و تنبیه باید توسط سرپرست کودک صورت گیرد.
 ۳. در مقدار، کیفیت، نوع، جایگاه و ... زدن، زیاده‌روی نکند.
 ۴. کاری از کودک سر بزند که مستحق تنبیه باشد.
 ۵. هدف، تربیت کودک باشد نه انتقام و ...

[٦٣] باب: مَا جَاءَ فِي ذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ نَبِيِّهِ (اخلاص و پیروی)

عدم وفا به عهد و پیمان الله، نقض عهد اوست و در توحید، ایراد و خلال ایجاد می کند. تعظیم و بزرگداشت الله، باید در تعامل و برخورد با مردم نیز رعایت گردد؛ هر چند در برخورد با کافر و در سخت ترین شرایط، یعنی جهاد در راه الله، باشد. پس دین استوار می گردد و حق الله و پیامبرش، بزرگ داشته می شود.

دلایل اول و دوم:

[١] الله تعالی فرمود: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا﴾ و به پیمان الله وفادار

باشید هر گاه پیمان بستید؛ و بعد از محکم کردن سوگندها، آن ها را نقض نکنید.

[٢] بریده می گفت: هر گاه رسول الله ﷺ فرماندهی را بر لشکر یا سپاهی می گمارد؛ وی را به طور خاص و مسلمانان همراهش را به تقوی الهی سفارش می نمود: «اغزوا باسم الله، قاتلوا في سبيل الله من كفر بالله، اغزوا ولا تغلوا، ولا تغدروا، ولا تمكثوا، ولا تقتلوا وليدا، وإذا لقيت عدوك من المشركين فادعهم إلى ثلاث خصال - أو: خلال - فإيتهم أجابوك فاقبل منهم، وكف عنهم، ثم ادعهم إلى الإسلام، فإن أجابوك فاقبل منهم، ثم ادعهم إلى التحول من دارهم إلى دار المهاجرين، وأخبرهم أنهم إن فعلوا ذلك فلهم ما للمهاجرين، وعليهم ما على المهاجرين، فإن أبوا أن يتحولوا منها؛ فأخبرهم أنهم يكونون كأعراب المسلمين، يجري عليهم حكم الله تعالى، ولا يكون لهم في الغنيمة والفيء شيء؛ إلا أن يجاهدوا مع المسلمين، فإنهم أبوا فأسلمهم الجزية، فإنهم أجابوك فاقبل منهم وكف عنهم، فإنهم أبوا فاستعين بالله وقاتلهم، وإذا حاصرت أهل حصن فأردوك أن تجعل لهم ذممة الله وذممة نبيه، ولكن اجعل لهم ذممة أصحابك، فإنكم إن تخفروا ذممتهم وذممة أصحابكم؛ أهون من أن تخفروا ذممة الله وذممة نبيه، وإذا حاصرت أهل حصن فأردوك أن تنزلهم على حكم الله؛ فلا تنزلهم على حكم الله، ولكن أنزلهم على حكمك؛ فإنك لا تدري أتصيب حكم الله فيهم أم لا»، (روایت مسلم).

با نام الله، بجنگید و با کسانی که به الله کفر ورزیدند، در راه الله جهاد کنید؛ بجنگید و از غنایم دزدی نکنید؛ دسیسه نکنید و بدنشان را پاره پاره نکنید و کودک را نکشید؛ اگر با دشمن مشرک رو برو شدی، وی را به انتخاب سه خصلت فراخوان: هر کدامشان را که پذیرفتند، قبول کن و از آن ها در گذر؛ سپس آن ها را به اسلام دعوت کن؛ اگر پذیرفتند، از آن ها قبول کن. سپس از آن ها بخواه که از سرزمینشان به سرزمین مهاجران بروند؛ آنان را با خبر کن که همان حقوق و وظایف مهاجران را دارند؛ اگر نپذیرفتند که از سرزمینشان بروند، به آنان بگو که مانند اعراب مسلمان هستند و حکم الله تعالی درباره ی آن ها اجرا می گردد؛ و از غنیمت و فعی، سهمی ندارند؛ مگر این که به همراه مسلمانان، جهاد کنند؛ اگر نپذیرفتند، از آن ها جزیه بخواه؛ اگر پذیرفتند، از آن ها قبول کن و در گذر؛ اگر نپذیرفتند، از الله کمک بخواه و با آن ها بجنگ؛ اگر قلعه ای را محاصره کردی، از تو می خواهند که آنان را در امان الله و پیامبرش قرار دهی؛ پس امان الله و پیامبرش را برایشان قرار مده؛ بلکه امان و حفاظت خودو یارانت را برایشان قرار بده. اگر در پناه خود و یارانت از آنان حفاظت کنی، آسان تر از این است که در پناه الله و پیامبرش از آنان حفاظت کنی.

- «جَيْشٍ»: بیش از چهار صد مرد جنگی.
- «أَوْ سَرِيَّةٍ»: کمتر از چهار صد جنگجو.
- «اعزُّوا بِاسْمِ اللَّهِ»: [۱] درحالی که از الله کمک می خواهید، نبرد کنید [۲] نبرد را با اسم الله آغاز نمایید.
- «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: نیت و عملکرد شما، در راه و قانون الله باشد.
- «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ»: جنگ باید به خاطر کفر ورزیدن به الله باشد نه از روی تعصب قبیله‌گی و قومی و ملی. به خاطر خیر خواهی خودشان با آن‌ها مبارزه کن؛ برای نجاتشان از دوزخ. کفر بر دو امر استوار است: انکار و سرکشی.
- «وَلَا تَعْلَمُوا»: بخشی از غنایم را برای پنهان‌کنند و نگه دارد؛ که گناه کبیره است.
- «وَلَا تُعَدِّرُوا»: وقتی بی‌بستیم، خیانت نکنید؛ مکر و ؛ لِأَنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ.
- «وَلَا تُمَتِّلُوا»: اعضای بدن را تکه تکه نکنید؛ مگر این که برای قصاص باشد.
- «وَالْيَدِ»: کودکان، زنان، افراد پیر، بردگان و بیماران را نکشید؛ مگر این که با شما بجنگند یا دشمن را تحریک به جنگ کنند یا در جنگ صاحب نظر باشند.
- «عَدْوًا»: کاربرد این واژه، برای تشویق نمودن فرد به جنگ است؛ دشمن کسی است که سبب حقارت و بردگی گردد و بر انسان تجاوز کند.
- «الْغَنِيمَةُ»: غنیمت جنگی که با جنگ یا راه دیگر، از کافران گرفته شود.
- «وَالْفِيءُ»: برای مصارف بیت المال است؛ مانند یک پنجم از یک پنجم غنیمت، مالیت و جزیه.
- «إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا»: مگر زمانی که مسلمان شوند و جهاد کنند؛ پس همانند سایر مسلمانان، در غنیمت فیء حق دارند.
- «الْحَرْبِيَّةُ»: دارایی و مالی که غیر مسلمانان به خاطر زندگی و در امان بودن در سرزمین اسلامی، باید بپردازند. در این حدیث، جواز گرفتن جزیه از مردمی غیر از یهود و نصارا و مجوس مطرح است.

رفتار با هم‌پیمانان:

<p>اگر در پیمان تردید کردیم، آن را به خودشان بازمی گردایم: ﴿وَأَمَّا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ﴾ اگر از خیانت قوم می ترسی، به خودشان بازگردان.</p>	<p>اگر پیمان شکستند، پیمان از بین می رود و جنگ رواست: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ أَيْمَنَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾ سوگندشان را پس از پیمان شکستند.</p>	<p>اگر وفادار بودند، باید وفادار باشیم: ﴿فَمَا سَتَقُمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ هر چه بر پیمان با شما، استوار مانند، شما هم با آنان بمانید.</p>
--	---	---

رفتار کافران در جهاد با کافران	رفتار کافران هنگام جنگ با مسلمانان
کشتن کودکان، زنان، بردگان و بیاران، حرام است.	کودکان، زنان، بردگان و بیاران نیز کشته شوند.
جنگ برای خیرخواهی خودشان است تا از دوزخ نجات یابند	جنگ به خاطر دنیا است.
به پیمان با آنان، وفادار هستند.	در بسیاری از موارد، پیمان می شکنند.
اگر کافران پیمان شکستند، آنان را از اتمام پیمان باخبر کنید.	اگر کاری از مسلمانان سر بزند، به آنان اطلاعی نمی دهند.
نیرنگ نمی زنند.	حیله و نیرنگ به کار می برند.
فقطدر هنگام قصاص، اعضای بدن را قطع می کنند.	غیر از قصاص هم اعضای بدن را قطع می کنند.
پیش از جنگ، میان مسلمان شدن، پرداخت جزیه یا نبرد، به آن‌ها حق انتخاب داده می شود.	دشمنشان را به هیچ چیز فرامی خوانند و دعوت نمی دهند.
در حکم، عدالت دارند و ستم نمی کنند.	احکامشان بر پایه ی ستم است.
تعداد کشتگان کافر، در تمامی عزمها، از زمان بعثت پیامبر ﷺ تا وفاتش، از هزار نفر بیشتر نشد.	پیامبر ﷺ فقط یک نفر را کشت
کودک، زن و افراد پیرشان کشته نشدند.	

مسائل:

یکم: میان حق الله، پیامبر و مسلمانان، تفاوت است.
 دوم: راهنمایی به امری که خطر کمتری دارد.
 سوم: عبارت «أَعَزُّوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» به مفهوم وجوب کمک گرفتن از الله در نبرد و رعایت اخلاص و عمل به قوانین شرعی در آن می باشد.
 چهارم: من عبارت «فَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ» علت جنگ را کفر دشمن می داند.
 پنجم: با توجه به عبارت «إِسْتَعْنُ بِاللَّهِ وَقَاتِلْهُمْ» می توان گفت که انسان تنها به قدرت و توان خود نمی تواند اعتماد کند.
 ششم: میان حکم الله و حکم علماء، تفاوت وجود دارد.
 هشتم: در مواقع ضرورت، صحابی حکمی را می داد که نمی دانست آیا مطابق با حکم الله است؟ البته در دوران پس از آنان نیز چنین عملکردی وجود داشت.

[٦٤] باب: سوگند خوردن بر این که الله، فلانی را نمی‌بخشد

کسی که سوگند بخورد که الله فلانی را نمی‌بخشاید، نسبت به الله بی ادبی کرده و فضل و لطفش را محدود دانسته و گمان بد به الله برده است؛ این عملکرد، با توحید کامل و چه بسا با اصل توحید، منافات دارد؛ پس چنین سوگندی که برای ذات عظیمی ادا می‌شود، ایجاد نقص در اوست.

انواع سوگند خوردن بر الله :

<p>حرام و چه بسا نابودگر پاداش عمل است: خودچسندی، محدود دانستن فضل الله و بدگمانی به الله تعالی، سبب آن است.</p>	<p>جایز: سوگندش به الله، از روی امید زیاد و خوش گمانی به الله باشد؛ با این شرط که مار شایسته انجام دهد؛ مانند داستان آنس بن النضر رحمه الله.</p>	<p>جایز: درباره‌ی چیزی سوگند بخورد که الله و فرستاده‌اش از آن خبر داده‌اند و بدان یقین دارد. مثال: به الله سوگند که در روز قیامت، الله به پیمبرش اجازه‌ی شفاعت می‌دهد.</p>
--	--	--

دلایل اول و دوم:

[١] جندب بن عبدالله رحمه الله روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أَنْ لَا أَعْفِرَ لِفُلَانٍ؟ إِنِّي قَدْ عَفَرْتُ لَهُ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَكَ» (روایت مسلم) مردی گفت: به الله سوگند که الله، فلانی را نمی‌بخشد؛ پس الله متعال فرمود: چه کسی بر من سوگند می‌خورد که فلانی را نمی‌بخشم؟ او را بخشیدم و پاداش کردارت را از میان بردم.

[٢] در حدیث ابوهریره آمده: گوینده‌ی این سخن، مردی عابد است. ابوهریره می‌گوید: «سخنی گفت که دنیا و آخرتش را تباه کرد».

- «لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ»: مفاهیمی که از این عبارت برداشت می‌شود: ناامیدی از لطف و رحمت الله، تحقیر بندگان الله، خودپسندی.
- «يَتَأَلَّى عَلَيَّ»: فضل و نعمتم را محدود می‌شمارد و می‌پندارد که بنده‌ی بدکار را نمی‌بخشم.

مسائل:

یکم: هشدار از سوگند خوردن بر الله درباره‌ی عدم بخشش گناهان.

دوم: رستگاری به بهشت یا گرفتاری در آتش دوزخ، از بند کفش هم به ما نزدیکتر است.

چهارم: بیان مصداق حدیث: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ...».

پنجم: گاه گناه انسان به خاطر سوگند نادرست شخص دیگر که از ناپسندترین کارهاست، بخشیده می‌شود.

[٦٥] باب: شفیع قرار دادنِ الله برای مخلوق، جایز نیست.

شفیع قرار دادن و واسطه کردنِ الله به سوی مخلوق، ایجاد نقص برای الله است؛ زیرا مقامش را از مقام شخصی که نزدش شفاعت صورت می‌گیرد، کمتر قرار می‌دهند.

دلیل اول:

از جیبر بن مطعم روایت است: یک اعرابی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله! مردم ناتوان شدند، اهل خانه گرسنه‌اند، اموالمان نابود شد، از پروردگارت براین باران بخواه؛ در برابر الله، از تو یاری و میان‌جیگری می‌خواهیم و در برابر تو از الله. پیامبر ﷺ فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ!، سُبْحَانَ اللَّهِ!» هم‌چنان سبحان الله گفت تا ناراحتی بر چهره‌ی یارانش نیز آشکار شد؛ فرمود: «وَيَحْكُ أَتَدْرِي مَا اللَّهُ؟ إِنَّ شَأْنَ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ...» وای بر تو! می‌دانی الله چیست؟ مقام و جایگاه الله، بسیار از آن بزرگتر و مهمتر است؛ برای (جلب سود یا دفع زیان) کسی، الله را شفیع و واسطه قرار نمی‌دهند (روایت ابو داود).

- «تَهَكَّتْ»: ضعیف و بیمار شد، «وَهَلَكَتِ الْأَمْوَالُ»: اموال از آب کم، نابود شد.
- «فَاسْتَشَقَّ»: از الله بخواه که ما را سیراب نماید؛ درخواست دعا از کسی که قبولی دعایش احتمال بیشتری می‌رود، صحیح است.
- «نَسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ»: او را میان خود تو واسطه قرار دادیم تا از الله، براین درخواست کمک کنی. بدین شکل، مقام الله را از مقام رسول الله ﷺ پایینتر قرار دادند؛ چنین کاری ناپسند و نادرست است.
- «سُبْحَانَ اللَّهِ!، سُبْحَانَ اللَّهِ!»: این عبارت، بیابد دانستن آن استنکر عظمت و خطر سخن اعرابی و زشتی بودن آن است و الله را از چنین پندارهایی پاک و دور می‌داند.
- «وَحْكُ»: وای، بر تو! الله ته را مشخصد.

مسائل:

- یکم: رسول الله ﷺ این عبارت را زشت و بد می‌دانست: «نَسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ».
- دوم: چنین سخنی، چهره‌ی او و یارانش را دگرگون کرد.
- سوم: رسول الله این عبارت را بد ندانست و جایز شمرد: «نَسْتَشْفَعُ بِكَ عَلَى اللَّهِ».
- چهارم: بیان تفسیر «سُبْحَانَ اللَّهِ».
- پنجم: وقتی رسول الله ﷺ زنده بود، مسلمانان از وی درخواست دعای باران کردند.
- بهتر است هنگام دعا، اوصافی از الله را بر زبان آوریم که متناسب با درخواستمان باشد.

[٦٦] باب: حمايت و جانبدارى از رسول الله ﷺ با حمايت كردن از

توحيد و ممانعت از شرک؛ حتى در گفتار

دلایل اول و دوم:

[١] عبدالله بن شخیر می گفت: با جمعی از بنی عامر، نزد پیامبر ﷺ روانه شدم؛ گفتیم: تو سرورنا هستی. فرمود: «السَّيِّدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» سرور و سید، الله تبارک و تعالی است؛ گفتیم: بهترین مادر فضل و ارزش و بزرگترین ما در مقام و بخشش هستی؛ فرمود: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، أَوْ بَعْضَ قَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَجِرْ بِكُمْ الشَّيْطَانُ» همانند سایر مسلمانان سخن بگوئید و شیطان شما را به گفتن سخنان ناپسند منحرف نکند (روایت ابو داود با سند جید).

[٢] از انس روایت است که برخی گفتند: ای رسول الله، ای بهترین ما، ای پسر بهترین ما، ای سید و سرور ما، ای پسر سرور ما! فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ؛ قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ، أَنَا مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، مَا أَحْبَبُّ أَنْ تَرَفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ» (روایت نسائی با سند جید).

ای مردم! همانند یکدیگر سخن بگوئید؛ و شیطان شما را منحرف نکند؛ من محمد، بنده و فرستاده‌ی الله هستم. دوست ندارم که از مقامی که الله مرا در آن قرار داده، مرا بالاتر ببرید.

- «السَّيِّدُ اللَّهُ»: «السَّيِّدُ» یکی از اسماء الله و از معانی «الصِّدْم» می باشد؛ رسول الله آن‌ها را کاربرد این اسم نهی نمود شیطان، آن‌ها را از سروری خاص انسانی به سروری عام و مطلقه‌ی الهی سوق ندهد.
- «وَلَا يَسْتَجِرْ بِكُمْ»: شما را به گفتن سخنان نادرست نکشاند. پیامبر آن‌ها را به انجام کار شایسته راهنمایی نمود و از کار ناشایست، بازداشت تا توحید را از نقص و نقض، حفظ نماید.
- «يَا خَيْرَنَا»: ای کسی که در نسب و مقام و وضعیت، از ما بهتر هستی؛ «وَأَيْنَ خَيْرَنَا»: و ای پسر کسی که در نسب بهتر از ما هستی.
- «وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ»: شیطان شما را منحرف نکند که به غلو و زیاده‌گویی دچار شوید.

مسائل:

یکم: هشدار به مردم از این که دچار غلو شوند.

دوم: وقتی به کسی می‌گویند: «أَنْتَ سَيِّدُنَا»، وی در پاسخ بگوید: «السَّيِّدُ اللَّهُ» سید و سرور قرار دادن فاسق، منافق و کافر، چه زن و چه مرد، جایز نیست.

سوم: عبارت «لَا يَسْتَجِرْ بِكُمْ الشَّيْطَانُ» برای کسانی که حتی حقیقت و درست می‌گویند، هشدار است.

الرَّابِعَةُ: «مَا أَحْبَبُّ أَنْ تَرَفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي» منظورش از جایگاه و مقام، «عبد و رسول» می‌باشد.

دهم: پایان (یک باب)

دلیل پایان دادن کتاب با این باب -والله أعلم-:

[۱] تا همانند مشرکان نباشیم که خالق خویش را تعظیم و بزرگداشت نکردند.

[۲] تا به کارهای خوبان مغرور نشویم و فریب نخوریم. قطعاً در کارهای انسان، کوتاهی و خللی وجود دارد؛ پس بنده باید در برابر الله، فروتن و فرمانبردار باشد.

[۳] برای اقتدا نمودن به امام بخاری رحمه الله است که در ایان، این حدیث را بیان نمود: «تَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ»؛ گویا وی از الله می‌خواهد که این کتاب را در ترازوی اعمالش قرار دهد و به‌خاطر اشتباهات و لغزش‌ها، درخواست بخشش می‌نماید.

[۶۷] باب: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَنَعْلَانِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

ترجمه: و الله را چنان که شایسته‌ی اوست، تعظیم و بزرگداشت نکردند و روز قیامت زمین در قبضه‌ی قدرت اوست و آسمان‌ها به دستش پیچیده است. پام و ویلندمرتبه است از آنچه شریکش می‌کنند.

• در این آیه، ضمیر به مشرکان برمی‌گردد که عظمت الله را به جا نیاوردند و مخلوقاتش را با او شریک قرار دادند؛ در حالی که الله از هر نقص و ایرادی، پاک و دور است و هیچ همتایی ندارد؛ اگر تعظیم او را به جا می‌آوردند، غیر او را فرمانبرداری و عبادت نمی‌کردند.

دلیل دوم:

ابن مسعود رحمه الله می‌گفت: یکی از دانشمندان یهود، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای محمد! ما چنین دریافتیم که الله، آسمان‌ها را بر یک انگشت قرار داد، و زمین‌ها را بر انگشت دیگر، و گیاهان را بر انگشتی، و آب را بر انگشت دیگر، و خاک را بر انگشت دیگر، و دیگر آفریدگان را بر یک انگشت دیگر. و آن‌گاه می‌گوید: من مالک هستم. پیامبر ﷺ در تأیید سخن وی، آن‌گونه خندید که دندان‌هایش آشکار شد؛ سپس چنین تلاوت نمود: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ در روایت مسلم چنین است: «و کوه‌ها و گیاهان بر یک انگشت. سپس آن‌ها را تکان می‌دهد و می‌فرماید: من مالک هستم، من الله هستم» در روایت بخاری چنین است: «آسمان‌ها را بر یک انگشت قرار می‌دهد، آب و خاک را بر یک انگشت، و دیگر مخلوقات را بر انگشت دیگر».

- «حَبْرٌ»: فرد بسیار دانا؛ به او «بحر» (دریا) هم گفته می شود. «إِنَّا نَحْنُ»: در تورات می یابیم.
- در این حدیث، ثابت شد که الله، دارای انگشت است؛ انگشتان واقعی که همانند دست واقعی، به گونه ای است که شایسته ی الله می باشد.

دلایل سوم تا پنجم:

- [۳] مسلم با حدیث مرفوع، از ابن عمر روایت می کند: «يَطْوِي اللهُ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِبَيْتِ الْيَمَنِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيُّ الْجَبَّارُونَ؟ أَيُّ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضِينَ السَّبْعَ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِسِمَالِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيُّ الْجَبَّارُونَ؟ أَيُّ الْمُتَكَبِّرُونَ؟» الله در روز قیامت، آسمان ها را در هم می پیچد؛ سپس با دست راستش می گیرد و می گوید: من پادشاه هستم؛ قدرتمندان کجایند؟ برتری طلبان کجایند؟ سپس زمین های هفت گانه را در هم می پیچد؛ سپس آن ها را با دست چپش می گیرد و می گوید: من پادشاه هستم؛ قدرتمندان کجایند؟ برتری طلبان کجایند؟
- [۴] از ابن عباس روایت است: «مَا السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ؛ إِلَّا كَحَرْدَلَةٍ فِي يَدِ أَحَدِكُمْ» آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه در دست الله رحمان، فقط همانند دانه ی خردل در دست شماست.
- [۵] ابن جریر می گوید: یونس به ما گفت که این وهب ما را چنین باخبر کرد که این زید گفته است که پدرش چنین روایت کرد: رسول الله ﷺ فرمود: «مَا السَّمَوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ؛ إِلَّا كَدَرَاهِمِ سَبْعَةِ أَلْفَيْتِ فِي تَرْسٍ» آسمان های هفت گانه در کسی، همانند هفت درهم است که در سپر افتاده باشد. وی از ابوذر رحمه الله روایت می کند: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مَا الْكُرْسِيُّ فِي الْعَرْشِ إِلَّا كَحَلَقَةٍ مِنْ حَبِيدٍ أَلْقَيْتَ بَيْنَ ظَهْرِي فَلَا تَمِنَ الْأَرْضُ» کرسی در عرش، تنها همانند حلقه ای آهنین میان سرزمین کویری افتاده باشد.

- «أَنَا الْمَلِكُ»: من کسی هستم که مالکیت مطلق و قدرت کامل، از آن اوست و کسی در آن، با من برابری نمی کند.
- «أَيُّ الْجَبَّارُونَ؟»: این پرسش، برای مبارزه طلبی است؛ کجایند پادشاهانی که در دنیا، بر بندگان قدرت و تکبر و حکومت داشتند؟ این افراد، مانند مورچگانی محشور می شوند که مردم آن ها را الگدمال می کنند.
- «بِسْمِ اللَّهِ»: با دست چپش؛ این عبارت در متن حدیث، اضافی و شاذ است؛ اما اگر آن را جزو حدیث تصور کنیم، به معنای «دست دیگر» می باشد و منافاتی ندارد که هر دو دستش راست باشد؛ دست دیگرش همانند دست چپ مخلوقاتش نیست که از دست راستشان کمتر باشد.
- «كَحَرْدَلَةٍ»: دانه ای بسیار کوچک. این مثال، به معنای عظمت الله تعالی است که هیچ کس به مقدارش چپ نمی برد.
- «الْكُرْسِيُّ»: جایگاه دو قدم الله، «تَرْسٍ»: سپر، ابزار جنگی از پوست یا چوب که برای محافظت در برابر شمشیر و نیزه استفاده می شود.

- «الْعَرْشِ»: آفریده‌ای عظیم که الله رحمان بر آن استقرار یافت و مقداش را فقط الله می‌داند.
- این حدیث، عظمت الله را می‌رساند که برای تفسیر آیه‌ی این باب، مناسب می‌باشد.

دلایل ششم و هفتم:

[۶] ابن مسعود می‌گوید: «میان آسمان دنیا و بعد از آن، پانصد سال است؛ میان هر آسمان، پانصد سال است، میان آسمان هفتم و کرسی پانصد سال است، میان کرسی و آب پانصد سال است، عرش بر بالای آب است، و الله بر بالای عرش است؛ هیچ‌یک از کارهایتان، بر او پنهان نمی‌ماند».

[۷] عباس بن عبدالمطلب رحمه الله می‌گوید: رسول الله ﷺ گفت: «هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟» می‌دانید مان آسمان و زمین، چقدر است؟ گفتیم: الله و فرستاده‌اش بهتر می‌دانند. گفت: «بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، وَيَبْنَ كُلُّ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، وَكُنْتُ كُلُّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، وَيَبْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَالْعَرْشِ بِحَرْبَيْنِ أَسْفَلِهِ وَأَعْلَاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَاللَّهُ تَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ، وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ».

میانشان، فاصله‌ی پانصد سال است و میان هر آسمان تا آسمان دیگر، پانصد سال است و ضخامت هر آسمان، پانصد سال است و میان آسمان هفتم و عرش، دریایی وجود دارد که میان پایین تا بالای آن، همانند فاصله‌ی آسمان تا زمین است و الله تعالی، بر بالای آن می‌باشد و هیچ‌یک از کارهای بنی آدم، بر او پنهان نمی‌ماند. (ابو داود و دیگران)

- «وَاللَّهُ فَوْقَ الْعَرْشِ»: این عبارت، به‌طور صریح ثابت می‌نماید که الله تعالی، در ذات و صفات، بر همه چیز برتری دارد.
- «لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ»: کارهایی که قصد انجامش را دارید و کارهایی که با اعضای بدن انجام می‌دهید و سخنانی که می‌گویید. این عبارت، به مفهوم علم و قدرت بی‌کران اوست؛ بیان این عبارت پس از بیان علو و برتری الله بر عرش، بیانگر این حقیقت است که هیچ چیز مانع علم الله به کردارمان نمی‌شود. و این به علو و برتری ذات سبحانه و تعالی اشاره دارد.
- «هَلْ»: به دو منظور آمده است:
 - [۱] تشویق و ترغیب به مطالب بعد. [۲] آگاه نمودن از آن‌چه در پیش دارند.
- «اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ»: این عبارت در [۱] زمان حیات رسول الله ﷺ و [۲] در کارهای شرعی که آموزش می‌داد، بیان می‌شد.
- این حدیث، تعظیم و بزرگداشت الله هشدار برای مخالفت با اوست؛ زیرا الله، از ما برتر و والا تر است و دستور و قدرتش، ما را در خود گرفته است.

مسائل:

یکم: بیان تفسیر: ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

دوم: چنین اطلاعاتی در نزد یهودیان زمان پیامبر ﷺ نیز وجود داشت؛ آنان این اطلاعات را انکار و تأویل نکردند؛

چنین برداشت می شود که یهود، از تحریف کنندگان بهتر بوده اند؛ زیرا تکذیب و تأویل نمی کردند.

سوم: رسول الله ﷺ سخنان عالم یهودی را تأیید نمود و در تأکید بر آن، آیاتی از قرآن را تلاوت فرمود.

چهارم: گاهی رسول الله ﷺ نیز زیاد می خندید؛ مثل وقتی که آن یهودی مطلب علمی مهمی را بیان کرد.

پنجم: داشتن دو دست برای الله، طریقتاً بیان شد. آسمان ها در دست راست و زمین ها در دست دیگر. بنا بر قرآن،

سنت و اجماع سلف، الله متعال دارای دو دست می باشد.

ششم: نامیدن دست دیگر الله متعال به «چپ» شاد می باشد.

هفتم: اشاره به جباران و متکبران که خود را صاحبان قدرت می دانند.

هشتم: اشاره به این که آسمان ها و زمین در دست الله، مانند دانه ی خردل در دست بنده است.

نهم: عظمت کرسی نسبت به آسمان های هفتگانه، مانند هفت درهم در سپر است.

دهم: عظمت عرش نسبت به کرسی، مانند حلقه ای در بیابان است.

یازدهم: عرش، مخلوقی غیر از کرسی می باشد.

دوازدهم: ۸: فاصله ی میان هر آسمان تا آسمان دیگر، پانصد سال است.

سیزدهم: فاصله ی میان آسمان هفتم تا کرسی، پانصد سال می باشد.

چهاردهم: فاصله ی میان کرسی و آب، پانصد سال است.

پانزدهم: عرش، بر بالای آب است.

شانزدهم: فاصله ی آسمان تا زمین، پانصد سال می باشد.

هجدهم: ضخامت هر آسمان، پانصد سال است.

نودزدهم: فاصله ی بین عمق تا سطح دریایی که بالای آسمان ها است، پانصد سال می باشد. وَاللَّهُ أَعْلَمُ. نکات بر گرفته

از احادیث این باب

[۱] هشدار به مخالفت با الله. [۲] هیچ یک از کارهای انسان، بر الله پوشیده نیست.

و الله، درست و حقیقت را بهتر می داند؛ حمد و ستایش مخصوص الله مالک جهانیان است؛ و سلام و صلوات الله بر

پیامبر مان محمد ﷺ، عاجزانه از الله می خواهیم که سرانجام ما و شما را با توحید پایان بخشد؛ آمین.

ادامه‌ی آزمون بخش نهم و دهم (باب ۱۶)

سؤال اول: گزینه‌ی درست را انتخاب کنید یا جای خالی را تکمیل نمایید:

- ۱- حکم گفتن «السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ» چیست؟ مکروه حرام جایز.
- ۲- السَّلَامُ، اسم ثبوتی سلبي ثبوتی و سلبي، برای الله است و الله: با آن فراخوانده می‌شود برایش دعا می‌شود.
- ۳- السَّلَامُ یک دعا است که تنها برای کسی بیان می‌شود که با آن قابل توصیف و دعا باشد: درست نادرست.
- ۴- حکم گفتن عبارت «ای الله! اگر خواستی، مرا ببخش» چیست: مکروه حرام جایز.
- ۵- بیان استثناء در دعا، جایز است: درست نادرست؛ استثناء، شرط است: درست نادرست.
- ۶- شایسته است انسان به‌هنگام دعا، درخواستش را تکرار نماید و بر درخواستش اصرار ورزد: درست نادرست.
- ۷- هر چیزی که بنده دعا کند و از الله درخواست نماید، برای الله سخت و غیر ممکن نیست: درست نادرست.
- ۸- این دعا چه حکمی دارد: «ای الله! از تو می‌خواهم که دربان یکی از دروازه‌های بهشت باشم» جایز است جایز نیست.
- ۹- این دعا چه حکمی دارد: «ای الله! نمی‌خواهم که قضا و حکمت را از من برگردانی؛ اما لطف و مهربانی تو را در قضایات می‌خواهم»: جایز است جایز نیست.
- ۱۰- کدام مورد را می‌توان از الله خواست: بهشت فردوس.
- ۱۱- دعای استخاره، مقید به مشیت الاهی می‌باشد: درست نادرست.
- ۱۲- حکم گفتن «عبد فلانی یا أمة فلان» چیست: جایز حرام.
- ۱۳- حکم این سخن صاحب برده چیست: «ای عبد من! فلان چیز را بیاور»: جایز حرام.
- ۱۴- مسلمان از گفتن عباراتی مانند «فتای و فتای» نهی شده است تا توحید را در گفتار نیز محقق نماید: درست نادرست.
- ۱۵- درخواست و کمک گرفتن، تنها در زمان نیاز و ضرورت جایز است: درست نادرست.
- ۱۶- کسی که با نام الله، پول می‌خواهد تا چیز حرامی مانند شراب بخرد: باید به او کمک شود نباید به او کمک کرد.
- ۱۷- حکم پذیرفتن درخواست کسی که با نام الله چیزی می‌خواهد: مستحب واجب.
- ۱۸- منظور از دعوت در این حدیث چیست: «مَنْ دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ»: مهمانی خطاب.

- ۱۹- قبول کردن دعوت: مطلقاً واجب است مستحب است مگر دعوت عروسی که واجب می باشد.
- ۲۰- کسی که برای انجام ندادن یک کار واجب یا ترک آن، پناه بخواند: باید پناه داده شود نباید به او پناه داد.
- ۲۱- «فَادْعُوا اللَّهَ حَتَّى تَرَوْا أَنْكُمْ قَدْ كَفَّيْتُمْ» یعنی: یک بار دعا کنید در دعا کوتاهی و کاستی نکنید.
- ۲۲- «لَا يُسَأَلُ بِوَجْهِ اللَّهِ إِلَّا الْجَنَّةُ» یعنی: هیچ یک از مخلوقات را با وجه الله نخواهید با وجه الله، فقط بهشت را بخواهید هر دو مورد.
- ۲۳- صفت وجه برای الله، از ... اثبات می شود: قرآن سنت اجماع همه‌ی موارد.
- ۲۴- حکم این دعا چیست: (ای الله! از وجه کریم و بخشنده‌ی تو می خواهم که موراد در حفظ قرآن موفق نهایی): حرام جایز.
- ۲۵- حکم این دعا چیست: (ای الله! از آتش دوزخ به وجه تو پناه می برم): جایز حرام.
- ۲۶- حکم این دعا چیست: (ای الله! از وجه تو می خواهم که وسایل زیبا به من عطا نهایی): جایز حرام.
- ۲۷- این سخن چه حکمی دارد: اگر به حرف من گوش می دادی و به سفر نمی رفتی، چنین اتفاقی برایت نمی افتاد: جایز حرام.
- ۲۸- حکم این سخن چیست: «اگر به سفر نمی رفتم، چنین زبانی نمی کردم»: جایز حرام.
- ۲۹- حکم این سخن چیست: «اگر الله می خواست، دروغ نمی گفتم»: جایز حرام.
- ۳۰- این سخن چه حکمی دارد: «اگر مانند فلانی ثروت داشتیم، صدقه می دادم»: جایز مستحب حرام.
- ۳۱- حکم این سخن چیست: «اگر در کلاس بودم، فایده می بردم»: جایز حرام.
- ۳۲- برای فرد عاقل (شایسته است شایسته نیست) که برای چیزی تلاش کند که سودی ندارد.
- ۳۳- چیزی که از توان انسان خارج است (باید نباید) از قَدَر و سرنوشت بداند.
- ۳۴- استدلال به تأثیر و محوریت قَدَر و سرنوشت، در کدام مورد درست است: هنگام مصیبت و بلا هنگام ارتکاب به گناه.
- ۳۵- دشنام و توهین به باد است: حرام مکروه. گفتن: «باد باران زامی آید» است: جایز حرام.
- ۳۶- جایز است کسی که از نعمتی برخوردار شده، بگوید: پروردگارم مرادوت دارد: درست نادرست.
- ۳۷- گفتن این سخن درباره‌ی فاسق ثروتمند، چه حکمی دارد: «این انسان، شایسته‌ی چنین ثروتی نیست»: جایز حرام.
- ۳۸- فردی که به وظایف دینی خویش بی توجه است، کارهای حرام انجام می دهد و به الله خوش گمان است، از بدگمانی خوش گمانی او به الله است.

- ۳۹- برخی گمان می‌کنند که اگر به شکل مشروع از الله چیزی بخواهند، الله متعال درخواستشان را نمی‌پذیرد؛ این تفکر، است: بدگمانی خوش‌گمانی.
- ۴۰- گفتن این عبارت، به چه معناست: «الله، فرمانبردار را مجازات می‌کند و سرکش را اجر می‌دهد»: بدگمانی به الله خوش‌گمانی به الله.
- ۴۱- این سخن به چه معناست: «من برای این مقام، از فلائی شایسته‌تر هستم»: بدگمانی خوش‌گمانی.
- ۴۲- فردی به مریض می‌گوید: «ای بیچاره؛ اگر من بودم، اجازه نمی‌دادم چنین شود» این سخن به مفهوم است: بدگمانی خوش‌گمانی.
- ۴۳- حکم این سخن چیست: «اگر به اختیار من بود، فلائی را مفتی قرار می‌دادم»: جایز حرام.
- ۴۴- گفتن: «برو به سلامت» به معنای بدگمانی است: درست نادرست.
- ۴۵- مفهوم این سخن چیست: «بهر است مریض نشویم و روزی ما فراخ گردد»: بدگمانی خوش‌گمانی.
- ۴۶- انسان باید نسبت به خودش باشد: بدگمان خوش‌گمان.
- ۴۷- باید به خودمان بدگمان باشیم تا مغرور نشویم: درست نادرست.
- ۴۸- نفس، جایگاه هر کار بدی اعم از بخل و ستم است: درست نادرست.
- ۴۹- قضاء و قدر چند مرتبه دارد: چهار پنج سه.
- ۵۰- حکم کسی که قضا و قدر را انکار کند، چیست؟ از دین ...: خارج می‌شود خارج نمی‌شود.
- ۵۱- این سخن به چه معناست: «دروغ، چیزی درباره‌ی قدر وجود دارد»: تردید و دودلی انکار و تکذیب.
- ۵۲- «دروغ چیزی درباره‌ی قدر وجود دارد» یعنی:، آیا فرد با این سخن، کافر می‌شود؟
.....
- ۵۳- قلم: پیش از همه‌ی آفریدگان آفریده شد پیش از آفریدگانی آفریده شد که مشاهده می‌کنیم.
- ۵۴- سلم برای رفع شبهه، از سؤال می‌کردند: علماء عابدان.
- ۵۵- سؤال از چند عالم، اگر باشد، درست است: برای اثبات و اطمینان برای پی بردن به موارد مجاز هر دو مورد.
- ۵۶- شبهه زمانی به‌طور کامل برطرف می‌شود که به ارجاع شود: الله و رسولش علماء.
- ۵۷- مسلمان باید از شنیدن شبهه دوری کند؛ زیرا سبب وابستگی و غفلتش می‌شود: درست نادرست.
- ۵۸- بیشتر مردم با گوش دادن به شبهه‌ها و انتشار آن، با فرمان پیامبر ﷺ مخالفت می‌کنند: درست نادرست.
- ۵۹- عدم جواز در خواندن تورات و انجیل و دیگر کتاب‌های آسمانی منسوخ شده، در اولویت قرار داد: درست نادرست.

- ۶۰ - باب احكام تصوير گان، اشتباه نسخه بر داران می باشد؛ زیرا به فقه مربوط می شود نه توحید: درست نادرست.
- ۶۱ - مجات تصویر گر، بخش دارد: ۵ ۴ ۳.
- ۶۲ - کشیدن تصویر، آفرینش و ابداع است که به معنای مشارکت تصویر گر با الله است: درست نادرست.
- ۶۳ - کشیدن تصویر، گناه کبیره می باشد؛ زیرا: (شبیه شدن به کافران است اسراف و زیاده روی است همسانی و هم سوئی با آفرینش الله است.
- ۶۴ - کشیدن تصویر کوه، دریا و درخت، است: جایز حرام.
- ۶۵ - پاک کردن تصویر یعنی: رنگ کردن آن به شکلی که نشانه های موجود زنده را نداشته باشد کندن سر مجسمه کندن اعضای چهره ی تندیس که حفاری شده همه ی موارد.
- ۶۶ - قبری که شریف و گرامی داشته شده، روی آن است:
- نشانه و علامت بنا و ساختمان رنگ های متنوع سنگ و خاکی است که آن را از سایر قبرها مشخص و متمایز می کند همه ی موارد.
- ۶۷ - صاف و همسان کردن قبر، به چه شکل است: مانند سنت و روش شرعی مانند اطرافش هر دو مورد.
- ۶۸ - حفظ و نگهداری تصاویر برای بزرگداشت تصویر گر : جایز است جایز نیست.
- ۶۹ - کسی که زیاد سوگد یاد می کند، : بزرگداشت الله را به می آورد عظمت و بزرگداشت الله را به جانمی آورد.
- ۷۰ - هر پیمان و سوگندی، آغاز و میان و پایانی دارد: درست نادرست.
- ۷۱ - چاقی و فربه شدن که خارج از اختیار انسان باشد، : نکوهیده است نکوهیده نیست.
- ۷۲ - با کم شدن دعوتگر، گناه زیاد می شود: درست نادرست.
- ۷۳ - سوگندی که بنا بر مصلحت یا ضرورت باشد : جایز است جایز نیست.
- ۷۴ - زدن کودک: مطلقاً جایز است با رعایت چند شرط جایز است.
- ۷۵ - پیمان الله بر بندگانش چیست: فقط او را عبادت کنند و چیزی را شریکش قرار ندهند کسی را که برایش شریکی قرار نداده، مجازات نمی کند.
- ۷۶ - جیش و لشکر، بیش از رزمنده است (۴۰۰ هزار) و سریه برعکس آن می باشد.
- ۷۷ - باید در راه الله باشد: فقط نیت فقط کار نیت و کار.
- ۷۸ - نبرد با کافران، به خاطر مصلحت خودشان است تا از آتش دوزخ نجات یابند: درست نادرست.
- ۷۹ - «غلول» پنهان کردن بخشی از غنایم و قرار دادن آن برای خود (ادرست نادرست) غلول (جایز

- حرام گناه کبیره) است.
- ۸۰- کشتن کودکان، زنان، عابدان و راهبان کافر، جایز نیست: درست نادرست.
- ۸۱- جدا کردن اعضای کشتگان، دزدیدن غنایم، نیرنگ و کشتن کودک، است: جایز ناجایز.
- ۸۲- جزیه از گرفته می‌شود: یهود، نصارا و مجوس همه‌ی کافران.
- ۸۳- این سخن چه حکمی دارد: «الله هرگز توبه‌ات را نمی‌پذیرد»: جایز گناه کبیره.
- ۸۴- حکم این سخن چیست: «به الله سوگند که الله، مشرک را نمی‌بخشد»: جایز گناه کبیره.
- ۸۵- دوری جستن از لغزش زبان برای قضاوت درباره‌ی دیگران، ... است: مباح جایز واجب.
- ۸۶- گفتن این سخن درباره‌ی چه کسی نهی شده است: الله فلانی را نمی‌آمرزد:
 فقط مسلمان معصیت‌کار و سرکش مسلمان و کافر.
- ۸۷- کدام سخن نادرست است: «درخواست میانجیگری و شفاعت می‌کنیم...»: از الله به نزد تو از تو به نزد الله.
- ۸۸- «نَسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ» یعنی:
- ۸۹- باب: حمایت و جانبرداری از پیامبر ﷺ (مستقل تکراری) است و با رعایت توحید در (رفتار گفتار) از وی حمایت می‌کنیم.
- ۹۰- السَّيِّدُ از اسم‌های الله است: درست نادرست
- ۹۱- السَّيِّدُ از جمله معانی الصَّمَد است: درست نادرست.
- ۹۲- سیادت و سروری بر گروه یا منطقه‌ی خاص، بذخلاف سیادت و سروری عام بر تمام جهان، جایز است: درست نادرست.
- ۹۳- بهترین و گویاترین توصیف برای رسول الله ﷺ است: بنده و فرستاده‌ی الله محمد بن عبدالله.
- ۹۴- در این باب، یهود بهتر از کسی است که صفات الله را انکار و تأویل می‌کند و او بهتر الله را می‌شناسد: درست نادرست.
- ۹۵- عرش یعنی:، کرسی یعنی:
- ۹۶- گویا مؤلف رحمه الله در پایان کتاب توحید، از الله می‌خواهد که ترازوی اعمالش را با این کتاب سنگین نماید؛ آن گونه که آسمان و عرش و کرسی را سنگین نموده است (درست نادرست) و بیان می‌نماید که کافر، عظمت الله را به جای نمی‌آورد؛ پس مانند او نباش و عظمت الله را با رعایت توحید، به جا آور (درست نادرست).
- ۹۷- بیشتر سلف، عقیده‌ی صحیح را چه نامیده‌اند؟
 سنت شریعت توحید فقه اکبر همه‌ی موارد.



هيثم بن محمد جميل سرحان

www.sarhaan.net



غفر الله له ولوالديه وللمن
أعانه على إخراج هذا الكتاب